



(هو الله تعالى)

(انتباه نامه اسلامی)

(تالیف حضرت ملاذ الاسلام حاج میرزا رضای شریعتمدار دامغانی دامت برکاته)

۳۳۴۵۶۸



(رجب المرجب ۱۳۳۶ هجری)


مطابق ثور یونت نیل ۱۳۹۷

ماه مه ۱۹۱۸

حق طبع محفوظ

مطبعة روشنائی : طهران خیابان علاء الدوله



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	شماره ثبت کتاب	
مؤلف	موضوع	
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی :)		

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰



(هو الله تعالی)

انتباه نامه اسلامی

(تالیف حضرت ملاذ الاسلام حاج میرزا رضای شریعتمدار دامغانی دامت برکاته)

۳۳۴۵۶۸



(رجب المرجب ۱۳۳۶ هجری)

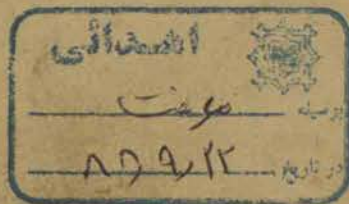
مطابق نور پونت نیل ۱۳۹۷

ماه مه ۱۹۱۸

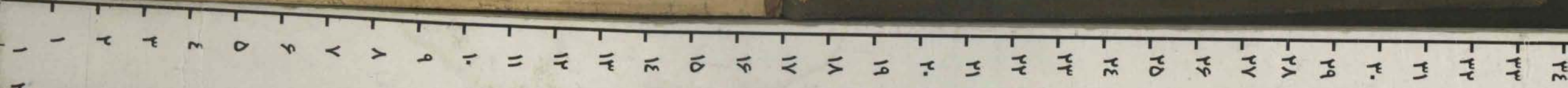


حق طبع محفوظ

مطبعة روشنائی : طهران خیابان علاء الدوله



کتابخانه مجلس شورای اسلامی			جمهوری اسلامی ایران
کتاب	مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع	شماره اختصاصی (از کتب اهدائی :		



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم
في كل شيء
والله اعلم
بشيء
من العالمين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم
في كل شيء
والله اعلم
بشيء
من العالمين



(تقریظ نامه وزارت جلیله معارف)

کتاب نفیس انتباه نامه اسلامی تالیف جناب مستطاب شریعتمدار عالم تحریر آقای حاج میرزا رضا مجتهد دامغانی سلمه الله تعالی که در وزارت معارف بمورد مشاهده و مطالعه بر آمد معلوم می نماید که علمای معتتم الوجود در گوشه و کنار موجود و همشان بترویج اساس شریعت و حفظ بیضه اسلام مصروفست و از این نقطه نظر کتاب و تالیف نفیس ایشان قابل ترحیب و تمجید است .

هرچند شاگردان مدارس ابتدائی از استدراک مطالب و مزایای عالیه آن قاصرند ولی زحمات ایشان درخور استفاده شاگردان متوسطه و معلمین میباشد و یقین است که طلاب جاهد و ساعی از مطالعه و مراجعه آن بهره مند خواهند شد در تطبیق احکام اسلام و آیات مبارکه قران و اخبار و احادیث با اصول عقلی و فنون جدیده جناب مستطاب معظم له مراتب عالیه فضل و هنر خود را نموده اند وزارت معارف عموم مسلمین و اهل ذوق و اطلاع را بخواندن این کتاب ترغیب و توصیه می نماید

نمره (۱۹۶) بتاریخ ۸ برج جوزا یونت ثیل ۱۲۹۷
حکیم الملک (وزارت معارف)



آقای حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی
مؤلف محترم کتاب

بسمه تبارك و تعالی شانہ

(ا) تکامل عقول رجبان و مزیت زندگانی اجتماعی را بر حیات انفرادی بتدریج احساس کرده نوع بشر را بخروج از صورت توحش و بدویت الزام و حیات بحالت تمدن و حضریّت را ایجاب نموده در طی تصادف باحتیاجات برای معاونت و معاضدت همدیگر حاضر گشته و بدستجات کوچک کوچک تقسیم و رفته رفته اتساع جرگهای تشکیل شده و عائله های ممتاز در تحت تاثیرات نژادی جغرافیائی تاریخی و غیره ملل متنوعه کنونی را ایجاد و همین مقصدار از ترقی جامعه بشریت بما یاد میدهد که ممکن است در آتیه ولو اینکه مضی قرنهای لازم باشد عواطف ربانی معارف عمومی حس تنافر و تنازع را تضعیف ساخته و عناوین مشثومه موهومه و امتیازات مذمومه که هیئت بشری را معذب دارد مرتفع و سعادت نوعیه بسرحد کمال برسد

(ب) تضادم و تزاحم آمال متباینه و تخالف و تضاد احوال متفاوته که بنام حدود شناخته میشود میزان تعادل و تساوی حقوق را برهم زده عالم انسانیت را خواهی نخواهی بقوانین و دستگیری محتاج ساخته است که در نتیجه اجرای آنها دست تطاول اشرار برابرار مقطوع و طرق ایذاء و اضرار زبردستان برزبردستان مسدود گردد ناموس و جان و مال افراد در قبال یک سلسله نظامات عمومی از تعرض و دست اندازی زورمندان هوسباز صیانت شده و درضمن اعمال آداب و

رسوم مستحسنه و احتراز از رذائل اخلاقیه و ذمائم مستهجنه مقام مؤانست و مؤالفت را احراز و عدالت و احسان و محبت را ملازمت نمایند

(ج) يك مراجعه بتاریخ عمومی بما ثابت میکند که از قدیم برای وضع قوانین مومی الیها پیوسته دو عقیده متخالف باهم اصطکاک داشته بکمرشته مجادلات و مشاچرات فلاسفه در همین زمینه بوده از یکطرف ملبون والهبون عقول بشری را برای جعل قانون بنحویکه مصالح عامه را مشتمل باشد ناقص و قاصر دانسته این شغل عالی یعنی منصب قانون گذاری را حق کسی شناخته که از مقام غیبی صاحب فرمان و امتیازات مخصوصه بوده بافکری عمیق و بیایی بکر و حقیق سعادت و شقاوت ابناء بشر را تفکیک و بوسیله تولید سلولهای توحید در مغزهای گروندگان و ایجاد عقاید راسخه در قلوب مستهیدیان که در همه جا همراه آنان و نصب العین ایشان است بحسنات و ادار و از سیئات دور سازد

از طرف دیگر براهمه و طبیعیون و بنچریه تعاون افکار و تبادل انظار فرزنانگان فرزندان بشری را برای تقنین و تشریح کافی دانسته و اکثریت حاصله از آراء عمومی را حکمت داده دستایر مبعوثین الهی را اساطیری فرض کرده ابلاغیه های رسمی نمایندگان یزدان را نتیجه افکار شخصی و انبئات و انذارات آنانرا عاری از حقیقت محسوب داشته و میدارند طرفداران این عقیده روح مذهبیرا اساساً منکر در مقایسه مضار و منافع آن فقط بسیاست مدن اکتفا و اعتماد می نمایند در عین حال خدمات مصاحانه هیئت مقدس انبیاء در توسعه معارف تهذیب اخلاق کشف مجهولات قابل انکار نمیدانند و بتأثیرات مفیده نشریات منتسبن بامتنصبین دربار کردکاری طوعاً یا کرهاً معترف و مدغن هستند .

(د) آیا میتوان قطع نظر از صحت و سقم یکی از این دو عقیده تنها به سیاست صوری اقعاع و بوجودان منصفانه که فقط در معدودی از افراد سلیم النفس سراغ کرده ایم در خفایای امور و مظان شرور سریه که سیاست ظاهریه را

بدانجا دست رس و نفوذی نیست دل بست ؟ با آنکه اداره کردن هیئت بشری بدون روح تدین و تقید بعقیده غیر ممکن است و حضور آزان مخفی و منع رادع باطنی در مواقع خوف فتنه پنهانی متحتم است پس از امعان نظر و ملاحظه اطراف مسئله بدون حاجت بایراد براهین منطقی هر مدرک منصفی تصدیق خواهد کرد که در بسیاری از امور اتفاقیه اگر دیانت دخالت نکند قوه سیاسیه هر چند وظائف مقرر خود را اجری نماید از اخذ نتیجه مطلوبه کما یشغی عاجز است چنانکه اگر عاملین سیاسی تجارتنی فلاحتی صناعتی و غیرهم بدون علاقه بدیانتی و اعتقاد به ثواب و عقابی شغلی را که عهده دار شده اند مطابق مظلوم صورت نداده قلبی را عیار وانمود کنند و در موقع عمل بطور خفشاء هزار گونه تقلب دزدی را مرتکب شوند از وقت و عمل بکاهند آیا چه مانع و طاردی آنها را ملامت میکند ؟ وجه بهانه مؤاخذه برای طرف مقابل یا صاحب کار و معامل بدست می افتد ؟ که بوسیله آن بتواند بواسطه جلب بمعکممه تخلف کننده از قرار داد را بمجازات برساند ملحد گرسنه در خانه خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

(ه) در میان مذاهب متداوله دنیا و دیانات سبعة معموله در قطعات مختلفه زمین بودائی برهمنائی فتیشیمی زردشتی کلیمی مسیحی اسلامی مزایا و استحکام مبانی شریعت مقدسه اسلام خدشه بردار نیست و هر کس از محیط تعصب خارج شود و دیده انصافی بگشاید اذعان خواهد نمود که اساس اسلام مبتنی بر کلیات محو نشدنی است دستور العمل های مصطفوی چه در سیاسیات و چه در اقتصادیات چه در اخلاقیات همه سهل و ممتنع و جای انگشت برای هیچ فیلسوف و بروفیسور و دیپلماتی باقی نگذاشته و ابد الدهر باید از ودایع علمیه اولیای شرع اسلام استفاده و از نور هدایت ایشان استضائه نموده از فورمولهای موجزه معجزه مانند آنان مجهولات ارضی و سماوی را استخراج و استنباط کرد چنانکه در حروب

صلیبی مغربها مستشرق شده اروپائیان فنون و علوم و آداب و رسوم مسلمه مسلمین را اتخاذ کرده سر مشق ترقیات محیره خود قرار دادند تفوق و سیطره خود را بر سایر سکنه کره ارض ثابت نمودند و بالعکس مسلمین تعالیم پیغمبر خویش را متروک داشته بتدریج قوای خود را کاسته فرسنگها از مسیحین عقب افتادند بهر حال فساد اخلاق افراد مربوط باساس دیانت نیست و در اینکه اصول و متون اسلامیت هیچ نوع خرافات و فسانه و جزاف و انحرافی ندارد و برای اداره کردن امور معاشیه و معادیه عمومی کافی و وافی است راه تقید و تردید بر احدی باقی نیست چه که شارع مقدس اسلام در کالبد دیانت خود روح سیاست را بنحوی دمیده است که برای مدت غیر محدودی زنده و برازنده و احکام متینه آن قابل نقض و نسخ نیست در کلیات مواد و اصولی وضع فرموده که مطرح بحث نشود و در جزئیات و پیش آمد های دنیوی عقد و حل قطع و فصل را بدوش حکومت شوروی امت خود انداخته بالاخره نشریات اسلام از مطلع تا بمقطع باخطوط برجسته فلسفه و حکمت مشعشع است و روح سعی و عمل حقیقت اخلاق را تقویت میکند و باشیوه قلندری و تبلی و جمودت در الفاظ و لاقیدی مخالفست

(و) برای احقاق حق اسلامیت و کشف حقایقی که بصورت موهومات در آمده و برای رفع توهومات قاصرین و دفع توهینات مستغرنجها و تبلیغ کتب بمخالفین اسلام و اتمام حجة بمعاندین دین خیر الانام حضرت مستطاب ملاذ الانام معاذ الاسلام قدوة العلماء البارعین اسوة الفقهاء الکاملین حاوی علوم المتقدمین و حائز قنون المتجددین جرئومه الکمال و الجلال الشهم النبیل العدم العریف العطریف المولی القمقام التحریر الجججاج آقای حاجی میرزا رضا شریعتمدار دامغانی دامت افاداته و افاضاته بذل همتی فرموده و مبادرت بتالیف این کتاب انیق رشیق نموده با آنکه مقامشان بیوسه مطاف و مرجع عمومی است و اوقات و حواسشان مصروف انجام مهم امور نوعی معذک در ظرف اندک مدتی موفق باتمام آن شدند و چون مقالات کتاب دایر به تنبیه عامه از طرف اسلام بود آرا

(بانتباه نامه اسلامی) موسوم فرمودند که تاریخ تالیف آنرا این مصراع متضمن است (حق زانتباه نامه اسلامی آشکار) ۱۳۳۵

(ز) محسنات تالیفیه و بدایع تلیقیه این کتاب مطبوع و مستطاب را هر با ذوق و وجدانی که نقاد و صراف باشد بعد از مطالعه ادراک خواهد کرد زیرا که اسلوب تالیف آن مستحدث و بواسطه تفریق مطالب جامعه و تشقیق مسائل مختلفه قرائت آن احدی را بکسالت و ملالت نیندازد چه در هر ورقی موضوعی جدید و مغایر بامقابل بنظر آورد والتلذذ فی التجدد

(ح) متخصصین از ارباب اطلاع و بصیرت تصدیق خواهند کرد که مؤلف محترم در تطبیق اصول مسلمه و مسائل مصوبه قرن بیستم با افادات و اشارات مؤسس و اساتید اسلام در هزار و سیصد و اندی قبل بایک احاطه کامل و استقراء جامع و تبیع مشبعی که مخصوص خودشان است در کلیه علوم عقلیه و نقلیه قدیمه و حدیثه نهایت مهارت و هنرمندی را بخرج داده باذوقی سرشار و سلیقه مستقیمه دقیق و حقایق بدع و بکر را بیان و ذکر فرموده اند خصوصاً در تفسیر و هیئت برخلاف رویه هم زبان خود بدون محافظه کاری و پرده داری نقاب را از رخ واقع گرفته و محض تکثیر ابهت و عظمت اسلامیت در انظار یگانگان آیات و اخبار را مطابق نفس الامر و مسلمیات عصر حاضر چنانکه مقصود صاحب شرع مطاع بوده تاویل نموده باقلمی بر از روح تجدد پروری یکسلسله حکم و مصالح نشریات اسلام را بنحویکه خواص و عوام هر دو از آن استفاده نمایند برشته تحریر کشیده و مانند سایر روحانیون فقط بجمودت در اصطلاحات و الفاظ محدودی قانع نشده اند مثلاً اگر امروز کسی بگوید آیه شریفه (مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان) اشاره بحفر کانال سوئز و غیره است با آنکه بیان این موضوع در ۱۴ قرن قبل معجزه باهره ایست برای صاحب قرآن مع هذا ممکن است برخی از مردم گوینده این سخن را مورد طعن و طنز قرار داده این مفهوم عالی را منکر شوند خادم معارف صدر الادباء یزدی

فهرست مندرجات

صفحه		صفحه	
۲۵	طب اسلامی	۱	ملیت لباس وحدانیت است
۲۶	وجوب اغسال		معجزه در هر دوره مطابق کمالات
۲۷	کیمیا (شیمی)	۲	آندوره است
۲۸-۲۷	کشف فلکان	۳	قصاص اسباب حیوة نوعیست
۲۹	اشاره به نبتون	۴	میکروب جذام بشکل شیراست
۳۲-۳۰	جهاد و نظام اجباری		ستاره دنباله دار و نیازک بعقیده
۳۸-۳۳	سیارات یازده است	۵	قدما و متاخرین
۴۲-۳۹	آفتاب و ماه یکی نیست	۶	کیفیات ستاره دنباله دار
۴۳	مرک آفتاب *	۸	تفسیر طاروق بموجب اخبار
۴۴-۴۳	مسکر ممنوع است		شرح رجوم و نیازک بموجب اخبار ۹-۱۰
۴۷-۴۵	مضار روحانی مسکر	۱۱	ایات در شرح ذوالذوابع و شهب
۵۰-۴۸	مضار جسمانی مسکر	۱۲-۱۳	ولوغ کلب و جابلقا و جابرسا
۵۱	آیات کتاب مقدس در حرمت مسکر	۱۴-۱۵	دیانت اسلام طبیعی است
۵۲	سیارات نور را استفاده میکنند	۱۶	قانون اجتماعی و شرح مالیه اسلام
۵۳	اندازه رؤیت شمس ما در سیارات فوق	۱۸	حقوق مسلمین بر یکدیگر
۵۵	قطر شمس و محیط آن		شرح ارا نوس بعقیده متجددین و اخبار ۲۰
۵۷	مساحت محیط قمر	۲۱-۲۲	وضع علم نحو
۵۷	اسباب تاسیس اسلام	۲۳-۲۴	علم حساب از ائمه اسلام

صفحه	صفحه
۵۸	سپل عرم و نژاد اهل یشرب و مکه
۶۰	شرح مالیه اسلام در زمان پیغمبر و خلفا
۶۲	تعدد نظامات شمسی و قطر عالم شمسی ما
۶۳	وجود سیارات در سایر نظامات شمسی و سیر نور
۶۴	اخبار و آیات داله بر تعدد نظامات شمسی و عوامل اندازه جاذبه شمس و قمر و زمین
۷۰	هر جسم کوچکی مجذوب بزرگتر است
۷۱-۷۲	وزن ستون هوایی فوق الراس هر تقری و وزن کره بخاریه و ادله شرعی برای اثبات وزن در سیارات و شمس ° ۷۱ - ۷۲
۷۳	مصالح قوانین اسلام
۷۷	قانون را باید پیغمبر وضع کند نه اکثریت
۷۸	سیاسیات عیسی و موسی
۸۱	کسری سهم دختر از پسر در ارث اسلام
۸۴	وجود روح و نفس ناطقه در انسان علاوه بر جسم و جسمانیات
۸۵	ترتیب آسمان و زمین و عده آنها بموجب اختیار و مذاق متقدمین و متاخرین و تحقیق دریاها بین آسمان و زمین
۹۲	حدیث قباب و کیفیت آسمانها و زمینها
۹۶	نقل از دستاویز زردشتیها
۹۶	لزوم قانون ازدواج
۹۷	حرمت نظر بر اجنبیه از روی ریه به آیات انجیل
۹۷	وجوب حجاب در مظان ریه
۹۸	معنی زینت ظاهره
۹۹	جواز نظر بصورت زن بغیر نظر شهوانی
۱۰۱	تقید و عدم آزادی زنها
۱۰۱	جواز طلاق در شریعت موسی و محمد صم
۱۰۳-۱۰۲	تنقید منع طلاق
۱۰۴	فوائد خوردن نمک
۱۰۵	نسویه در محاکمات و تاریخ قضاة اسلامی
۱۰۹	شرح قوای طبیعی و حیوانی و انسانی
۱۱۰	حشر جسمانی بهمین صورت و سیرتست
۱۱۱	نماز حقیقیه معراج مؤمن است
۱۱۲	صورت نماز
۱۱۳	مطابقه نماز ظاهر با واقع در تمام شرائع
۱۱۵	منظور از رهبانیت و فوائد حج قبله و تحویل آن
۱۱۸	حرمت اجرت بر تعلیم و اجباری بودن تعلیم
۱۲۰	

صفحه	صفحه
۱۲۲	لزوم تربیت نسوان
۱۲۳	معنی علم ابدان و علم ادیان
۱۲۵	ادله حرکت زمین
۱۲۶	اخبار و آیات داله بر حرکت زمین
۱۲۸	شرح حرکات زمین
۱۳۲	دنیای برای ظهور مبارکی حاضر میشود
۱۳۴	سوره از کتاب اشعای نبی
۱۳۶	در علامات حجه منتظر
۱۳۶	شمس در حرکت دارد
۱۳۷	آیات و اخبار داله بر حرکت شمس
۱۳۹	حرکت میلی زمین
۱۴۰	مراد از غروب شمس در چشمه حکایت از اسکندر
۱۴۱	امکان انشقاق قمر
۱۴۲	قاعده جذب و انجذاب در دوشق قمر
۱۴۳	اثبات وقوع شق القمر
۱۴۴	اخبار از قوه بخار و خط آهن
۱۴۶	حرارت و نور شمس
۱۴۷	ترکیب شمس از عناصر و اختلاف سطوح آن در حرارت
۱۴۸	باران شمسی
۱۴۹	فناء شمس
۱۵۱	افراط و تفريط در تغذیه قوای جسمانی و روحانی
۱۵۲	وجوب روزه به آیات کتاب مقدس
۱۵۳	فلسفه حرمت لواط و ادله آن
۱۵۵	محل قمر در مدار بیضی در طواف زمین
۱۵۷	حرارت و نور ذاتی قمر و سایر سیارات
۱۵۹	تصویر شمسی و عکس در قران
۱۶۰	رقبت و عتق در اسلام
۱۶۱	اسباب عتق قهری
۱۶۴	انفصال سیارات از شمس
۱۶۵	فلسفه حرمت میت و خون و گوشت خوک
۱۶۶	مسکونیت سیارات و اقمار
۱۶۷	طبیعیات سیارات
۱۷۰	اخبار اسلامی از مخلوقات سیارات
۱۷۲	کوه قاف
۱۷۴	حکمت غسل میت
۱۷۵	میکروب حیات از نباتات است

صفحه	صفحه
۲۰۳	۱۷۶
۲۰۵	۱۷۹
۲۰۶	۱۷۸
۲۰۷	۱۸۵
۲۰۹	۱۸۶
۲۱۰	۱۹۰
۲۱۳	۱۹۱
۲۱۶	۱۹۲
	۱۹۵
	۱۹۶
۲۱۷	۱۹۸
۲۲۰	۱۹۹
۲۲۱	۲۰۰
۲۲۲	۲۰۲

(هو الله تعالى)

(اتبیه نامه اسلامی)

(تالیف حضرت ملاذالاسلام حاج میرزا رضای شریعتمدار دامغانی دامت برکاته)

(رجب المرجب ۱۳۳۶ هجری)

مطابق ثور یونت نیل ۱۲۹۷

ماه مه ۱۹۱۸

حق طبع محفوظ

مطبعه روشنائی : طهران خیابان علاء الدوله

بساطت و خشونت بسر میبردند خود را نه مسئول قانون و نه مسئول سلطان و حاکم میدانستند متنها بساطت و خود سری اسباب آن بود که طبعاً هر قبیله افراد آن بایکدیگر اتحاد داشته دفاع از حقوق خود میکردند لکن پس از آنکه بدین اسلامی ملتزم شدند و این لباس وحدت را پوشیدند و مواظبت در سیاسیات دینی کردند پایه ترقی و تعالی ایشان بجائی رسید که در عصر ذهبی عباسیین پس از مخارج عسکری و مخارج بلدی و مصارف اولیاء دولت و مواجب قضاة و سایر مخارج سالی (۳۰۰) میلیون فرانک تنها بجزانه عباسیین داخل میشد علاوه بر فاطمین در مصر و امویین در اسپانیا

لکن متولی دین و ناظر آئین و جاعل قانون باید از هر حیث امتیازاتی از سایر افراد انسان داشته باشد که انرا نشانه صدق خود قرار داده ترجیح بلا مرجح نشود عقلاء و علماء عالماً مقهور کمالات و اخلاق و مفتون جمال و عملیات خود سازد که رعیت از احراز ان مقام منیع و فوز بدان ساحت مقدس کمال عاجز باشند پس معجزه هر پیغمبری باید بمناسبت کمالات اهل ان دوره باشد و مافوق کمالات معموله همان عصر را دلیل بر عجز سایرین قرار بدهد مثلاً در این زمان که علم قیافه بکلی متروک است اگر کسی دارا باشد نمیتوان انرا دلیل اعجاز دانست بعلاوه دارنده نمیتواند اثبات کند که متنها درجه انرا حائز است یا نه چنانکه علم طب در زمان عیسی ۴ رواج داشت و اطباء ان زمان از قبیل افلاطون و ارسطالیس و جالینوس و غیره بمقامات عالیة در این فن قدم گذاشته بودند معجزه عیسی احیاء موتی بود و در عصر موسی ۴ علم سحر و شمشه شایع بود معجزه موسی بدیضا و ازدهای عصا بود

و در دوره محمدی ص که اعراب فن بلاغت و فصاحت را تکمیل کرده از قبیل امر القیس و حسان ابن ثابت و غیره و غیره از شعراء و فصحاء بودند که متهای مقام سخن رانی را بقدر طاقت بشریت ادراک کرده بودند (معجزه محمدی ص)

(اتباه نامه اسلامی)

(ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنو بر بکم فامننا)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد
و آله الطيبين الطاهرين

(معجزات بعد از ۱۳۰۰) (تطبيق مكشوفات جدیده باسلام)

تعطیل احکام بالبداهة اسباب اختلال نظام و فساد اخلاق خواص و عوام است پس ارسال رسل و انزال کتب سماوی برای آسایش و انتظام امور افراد انسانی است که در سایه قانون همگی زندگی کرده تمام خود را مسئول قانون بدانند و آن قانون یا (دین) هیئت اجتماعی را صورت و حدائیتی می بخشد که بوسیله اتحاد ملیت و قومیت خود را محفوظ داشته اسباب تسهیل و وصول به مدارج علمیه و عملیه را فراهم کرده معاش و معاد خود را منتظم کنند چنانکه هر ملتی که هیئت وحدانیه تدین را محفوظ نداشت ملیت و قومیت خود را از دست داده از اوج ترقی و قدرة بحضیض تنزل و ذلت هبوط کرد و حشی ترین قبائل اعراب بودند که در بادیه جزیره العرب در نهایت

قران بود که فصحاء آن عصر و متقدمین و متاخرین بمعجز و انکسار خود تسلیم شدند و از انجائیکه شرع احمدی تا انقراض عالم باید اتمام حجت بر تمام خلق کند در در دوره متأخره باید بمناسبت کمالات همان دوره اقامه معجزات نماید و این زمان که معارف بسرحد کمال رسیده و کشف مجهولات عمیقۀ عالم شده کشف معجزات محمدی و اتمام حجت اسلامی که تا بحال در برده مستوری غنوده بود بر هر کس که اهلیت داشته باشد سزاوار بلکه لازم است .

اینستکه سرمقاله را معجزات بعد از ۱۳۰۰ تطبیق مکشوفات جدیده با اسلام قرار دادیم .

قانون گذار اسلام در سیاست و تمدن عالم میزان و حدودی معین کرده که اساس آن بطوری مستحکم است که اگر تمام عقلاء با کثرت اراء بخواهند در مقابل آن تاسیس قانونی کنند نخواهند از عهده برآمد .

(لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب)

اختلافست بین علماء حقوق که مجازات جنایت کار آیا فقط بنظر تسلیت و حییره جنایت وارده بر مظلوم است یا اینکه برای حفظ سایر افراد است از ظلم و جنایت و منظور اسلام از قصاص هردو علت و ادراک هر دو فائده است بلکه فلسفه حفظ سایر افراد بیشتر مورد و علت حکم است که فرمود (در قصاص جنایت و قتل حیات و زندگی تمام نوع انسانی است) چنانچه در هرمانی این معنی تعقیب شود بکلی رشته طغیان و فساد منقصل خواهد شد اگر چه قتل نفس و اعدام خلق به ظاهر خلاف عقل است لکن قتل نفسیه که اسباب حفظ نفوس شود و اجراء حدیکه حدود مردم را محدود کند بعبارة اخری ضرر قلبی که موجب خیر کثیر گردد مسلم از واجبات اولیه عقل است بملاوه مقتضای حکم بحق و عدالت صرف مجازات جنایت است بمنثل آن بحکم صریح عقل چنانکه مسیح در باب (۵) انجیل منی آیه (۲۰) میگوید (زیرا بشما میگویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و

فرسیان افزون نشود بملکوت اسماں هرگز داخل نخواهید شد شنیده اید که بولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود لیکن من بشما میگویم هر که برادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد) و در جای دیگر فرمود (چشمی بچشمی و دندانانی بدندانانی)

مثلاً مجازات قتل بحس و شکنجبه ادا نمیشود و حق مقول گرفته نشده عبرت سایرین نمیشود مگر بقصاص قتل و قتل و جانی را بمنثل همان جنایت این مطالب قضایائی است که استدلال و اقامه برهان لازم ندارد بلکه بالحس مشهود میشود و واضح است از دوره انقلاب ایران که قصاص جنایات و حدود موقوف الاجراء گردید فوائد آن بخوبی معین و مبین میشود چنانکه رفع فواحش و زنی که قبیح آن متفق علیه تمام ادیان بلکه تمام عقلاء عالم از طبعین و اهل ملل است امکان پذیر نیست مگر بتأدیبات شرعی و الا اختلاف انساب و وراثت اسباب اختلاف انتظام امور بنی نوع بشر است امراض و قاعیه که بواسطه این عمل شنیع عام البلوی شده میتوان گفت که عموماً یکی از آن امراض هستند خاصه بلاد بزرگ که هیئت اتحادیه بشر و افراد مملکت را علاوه بر آنکه از کسب معاش و ثروت باز داشته اسباب اتلاف نفوس و هتک شرف و ناموس گردیده و رفع اینگونه مفاسد علاوه بر آنکه بزرگترین تکلیف اولیاء امور و امناء دولت است نظر بمنافع شخصی و فوائد اجتماعی که در رفع آن از تکالیف تمام افراد خلق و مهمترین وظائف حفظ الصحه مملکت است .

(فر من المجدوم فرارک من الاسد)

« یعنی فرار کن از مجدوم بدل فرار از شیر »

حکماء پس از قرنهای که در ترقی و تمدن عمرها مصرف نموده اند بالات مخترعه و ذره بین معلوم شد که هوای مجاور مجدوم میکروب هائی در او هست که بصورت شیر خلقت شده و از مجری تنفس داخل در امعاء میشود و در انسان اثر میکنند پس به همین تشبیه و استعاره اسد معلوم است که سرایت

جدام مباشرت و معاشرت و تغذی لازم ندارد بلکه بمحض مجاورت مؤثر خواهد بود

(ذوات الاذئاب) یا (ذوالذوبه) یا (ستاره دنباله دار)

وجود ستاره دنباله دار و ذوالذنب و نیازك را كه كاهی در شب نمایان میشود احدی انكار ندارد لکن فلاسفه و حکمای قدیم اینطور حقیقه آنرا درك کرده كه چون كره زمین را محفوف بكره هوا و كره هوا محفوف بكره نار و كره نار را ملقوف بفلك قمر میدانند بخار متصاعد از زمین وقتیکه لزج و دهنی باشد بمحض اینکه سران بكره نار متصل شد بقیه آنكه در هوا باقی است محترق و مشتعل میشود تا زمانیکه تمام آن داخل در كره نار شود همانطور مشتعلترینست و آن ستاره دنباله داراست و اگر ماده بخار لطیف باشد آتش صرف و شعله بیجرم است و زود از تحت نظر خارج میشود و اینرا نیازك و شهاب ثاقب نامند (اما فلاسفه عصر جدید هیچيك از این دورا بخار و دخان زمین نمیدانند بلکه هر دو از سیارات متهی در نظام و ترتیب مختلفند)

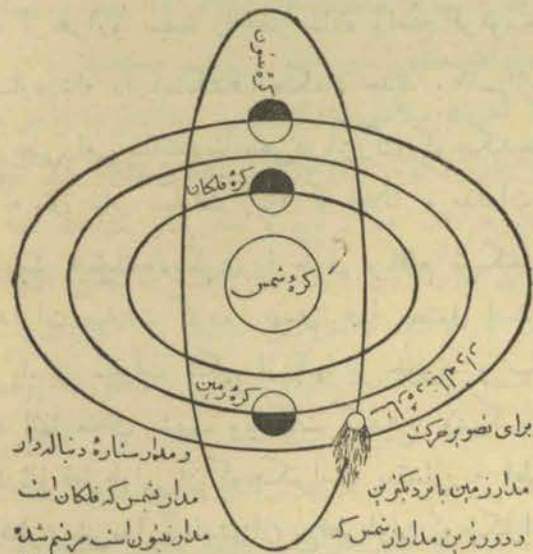
(اما شهب را اجزاء متلاشی شده شمسی میدانند) یا (اجزاء صغار یسکی از كراته كه بواسطه علت تكوینی جزء آن نشده و متحیر در جوند) یا (سیارات مستقلانی هستند كه در فضا بغير ترتیب و نظام سایر سیارات شنا میکنند)

(یا اثر آتش فشانی تنور آتش فشان قمر است كه بعضی ائقال آن بقوه گاز آن تنور از جاذبه قمر خارج شده داخل در جاذبه زمین میشوند و چون در حرکت و سیر خود برای شمس به آنسفر (یا هوای) زمین بر میخورند بواسطه حرکت در بخار و گازیكه از خود آن سیاره است احداث حراره و اشتعالی میشود و صورت لمعانی پیدا میکند و چون حرکت آنها بغير نظام سیارات است كاهی از آنسفر زمین میکنند و كاهی در جاذبه زمین داخل میشوند و فرود میابند چنانكه بسیار دیده شده بعضی از سنك و فلزاتند و بعضی خاكستر سوده و بدین جهت

كاهی در نزدیک زمین معدوم و متلاشی میشوند بطوری كه از تحت نظر خارج می شوند و كاهی بزمین فرود می آیند (یا آنكه نیازكات تماماً اجزاء منحل شده بعضی ذوات الاذئابند كه بواسطه تاثر تقارب یا تصادم بعضی كواكب منحل باجزاء صغار شده و همان خط سیر ذوات الاذئاب را می پویند و بهمین جهت است كه بعد از نابود شدن ستاره دنباله دار كه مسمی به (بیالا) است بهمان حساب و رصد كه در تشرین ثانی باید بیالا دیده شود نیازكات مرئی میشود و شاید اینکه ۳۰ و ۲۹ و ۲۸ اسد و در ۳۱ عقرب و در اول و ۲ قوس شهب بیشتر دیده میشوند بهمین علت باشد كه در آن موقع باید ذوذبى مدار زمین را قطع كند این مختصری از حال و حقیقت نیازكات و شهب ناقبه است پس از شرح و حقیقت ذوات الاذئاب مختصری از ادله شرعی كه ائمه اسلام مكشوف بعد از هزار و سیصد را خبر داده واضح فرمودند ذكر میکنیم ذوات الاذئاب یا ستاره دنباله دار باستكشاف حكماء جدید بكتسم از سیاراتند كه با مر

و تكوین باری تعالی مدار بیضی رامی بمانند و مثل ماهی دریا بزرگ و كوچكند بعضی مرئی نیستند و بعضی مرئیند اما نه مثل سایر سیارات زیرا كه افلاك و مدارات سایر سیارات مرتب و منظمند بطوریکه هیچيك دیگری را خرق و قطع نمیکند بخلاف ذوات الاذئاب كه قطع مدارات سیارات کرده بهمین جهت محتمل است كه در ضمن طی از مدار زمین یا سایر سیارات یسکی از آنها بر خورند و اسباب خرابی آن سیاره شوند یا خود آنها منحل بشهب و نیازكات گردند و دیگر آنكه غالباً قطر عرضی مدار هر سیاره از قطر طولی آن كوچكتر است به قدر ربع قطر طولی بخلاف مدار ذوات الاذئاب كه قطر عرضی مدار آنها بیشتر از ربع قطر طولی كوچكتر است و علاوه سایر سیارات جامد و بالنسبه سردند و آنها از شدت تولید بخار و گاز میکنند كه بصورت دم یا گیسو

مشهود میشود (نیوتون) حرارت آنها را ۲۰۰۰ مقابل حرارت حديدۀ محمات تصور کرده اصل اينها که (نواة المذنب) است کروی و مثل ساير کواکب است ولی زمان اقتراب و نزديکی آن با شمس بواسطۀ تابیدن اشعۀ شمس در آن بخار و گاز صورت اشتعال و لمعان پیدا میکند و لذا همیشه ذوابه و ذنب آن بر خلاف جهت شمس منتشر و مستطیل است و هرچه شمس نزديکتر شود ذوابه یا ذنب آن بزرگتر و هرچه دورتر کوچکتر تا وقتی که بکلی ذنب مقطوع و اصل نواة المذنب مسير خود را می پیماید و در هر صعود و هبوطی بکمرتبه تمام مدارات سیارات را قطع میکند و الی کنون ۱۲۰۰ ذوالذوابه رصدی شده که از روی ضبط سیارات آنها استخراج ظهور آنها را منجمین میکنند حکماء عالم قرنهای بتهاجم افکار و تبادل انظار باعانت آلات و ادوات حقیقه اینها را مکشوف داشتند



برای تصور حرکت
مدار زمین با مرکز شمس
مدار مریخ با مرکز شمس
مدار فلکان با مرکز شمس
مدار زحل با مرکز شمس
مدار ستاره دنباله دار
مدار شمس که فلکان است

لکن پیشوایان اسلام و ائمه دین محمدی ص در ۱۳۳۶ سال قبل تمام این مکشوفات را بزبان ساده تعبیر فرمودند که تا بحال علماء و مفسرین آن اخبار و آیات را از جمله تشابهات شمرده و برخلاف ظاهر حمل و تأویل مینمودند (ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او السمع و هو شهید) (بحار) (انوار نعمانی) (عسنداً عن امیر المؤمنین) (انه سئل عن الطارق الذی فی القرآن) (فقال ۴) (هو احسن نجم فی السماء و لیس يعرفه الناس و انما سمی الطارق لانه یطرق نوره سماء سماء الی سبع سموات ثم یطرق راجعاً حتی یرجع مکانه)

(علی ابن ابیطالب ۴ که مخزن علوم اولین و آخرین است جواباً در تفسیر طارق و السماء و الطارق میفرماید) (بهترین کواکب آسمان طارق است) و مسلم است که ساير کواکب در شکل و صورت تفاوتی ندارند و بهترین اشکال همین کواکب با گیسوی افشانده است (تضل العتاص فی مثنی و مرسل) و این دلیل بر این است که ستاره دنباله دار از کواکب سیاره است مطابق استکشاف جدید نه از توابع و متفرعات زمین ثانیاً اینکه فرمود (مردم آن نجم را نمیشناسند) و نشاخن مردم را حمل بر غیر مرئی بودن ستاره طارق نمیتوان کرد زیرا که بهترین نجم آسمان نمیشود غیر مرئی باشد بلکه مقصود نشاخن و ندانستن حقیقت و کیفیت سیار است چنانکه همین ستاره دنباله دار تا قرن اخیر نشاخته و آن را از بخار زمین میدانستند

ثالثاً اینکه فرمود نور طارق عبور میکند از آسمان اول بدوم و از دوم به سوم به همین ترتیب تا آسمان هفتم پس از آنجا بر میگردد هابطاً از هفت آسمان عبور میکند تا به محل خودش برسد) و این مضمون عیناً همان کیفیت سیر است که حکماء قرن اخیر از برای ستاره ذوالذوابه تقدیر کردند که ذوات الاذئاب در مدار بیضی که مدارات تمام سیارات را قطع میکنند سیر مینمایند و الا ساير

کواکب مدار بیضی آنها بانتظام و در عرض همدیگرند هیچیک بفلک و مدار دیگری بر نمیخورند

(از ملاحظه نقشه صفحه ۷) واضح میشود مدارات سیارات و کیفیت قطع کردن ستاره دنباله دار تمام آن مدارات را

مقصود از طروق و سیر نور هم سیر جرم کواکب است که نواة المذنب باشد و الا تابش نور در تمام کواکب یکسان است

معنی از لفظ آسمان که در تمام آیات و اخبار وارد است و در مقالات بعد توضیح داده میشود بامطلق جهت علوی یا کراه بخاریه سیارات است و مراد از سماء در اخبار طارق معنی ثانیست.

(بحار) (والدتر المنتور) ان القمر و النجوم و الرجوم فوق سماء الدنيا
خانواده نبوت فرمودند که قمر و نجوم و رجوم که شهب باشند فوق آسمان دنیا هستند.

بنا بر مبنای حکماء قدیم شهب از بخار زمینند چون آسمان ها را عین افلاک و افلاک را مطلقاً منزله از ارضیات میدانند پس بعقیده آنها ممکن نیست که رجوم یعنی نیازکات فوق آسمان و (فلکی) باشند و این روایت عیناً همان تقریری است که اهل هیئت عصریه مکشوف داشتند که نیازکات و شهب در تمام فضا هستند و فوق کره بخاریه و مدار قمر سیر میکنند متها تا وقتی که داخل در آتمسفر زمین نشوند مرئی و دنباله دار نخواهند بود (کتاب نجوم سید

ابن طاووس مسنداً عن الوصی الثاني حسن ابن علی (۴) (ثم اجری فی السماء مصابیح ضوئها فی مفتحها و جعل شهابها من نجومها الدراری المضيئة)
حسن ابن علی ۴ فرمود که خداوند در آسمان چراغهایی

برافروخت که روشنی آنها در ابتداء ایشان است و قرارداد شهاب و نیازک آسمان از نجوم و ستارها که مثل دراری مضيئه هستند و این مضمون منطق نمیشود مگر بستاره دنباله دار که مصابیح

و چراغهایی هستند که اصل و مبدء آنها نواة المذنب میباشد و نور و حرارة آنها از آنت (نواة المذنب مثل سایر کواکب کروی است و مشتعل است و دنباله آن از بخار و گاز تولید میشود) و همچنین قرار دادن شهاب و نیازک را از نجوم آسمان درست نماید مگر بطریقه مزبوره که نیازکات اجزاء منحل شده ذوات الاذنب یعنی نواة المذنبها است که بواسطه علت تکوینی منحل به اجزاء و نیازکات گردیده و در فضاء غیر منضبط سیر می نمایند و در شب چون به آتمسفر زمین داخل شوند بقدر سیر در آتمسفر روشن و واضح دیده میشوند همینکه از آتمسفر خارج شوند از نظر غایب گردند (فی البحار عن امیر المؤمنین ۴)

(و جعل فی کل سماء شهباً معلقة) (بتخفیف اللام) (خداوند در هر آسمانی نیازکات روشنی بخش قرار داد) در صورتیکه شهب اگر بخار زمین باشند بمقیده قدما باسماان نمیتوانند رسید بلکه باستکشاف جدید در هر کره بخاریه که محیط باجرام سیارات است شهب و نیازکارت مثل ماهی دریا سیر میکنند

(باب البلدان) (کتاب البحار) (فی ضمن مسائل عبدالله ابن سلام الیهودی انه سئل النبی الای عن النجوم کم جزء هی) (فقال النبی ۴)
(ثلاثة اجزاء جزء منها بارکان العرش یصل ضوئها الی السماء السابعة و الجزء الثاني بسماء الدنيا کامثال القنادیل المعلقة وهی تضيئ لسكانها و ترمی الشیاطین بشررها و الجزء الثالث معلقة فی الهوی وهو ضوء البحار وما فیها وما علیها)

در ضمن مسائلیکه عبد الله ابن سلام یهودی از پیغمبر امن سئوال میکند که ستارها و نجوم چند قسمند جواب میفرماید سه قسم یکقسم از آنها در ارکان عرشند یعنی خارج از اداره شمسیه ما هستند که اخبار تعدد شمس فوق این اداره شمسیه ذکر خواهد شد و فرمود که این نجوم ارکان عرش روشنی و اشعه آنها تا آسمان هفتم یعنی تا آخرین سیارات مشعشع است پس این قسم متعلق

بنجوم فوق این اداره شمسبه است) (قسم دیگر در آسمان دنی هستند مثل قنادیل روشنی بخش که افاضه نور میکنند بساکنین آسمان دنیا یعنی کره بخاریه زمین که اهل زمین و مخلوقات جو باشند ورمی و طرد میکنند شیاطین را به شراره خود .

اما رجیم شیاطین بموجب اخبار مکرره بواسطه شهب و نیازکات است پس بخلاف عقیده قدام معلوم میشود که شهب در آسمان دنیا یعنی بعقیده قدام در فلک اول هستند در صورتیکه ایشان افلاک را منزله از ارضیات میداند

قسم سیم معلق در هوا هستند یعنی روشن در هوا یا مربوط در هوا که مطابق استکشاف جدید نجوم در سخن فلک نیستند و این قسم با سایر اقسام در اوصاف مختلفند که استشهاد بقسم ثالث و تطبیق آن موکول بموقع است و عجلاله شاهد در قسم دوم است

تلك آيات الله نتلوها عليك (سورة صافات) (آیه ۶ و ۷ و ۸)

(انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب و حفظا من كل شيطان وارد لا يسمعون الى الملاء الاعلى و يقدفون من كل جانب)

(فرمود که خداوند زینت داده است آسمان دنیا را بواسطه کواکب تا اینکه آسمان محفوظ بماند از صعود شیاطین ورمی و طرد شوند شیاطین از هر طرف)

ظاهر و سیاق آیه کریمه چنان میفهماند که شیاطین بواسطه کواکب ممنوع از صعود به آسمانند و متداول در لسان شرع و معمول اخبار این است که شیاطین را نیازکات و شهب مانعند از صعود باسمان پس معلوم میشود بالقطع و بالملازمه که رجوم و شهب از ماده کواکبند نه از بخار زمین و الا کمر مقصود اعم از کواکب شهبیه و غیر شهبیه باشد و منظور از آیه شریفه همان سیارات شهبیه باشند علاوه بر اینکه باعنوان اخبار و آیات منافات دارد

استعمال قذف ورمی در کواکب غیر شهبیه بموقع است منتهی زینت بتمام کواکب حاصل میشود ولی طرد و قذف شیاطین وظیفه یکقسم از کواکب است که انرا شهب و رجوم و نیازکش نامند (سورة ملك) (آیه ۵) (ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها رجوماً للشیاطین) آسمان دنیا را زینت داده بجراغهاییکه رجوم شیاطین است و آنان را از توجه بعالم علوی ممانعت میکنند اولاً عرض شد که بتحقیق فلاسفه قرن اخیر نیازکات و ذوات الاذناب در آسمان اول مرئی واقع میشوند مادامیکه در کره بخاریه زمین وارد نشوند دیده نخواهند شد پس از ورود در آتمسفر اسباب زینت میشوند که گاهی آسمان اتمشازی و جهان چراغیانی میکند پس از این کریمه معلوم است که همان مصابیح و کواکب که زینت آسمانند منع و رجیم میکنند شیاطین را پس نیازکات از ماده مصابیح آسمانند نه از ارضیات .

(سورة فوات) (آیه ۱۱) (وزينا السماء الدنيا بمصابيح وحفظا

ذلك تقدير العزيز العليم) (ای زینتها زینة و حفظناها حفظا)

(خداوند عالم زینت داد آسمانرا بمصابیح و کواکب برای زینت و برای حفظ از مداخلات شیاطین) پس همان مصابیح و کواکب مانع شیاطینند و بیان علم اجمالی حاصل از اخبار که شهب ناقبه طرد میکنند شیاطین را محقق میشود که شهب از مصابیح و کواکب کره بخاریه (و آسمانند) (سبحان رب العالمین) (تبارك الله احسن الخالقین) شریعت احمدی بتمام مطالب و کشفیات جدیده بزبان ساده و مناسب اهل عصر خیز داده که پس از سالیان دراز مصالح و معانی آنها معین و مبین می شود چنانکه فرمود انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم)

(ولوغ کلب)

و جوب شستن و لوغ کلب را با خاک تا قرن اخیر غیر معلوم الحکمه بود

تا اینکه اطباء فرنگ تصدیق کردند که میکروب دهان سگ را هیچ چیز قتل و رافع نیست مگر خاک مثل اینکه حکماء با انصاف و علماء خالی از اعتساف اروپا کریمه (و آینه من کل زوج بهیج) و کریمه (من کل شئی خلقنا زوجین) یعنی خداوند زوجیت را اختصاص بحیوان نداده بلکه در جماد و نبات هم همین وسیله دز ازدیاد آنها فاخوذ است و این معنی تا بحال جزء تشابهات و مجملات بود پس از کشف حقیقت این موضوع را دلیل اعجاز پیغمبر ۴ دانسته و تصدیق بر مایشات آنحضرت مینمایند.

(جابلقا و جابرسا)

ان لله مدینتین عظیمتین احدیهما بالمشرق واسمها جابلقا والاحزی
بالمغرب اسمها جابرسا فیهما خلق لایعرفون ادم ولا ولده

اسم جابلقا و جابرسا را نباید نظر گرفت زیرا که بزبان اهل این زمان نباید مطالب شرعیه را شارع تقریر کند و این خبر از مجملات بلکه بنظر بعضی که توهین احکام شرعیه را جزء فضایل و کمالات می شمارند بعید نیست از موهومات تصور شود. لکن شاید جابلقاء جزیره (استرالیا باشد) که مسمی بهلند جدید است که (دویفکن قبطان) آنرا کشف کرده و در شرق جزیره العرب مکمن کلمات هدایت علامات واقع است

و جابرسا اشاره بجزیره امریکا باشد که (امریک) (و کریستف کولومب) آنرا کشف نمودند و در غرب جزیره العرب واقع است و مخلوق هردو (هلند جدید) و (جزیره امریکا) در ان زمان نه آدم و نه اولاد او را میشناختند و تا زمان اکتشاف اهالی آنها در حوض توحش و کمال بدویت بودند)

یا اینکه مراد از جابلقا زمین زهره است که ان زمان در مشرق زمین مابوده و نزدیکتر بشمس است و مراد از جابرسا کره مریخ است که در طرف مغرب زمین مابوده و دورتر از شمس است چنانکه در مقاله مسکونیت سیارات توضیح داده میشود که در این دو مخلوق انسانی و حیوانی موجود است .

و شاید مراد از اخباری که حضرت حجه غائب ۴ در جابلقا و جابرسا نماز جماعت میکندارد و عیالات و اولاد آن حضرت در آنجا ساکن است ناظر بهمین معنی دوم است زیرا بموجب اخبار قطبیه حضرت حجه عصر در زمین ما ایدا شناخته نخواهد شد چه اینکه امام جماعت باشد و اما تشبیه کردن زهره و مریخ را بشهر در اخبار دیگر نیز وارد است که سیارات را تشبیه بشهرها و تعبیر به مدائن مینماید و مخلوق آنها معصیت خدا نمیکند و نمیدانند اولاد آدم کیانند و آدم زمین ما را نمیشناسند و مطابق همان اخبار در مقاله مسکونیت سیارات استکشاف فلاسفه عهد جدید ثابت میشود .

پس خوب است اشخاصی را که بمحض دانستن کلمه از کلمات اروپا یا یک مسافرت بان صفحات بکلی عادات و اخلاق اسلامیت را از دست داده و نظر بدینی را باسلام متوجه میسازند و اخبار و آیات را مورد تنقید و اعتراض قرار میدهند اولاد بدانند که هر مملکتی ترقی و تعالی یافت بواسطه عمل به بعضی احکام اسلام است و نایا معین کنند از قانون اجتماعی یا قاعده انفرادی معاشی و معادی چه استکشاف جدیدی متجددین دارند که پیشوایان ما آنرا پیش بینی و تاکید بلیغ فرمودند یا از مجهولات عمیق عالم برده مستوری از روی چه مطلب علوی و سفلی کشف کرده اند که علماء آل محمد آنرا اعلام و اخبار نکرده باشند .

(دیانت طبیعی)

دیانت اسلام دیانتی است طبیعی یعنی احکام و تکلیفات آن چنانچه بهر عاقل و شاعری پیشنهاد شود بالطبع تمام عناصر آنرا پذیرفته و تصویب میکند و این دیانت مشتمل است بر سه رکن (تهذیب اخلاق) (قانون اجتماعی) (عبادت تعبدی) اما تهذیب اخلاق مهمترین اعمال و تکلیفات شریعت است که خداوند عالم پیغمبر را اختصاص داد بعظمت و جلال بواسطه اخلاق نیکو (انک لعلی خلق عظیم)

بلکه مقصود و نتیجه دورکن اخیر تحصیل و تکمیل همین رکن است (فنی بعثت لانهم مکارم الاخلاق) نتیجه و مقصود بعثت را اتمام مکارم اخلاق و حصول حسنه فرار داد و از برای هر صفة و خلقی دو طرف فرمود افراط و تفریط که هر دو طرف عقلا و شرعاً مذموم است مسدوح و نیکو اعتدال و حد وسط است (فاستقم كما امرت) (ای فاعتدل) یعنی در اوامر الهی حد اقتصاد و اعتدال باید بیمود شرح اقتصاد و اعتدال در اخلاق بمناسبت مقالات هر یک بموقع خود باید ذکر شود اگرچه هر یکی از این سه رکن که تکمیل شود ضمناً و بالملازمه آن دو رکن دیگر کامل خواهد شد لکن تهذیب اخلاق بمنزله روحست و بقیه حکم بدن را دارند که وقایه و حصار و حفظ الصحره و روحند بلکه بسیاری از مفرعات این سه جمله بالملازمه دارای تمام است مثلاً یکی از خصال رذیله دروغگوئی است که بدترین اوصاف رذیله است اگر چنانچه این عمل شنیع مرتفع شد قهراً غالب شایع برداشته خواهد شد ائمه اسلام فرمودند مؤمن ممکن است زنی کند و ایمان منافاة بالواط و دزدی و شرب مسکر ندارد اما مؤمن دروغ نخواهد گفت یعنی دروغگو نباید دعوی ایمان کند همانا ایمان با زنا و لواط هم منافات دارد لکن انسان اگر دروغ نکفت و مرتکب یکی از این شایع گشت اجراء حدود شرعی با فضیحت کشف اعمال موجب است که زنا و لواط و سایر مفاصد را اجتناب کند چنانکه اگر قاتل و خائن بولیعهد اطربش (آرشدوگ) دروغ نمیگفت و مطلعین از حال او دروغ نمیگفتند و اطلاعات خود را اظهار میکردند خائن یقیناً بمجازات میرسید و اسباب عبرة سایرین میکشت و علاوه این همه خونریزی و اتلاف نفوس و اموال که صفحات تاریخ دنیا را خونین میکنند و دامن تمدن و معارف اروپائیان را چنان به ننگ و غار آلوده کرده که توان بهیچ آب شست بلکه این بحران عظیم دنیا را موجب نمیکشت غالب مفاصد عالم و گرفتاری بنی نوع آدم را برده تجلیات دروغ نمایش میدهد (فاعتبروا یا اولی الابصار)

قانون اجتماعی

اولاً تعدیل بودجه و اصلاح مالیه اسلام و حقوقیکه بر عایا فرض و حتم نمود که بخلیفه مسلمین پردازند و خلیفه بمصالح عامه برساند از قبیل زکوة (۱) و خمس و سهم امام و غنائم و جزیه (۲) و منافع اراضی مفتوحة العنوه (۳) و مال

(۱) زکوة حق عشری است که بتمام اقسام گندم و جو و انواع خرما و کشمش و گوسفند و گاو و شتر و طلا و نقره مسکوک تعاق گرفته داخل بیت المال اسلام و بمصالح عامه مصرف میگشت و مستحب است در تمام حیوانات و نباتات زمین ارا آنجا که حق در هر مالیات مستقیم است زیرا مقتضی عدالت تقسیم مالیات است بر عائدات شرع اسلام ابتدا بمالیات غیر مستقیم رای نداده که مشتمل بر مظالمه و افراط و تفریط است بلکه فقط منظور صاحب اسلام تقسیم مالیات است بمنافع و عایدات که حقیقة عدالت را متضمن است.

(۲) جزیه متعلق بکفار اهل ذمه است چون مسلمان در ممالک اسلامی حفظ حدود و سد ثغور را بعهده میگرفتند و کفاریکه در آن ولایت بودند در عهده حفظ اسلام بازادی عیشت و مذهب زندگی میکردند در مقابل زحمات مسلمین هر کاری از اهل کتاب سالی یکمقداری برسم جزیه یعنی حقوق الحفظ باید بمسلمین بدهند و از خدمت نظامی و عسکری مطلقاً معاف بودند بعلت عدم صمیمیت سر باز مخالف با دولت خود در مذهب که حتماً نظامی بیهودی یا مسیحی جدید در حفظ حدود اسلام و سد ثغور ممالکت و اقتصاد در معاشرت با مسلمین نخواهد داشت

(۳) اراضی مفتوحة العنوه ممالکی است که قشون اسلام بقوه قهریه و جنگ فتح کنند تمام عقار و مستقالات و مزارع آن متعلق بتمام مسلمین است و هیچکس آن را مالک نمیشود مگر اشجار و زرع را امام یا نائب امام هر زمین را در یک مدت معینی کثرات کرده منافع آن زمین را در آن مدت بملکی از مسلمان میدهد و هر چه ما بازاء و قیمت آن شد که بتراضی امام و آن شخص باید خاتمه بیابد داخل بیت المال میگردد

الصلح اراضی مصالحه (۱) که هر يك در محلی باید صرف شود و اسكر در هر دولت اسلامی همین رویه تعقیب شود از کیه عایدات رعایا عشر آن تسلیم ملت همان دولت گردد و حقوق واجبه را بنایب امام یا سلطان منصوب از طرف ملت یا مجاز از نائب امام پردازند کیه مخارج دولت را کافی و تمام بد بختها مبدل برستکاری خواهد شد و باهمین ثروت قاید مسلمین میتواند تجهیز قشون و حفظ نفور نماید و هم تکفل ارزاق فقراء و قوای عامه مملکت و تحمل مستمری محصلین و قضاة را کند که مشتغلین به تحصیل و رؤساء محاکم فارغ البال به انجام وظائف خود کاملاً موفق باشند و عناصر صالحه ترقی و تعالی مملکت از هر حیث و جهت با کمال آسودگی و استراحت موفقانه عملیات خود را انجام دهند لکن فائد مسلمین و سلطان اسلام باید از دیداد عایدات دولت و بیت المال ملت را مبتنی و متفرع بر تعالی تجارت و فلاح رعایا کرده منتهی همت و نقطه نظر خود را از دیداد عائدات و ثروت ملت قرار بدهد که موجب از دیداد عائدات بیت المال گردد توسعه تجارت اهالی و وسعت دائره فلاح برعشر ارباب مکاسب و زکوة غلات خواهد افزود و حفظ الصحه مواشی و زیادی اغنام زکوة و سهم امام را دو چندان میکنند کشف معادن و حفريات بودجه اسلام را موفق به نیل درجات عالیه مینماید.

(۱) مال الصلح اراضی مصالحه آنست که بدون جزیه افرادی یعنی سر شماره يك ولایتی را مسلمین بدون جنگ تامین میکنند و اهالی آن را از کابه خدمات و زحمات معافی مینمایند در مقابل يك مبلغی که در سال بمسلمین دهند (تمام این مدافنه و مسالمت اسلام با کفار اهل کتابت و الا مشرکین یعنی اشخاصی که مکر خدا هستند نه جزیه و نه صاحب ابدا حفظ جان و مال ایشان را نخواهد کرد بلکه تکلیف مسلمین با ایشان فقط به جهاد و قوه تهریه است .

ثانیاً اتفاق و اتحاد مسلمین که مهم اصلاحات و ترقیات مربوط باین جمله است و اخبار متواتر و آیات متظافر این معنی را اصرار بلیغ کما ینبغی و یلیق می نماید ائمه اسلام و پیشوایان انام مساعی جمیله برای تحصیل این مقصد عالی مصروف داشتند و باندازه که این مقصد تحصیل شد به نتیجه نیز فایز گشتند چنانکه دولت فرس که اول دولت متمدن و با اقتدار دران زمان محسوب بود بواسطه اختلاف کلمه مذهبی که بعضی مزدکی و بعضی زردشتی بودند و بعضی موحد که رواج دین مزدک و القاء خلاف و فساد اخلاق عامه را قباد پدر انوشیروان موجب گشت و رفته رفته اختلاف و فساد اسباب القاء خصومت و عناد بین فرسیان گردید بالاخره دولت فرس با کمال تمدن و باقوای عامه و با اساسیه دولت ساسانیان مغلوب و مقهور اتفاق و اتحاد عرب که همزبان و همدین بودند گردید و همچنین روم و اسپانیا که بواسطه اختلاف یهود و نصاری که شرح آن موجب تطویل است مغلوب کلمه جامعه اسلام گردیدند.

(حسنت باتفاق ملاحظت جهان گرفت آری باتفاق جهان میتوان گرفت)
شریعت خاتم النبیین برای تحصیل مودت و رفع خصومت و ایجاء مؤانست و سائلی را اتخاذ فرموده از قبیل استجاب مصافحه و ثواب معافه و مکرر فرمود هر دو نفر مسلم که سه روز باهم متار که ودل تنک باشند رحمت خدا بر ایشان نازل نخواهد شد و اجر و فضیلت زیارت مؤمن و حقوق بشریت و حقوق اخوت اسلامی و برادر دینی و حقوق همسایه و صلته رحم و حقوق والدین و اخوه و اخوات و حقوق ولایت بر صغار و مجانین و حقوق موالی و عباد و حقوق ملکیت و علقه زوجیه و حقوق سلطان و رعیت و حقوق عالم و جاهل و غنی و فقیر و قوی و ضعیف و حقوق وصایت و حقوق ملیت که شرح هر يك مجله بزرگی را اشغال میکند که هر چند دائره مناسبات وسیع تر گردد حقوق کمتر میشود و هر چند دائره کوچکتر شود حقوق بیشتر میشود و تقریباً برای حقوق اخوت اسلامی و برادر دینی

سی حق احصا شده علاوه مردم را بامر و جویی یا استجابی در بعضی مواقع خاصه و مجامع عامه احضار میکند که مردم با همدیگر انس و رزیده اسباب الفت قلوب فراهم شود مثل احضار مستطیع را درمکه دران مجمع عمومی و صلوة جمعه و جماعات و فضیلت مسجد و ترجیح ثواب مسجد جامع که بیشتر محل توجه عمومی است و تشییع جنازات مراوده و مواصه در اعیاد که از سیره اسلامی است و مؤلفه قلوبهم که یکی از مصارف بزرگ مالیه مسلمانان است و ثالثاً مواصاة و همراهی افراد مسلمانان در انجام حوائج بنی نوع خود است

(عاونوا علی البر و التقوی) (وصیت امیر المؤمنین) (کوناللفظالم خصماً وللمظلوم عوناً) و قضاء حاجت مؤمن را ثنوباتی برای ان معین فرمود معنی مواصاة مساعدت بابتاء نوع است بداً ولساناً مالا و عملاً چنانکه اردوی منصور اسلام گاهی که غذا نداشتند یکخرما را با همدیگر تقسیم مینمودند در حالتیکه در شدت گرسنگی بودند

(عبادات تعبدی)

رکن سیم که عبادات تعبدیست فوائد آن بظاهر انقیاد و تسلیم پیشگاه الهی است و علت و وسیله تصفیه و وصول بان دور کن دیگر و تصفیه قلب را موجب میشود که آئینه قلوب از برای انعکاس انوار ملکوتی قابل و مستعد گردد و هم مصالح متعدده دیگری را عبادات تعبدی واجد است که بعضی از آنها معلوم و موکول به آیه است .

(اورانوس را خبر داده اند)

(فی الکافی) و (الوافی) و (البحار) عن ابی عبداللّه جعفر بن محمد ۴ فی خبر سئل فیه منجماً عراقیاً علی سبیل الامتحان فقال علیه السلام

(کم السکینه من الزهرة جزء فی ضوئها قال المنجم هذا واللّه نجم

ما سمعت به احداً من الناس يذكره قال سبحان الله العظيم افاستقلتم نجما باسره فعلى ما تحسبون)

عالم اسلام و صادق ال محمد در مقام امتحان منجمی سؤال میکند چه نسبت بین ستاره زهره و ستاره سکینه است در ضیاء و نور منجم عرض میکنند ستاره سکینه را احدی نشنیده صادق ال محمد در مقام تعجب فرمود سبحان الله العظيم بکلی یک ستاره را اسقاط و صرف نظر کرده اید .

با وجود اینکه اینکوب را نمیشناسید و اوضاع حرکات آنرا نمیدانید پس چگونه از علم نجوم استخراج مجهولات کرده حساب کواکب را دارید .

ستاره سکینه را که حضرت فرمود حمل بر فلکان و بتون نمیتوان کرد چون فلکان بواسطه شدت قرب آن با شمس و بتون بعلت زیادتی بعد آن از شمس با چشمه ای غیر مسلح و بدون اعانت آلات (تلسکوپ) قابل رؤیت نیستند پس ستاره که ممکن نیست برصد چشم بیاید سؤال از آن غیر مناسب است زیرا که سیارات شمسی که قابل رؤیت بودند فقط شش ککو کبند (۱ عطارد) (۲ زهره) (۳ مریخ) (۴ مشتری) (۵ زحل) (۶ اورانوس) ان پنج کواکب غیر از اورانوس در آن زمان و قبل از آن برصد آمده و معروف بخمس متحرکه و مضبوط الحر که بودند پس فقط سیاره که قابل رؤیت است بچشم غیر مسلح و ممکن است مرصود آن زمان باشد همان اورانوس (یاسکینه) است و الا تعجب امام از غفلت حکماء و منجمین از کواکب غیر مرئیه از قبیل فلکان و بتون بی موقع خواهد بود تعجب و سؤال از منجم وقتی موقعیت دارد که نجم مسئوله قابل رؤیت باشد و همچنین مقابل کردن در سؤال سکینه را بازهره که دو طرف ضد در نورند چون زهره نورانی ترین سیارات شمس است که گاهی در روز در مقابل معدن انوار خود را نمایش میدهد و اورانوس بعکس تاریکترین سیارات شمس است که گاهی در شب هم پرده حجاب را نمیتواند از انظار

مرتفع سازد و نامیدن ارانوس را سکینه ایضاً دلالت بر مدعا دارد چون حرکت ارانوس بطیئی تر از تمام سیارات مرئیة شمس است و تقریباً بیشتر از (۸۰) سال طواف خود را دور شمس با تمام میرساند آهسته و باطمینان و باوقار و سکینه مدار خود را قطع مینماید چنانکه سکینه را نمیتوان حمل بفلکان و نبتون و کواکب غیر مرئیة نمود همچنین حمل بر شمس فوق این نظام شمسی (یا نوابت) هم نمیتوان کرد زیرا مقابله ثابت (یا شمس) را با سیاره مرصوده که زهره باشد و سؤال از تناسب آنها ایضاً بی محل است و سؤال از نسبت نور شمس با ستاره ثابت با ستاره که مظلم است و استفاضه نور میکنند هم نامناسب است علاوه تفریع و مبتنی نمودن کشف مجهولات و دانستن حساب کواکب را بر شناختن ستاره سکینه شاهد است که سکینه از سیارات این نظام شمسی است زیرا که بعقیده منجمین نوابت (یا شمس) فوق این اداره شمسیه مدخلیت در کون و فساد این اداره شمسیه ندارند و ایضاً نوابت یا شمس که سابقین حکماء آن را بچشم دیده و شمرده اند بیشتر از پنجهزار است و تقریباً ۱۵۰۰ کواکب از آنان برصد آمده و مقدار حرکاتشان معین شده بقیه مجهول الحال است پس اختصاص یکی از آنها و تعجب از ندانستن اوضاع آن یکی و امتحان منجم را باین سؤال صحیح نخواهد بود .

تمام پیغمبران سلف چون دوره معارف و کمالات را از امت خود ملاحظه نمیکردند اقامه معجزات و اتمام حجت از برای دوره متأخره خود نخواستند بخلاف دوره اسلام که قاندين اسلام که کشف معانی و بیان مسائلی فرمودند که تمام علماء عالم پس از زحمات زیاد جرعه نوش آن سرچشمه اند

(نحو)

اعراب جاهلیت که در فن سخن رانی خطابه و شعر کمال مهارت داشتند در مواسم مخصوصه اسواق و مجالسی تشکیل میدادند که خطباء و شعراء فضایل

خود را نمایش بدهند چنانکه معروفترین مجالس کنفرانس سوق عکاظ است که محلی است بین طائف و نخله در اول ذیقعده آنجا مجتمع میشدند تا بیستم ماه و هر کس متاع نفیس سخنان خود را در عرصه ظهور مینهاد و این رویه را اسباب طبیعی موجب بود چون اعراب خط نداشتند و از خواندن و نوشتن عاری و بری بودند و نسبتاً اسباب تفاخر میسر دهند برای محو و نسخ نشدن وقایع هر قبیله نسبت و شئون خود را در اسواق بتوسط خطباء و شعرا ابلاغ مینمودند صیت طلاق و حذاقت ایشان در سخن رانی تمام عالم را گرفته بود چنانکه انوشیروان از نعمان مندر پادشاه عراق عرب تماشای خطابه خطباء را در خواست نمود و نعمان عده از فصحا را خدمت کسری کسبل داشت که هر يك صنعت خود را ارائه دادند با این مقامات عالیه که اعراب در این فن احراز کردند و مثل (-حجان و آئل) و (زهیر ابن جناب) رب النوعی در این فضیلت داشتند موفق باصلاح اعراب و حفظ آداب لغت و تعلیم اغیار نشدند مگر بواسطه استفاضه از نور اسلام که ابوالاسود دثلی علم نحو را وضع کرده معترف است که از علی ابن ابیطالب ۴ اخذ نموده و ابوالاسود از صحابه امیرالمؤمنین است و باجماع مورخین علم نحو را خدمت آنحضرت تعلیم گرفته بود و بزید ابن ابیه والی عراقین اظهار کرد که علمی از برای اعراب زبان وضع کنم زیاد اجازه باو نداد تا اینکه شخصی بتظلم نزد زیاد آمد و گفت (اصلح الله الامیر توفی ابانا و خلف لنا بنون)

فاعل را به نصب و مفعول را برفع قرائت کرد آنزمان زیاد بابی الاسود اجازه وضع نحو داد و بنت خویلد اسدی نزد معاویه رفت و گفت (ان ابوی ماتا و ترکالی مالا) (بالامالة فی الالف مع عدم لزوم الکسرة قبلها) چون خبر بعلی ابن ابیطالب رسید برای ابو الاسود باب (ان) (و باب اضافه) و باب (اماله) را مرقوم فرمود و ابوالاسود شخصی را دید که تلاوت می کرد (ان الله بریئی من المشرکین ورسوله) پس باب نعت و عطف را مرسوم

نمود روزی دختر ابوالاسود در مقام تعجب گفت (ما احسن السماء) (بضم نون احسن) ابوالاسود چون استفهام از بهترین اجزاء آسمان فهمید جواب گفت ستارگان آسمان بهترین اجزاء آسمانند دخترش گفت تحسین من آسمان را از روی تعجب بوده سؤال آن وقت ابوالاسود باب تعجب را وضع نمود که در مقام تعجب باید بفتح لام افعال قرائت کرد خلاصه منبع علم نحو خانواده نبوتند پس از آن رفته رفته اعراب ترقی و تعالی در این فن جستند تا زمان طلایی عباسیین که نحو بسرحد کمال رسید اگر چه اعراب در جاهلیه محتاج بنحو نبودند چون بالطبع کلمات را صحیحاً ادا میکردند پس از اختلاط با فرس و روم و سایر ملل قانون نحو لازم بود که مستعربین و متعلمین بتوانند از عهده بیان مقاصد خود صحیحاً بر آیند چنانکه معروف است شخصی محضر پیغمبر ص اعراب را غلط خواند حضرت باصحاب فرمود او را هدایت کنید گمراه شده است (ارشادوا احکم فانه ضل)

(حساب)

علم حساب در صدر اسلام و جاهلیت ابداً مورد عنوان نبوده بکلی عاری و بری بودند و اقتضای میکردند بموجب وصیت خلیفه ثانی بشعر و مثل و تیر اندازی و سواری باینکه ابداً اسم و رسمی از این علم نبود (بحار) نقل میکند وقتی سه نفر در هفده نفر شتر شریک بودند یکی تسع آن را مالک بود و دیگری نصف و دیگری ثلث خواستند تقسیم کنند در تقسیم هفده باین اقسام کسر لازم بود که بقیمت بیع و شری کنند محض اینکه کسری لازم نیاید و هر کس بقدر سهم خود یکده از شتر را مالک شود محاکمه تقسیم را خدمت علی ابن ابیطالب ۴ بردند حضرت یکنفر شتر از مال خود برهفته افزود و نسبت را به هیجده مقایسه کرد نه نفر شتر بمالک نصف داد و شش نفر بمالک ثلث

و دو نفر بمالک تسع مجموع شتره مقسوم بالغ بر هفده گردید که در جمع کسور نصف و ثلث و تسع چون مخرج آنها هیجده است یک نصف تسع اضافه میاید یعنی آن کسور باینکه نصف تسع عدد تمام میشود باینجهت شتر حضرت زیاد آمده و شتر خود را برداشت اگر چه صاحبان کسور شریک در نصف و ثلث و تسع ۱۷ داشتند لکن تقسیم حضرت هم همان هفده را بردند و تقسیم کردند منتهی نسبت کسور را به ۱۸ ملحوظ نمود و ابداً زیاده و نقصانی در سهم هیچیک نشد زیرا سهم هر یک به همان نسبت علاوه شد نصف بر از (۱۷) هشت و نیم سهم داشت ۹ عدد برد یکنصف شتر اضافه گردید ثلث بر از (۱۷) ۵ شتر و دو ثلث شتر سهم داشت یک ثلث شتر اضافه برد که شش نفر شتر باشد تسع بر از (۱۷) یک شتر و هشت تسع سهم داشت دو شتر برد که یک تسع علاوه گردید (ارشاد مفید) (بحار) نقل میکند که روزی دونفر میخواستند غذا بخورند یکنفر ۵ عدد نان داشت و دیگری سه عدد مهمانی برایشان وارد شد این سه نفر مشترکاً هشت عدد نان را خوردند بعد از غذا مهمان هشت درهم در سفره گذاشت صاحب ۵ قرصه نان سه درهم را برقیش داد و ۵ درهم را خودش برداشت رقیش قبول نکرد و محاکمه را خدمت علی ابن ابیطالب ۴ بردند حضرت بصاحب سه قرص نان فرمود سه درهم را بگیر زیرا مصالحه و صلاح بهتر از شقاق است آن شخص قبول نکرد و عرض نمود یا امیر المؤمنین نمیخواهم مگر سهم حقیقی خودم را حضرت فرمود پس یکدرهم مال تو است و هفت درهم متعلق بصاحب پنج قرص نان بواسطه آنکه هشت عدد نان جمعا ۲۴ ثلث میشود سه نفر غذا خوردند هر یک را باید ۸ ثلث فرض نمود جمعا ۲۴ ثلث سه عدد نان تو ۹ ثلث هشت ثلث را خودت خورده یک ثلث برای مهمان ۵ عدد نان رقیقت ۱۵ ثلث ۸ ثلث طعمه خودت ۷ ثلث برای مهمان که سهم مهمان نیز جمعا ۸ ثلث میشود باز آء هر ثلثی یکدرهم واقع میشود پس یکدرهم مال صاحب سه نان زیرا که یک ثلث اضافه داشت و ۷ درهم مال صاحب ۵ نان زیرا ۷ ثلث اضافه داشت اخبار و تقسیمات مذکوره شواهد و آیات است که ائمه اسلام

محیط بعلم حساب بلکه مبدء و مؤسس کلیه علومند چنانکه علی ابن ایطاب ۴ جدول فیثاغورث یعنی ضرب آحاد در آحادرا بحساب ابجد بشعر فرموده :

(و و لو و ز م ب و ح مع و ط ن د ز ز مط
 ۶ در ۶ = ۳۶ ۷ در ۷ = ۴۹ ۸ در ۸ = ۶۴ ۹ در ۹ = ۸۱
 ح نو ز ط س ج ح ح سد ح ط عب ط ط فا
 ۷ در ۸ = ۵۶ ۷ در ۹ = ۶۳ ۸ در ۸ = ۶۴ ۹ در ۹ = ۸۱)

ضرب ما دون عشرها الیها تهندی (خلاصه الحساب شیخ بهائی)

ایضاً سؤال میشود از علی ابن ایطاب ۴ از عددیکه جامع کسور تسعه باشد بلامثل فرمودند (اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک) یعنی ایام هفته را در ایام سال ضرب باید کرد حاصل ضرب مخرج کسور تسعه است ۷ در ۳۶۰ میشود ۲۵۲۰ پس ازان اعراب چون بحال تحضر رسیدید و خود را محتاج بدانستن حساب دیدند از ملل متمدنه اخذ کردند و کتب انها را نقل عبری نمودند ارقام هندسه را محمد ابن موسی خوارزمی اخذ از هند کرده و از اینجهت ارقام هندیه گویند و اروپائیان ارقام را از عرب تعلیم گرفتند و ارقام عربیه گویند کلمات قصار امیر المؤمنین ۴ در علم حساب وجبر و مقابله بیشمار است که عجاله محتاج بدگریست .

(طب)

عمومات علم طب و معالجات انرا چنانکه بعضی گفته شد دستور داده اند که حکم و مصالح برخی از آنها معلوم شد و بقیه را باید انتظار داشت که مکشوف گردد و در حقیقه اعتراف همان طیب مسیحی که سؤال کرد آیا در قرآن از علم طب چیزی هست جواب فرمودند (کلوا و اشربوا ولا تسرفوا) گفت (ما ترک ربکم لجالینوس طباً) (خداوند شما ازارکان طب چیزی فروگذار نکرد)

مواد اغلب امراض متولد از کثافات است که در آنها تکوین بسیاری از امراض می شود .

شارع اسلام پایه شریعت خود را بنظافت گذاشت و فرمود (بنی الاسلام علی النظافه) و از برای مصالح متعدده احکامی وضع کرد که ضمناً منتهی درجه نظافت را حائز است و مسلمین را از ابتداء تمرین و عادت میدهد برفع کثافت و تحصیل نظافت از قبیل وضوء از برای نماز پنجگانه در تمام ایام و اغسال واجبه و مستحبه بعلاوه اوامر و جویی برای شستن و دفع نجاسات که مواد امراض است یکی از اغسال واجبه غسل جنابت است چنانکه تلونات و کثافات خارجی اسباب و خامت جسم و تولید امراض است همچنین تلونات داخل بدن و کثافات خود انسان نیز موجب ضرر و ماده مرض است پس ممکن است در مجامعت شدت تحریک اعصاب و عرق بدن و ترشحات بدنیه بر روی جلد پرده از مواد عضویت تشکیل بدهد که بدن را از اداء مراسم طبیعت مزاحمت بنماید باینجهت است که امر بغسل تمام بدن فرمود و دیگر اینکه اعضاء تناسل و اطراف آن حتماً آلوده بمنی و ترشحات فرج میشود اگر تطهیر نشود ممکن است که تولید قرحه و مواد جرب و بعضی امراض دیگر بنماید شرع اسلام برای احتیاط در تطهیر و مبالغه در نظافت علاوه بر وجوب شستن موضع کثافت غسل تمام بدن را واجب کرد زیرا که منی از تمام عروق و اعصاب خارج میشود چنانکه شستن موضع و مجری منی لازم است شستن تمام عروق و اعصاب نیز بواسطه غسل لازم است و همچنین غسل حیض و نفاس و استحاضه که تمام فوائد حفظ الصحه غسل جنابت را بطور اکمل جامع است گذشته از تمام اوامر و جویی و استحبابی در اغسال و وضوء و رفع نجاسات تأکید در کلیه موجبات نظافت کرد و فرمود (الحمام یوم و یوم لایکثر اللحم) یعنی استحمام و شستن بدن در هر دو روز یکمرتبه اسباب فرجه شدن بدن است .

(کیمیا)

حکماء اروپا کشف کرده اند که تغییر در ترکیبات کیمیائی ناشی از تخالف نسبت مقادیر است که به تغییرات مقداری هریک به نسبتی معین ترکیبات شیمیائی متولد میشود و در قرآن فرمود (وکل شیئی عنده بمقدار) (یعنی وجود هر چیزی از روی تناسب مقدار است) امیر المومنین در علم کیمیا فرمود (ان فی الزجاج والزاج والزریق الرجراج ومشو بیض الدجاج والزنجار الاخضر و الحديد المزعفر لکنوز لا یؤتی علی آخرها فقیل له یا امیر المؤمنین زدنی بیانا فقال ۴ هو هواء جامد وماء خامد وارض سائلة و نار حاملة کشف کیفیات و شرح معانی این خبر را باید انتظار داشت عجاله در بونه اجمال است .

(کشف فلکان خبر تازه نیست)

اقرب سیارات بجاذبه شمس بحسب استکشاف جدید نجمة فلکانست که در طواف مرکز یعنی شمس مجذوب کهربائیت آن واقع شده و حرکت محوری یعنی شبانه روزی آن (۱۸) ساعت طی میشود چنانکه زمین ما دور محوری خود را در (۲۴) ساعت طی میکند و سیر آن در مظاف بیضی دور شمس یعنی حرکت سالیانه در (۲۰) روز طی میشود مثل اینکه زمین ما سیر سالیانه خود را در طواف شمس (۳۶۵) روز تمام میکند بعد فلکان از شمس (۱۳) میلیون تقریباً میل است و زمین ما (۹۳) میلیون میل از شمس مسافت دارد و شبیه بزمین ما است دارای جبال وتلال وشاید دارای بحار هم باشد چون ستاره فلکان و نبتون با چشم بی اسلحه مرئی نمیشوند در لسان آل محمد ص تصریح نشده لکن بدکر خواص وصفات اشاره بان فرمودند که بانظرا نصاب تطبیق میشود .

(فی البحار) و (مناقب شیخ رجب برسی) و (مصباح کفعمی) عن

ابراهیم فی القرن التاسع عن الامام السابع موسى الكاظم ۴ عن ابيه جعفر ابن محمد عن آباءه المعصومین عن النبی الامی محمد ص انه قال له جبرائیل (والذی بعثک بالحق نبیا ان خلف اثمغرب ارضا بیضاء فیها خلق من خلق الله الی ان قال ص ومسیر الشمس فی بلادهم اربعین یوما الخ) فرمود در طرف مغرب زمین ما زمینی است سفید که در او مخلوق الهی است ومحل سیر شمس در آن بلاد چهل روز است .

این خبر ناظر فلکان است که در وقت صدور کلام فلکان در طرف مغرب زمین ما واقع شده بود وسفیدی آن بعلت قرب شمس است عطارد که (۲۹) درجه از شمس مسافت دارد حرارت شمس در آنجا ۸ مقابل حرارت و نور شمس است در زمین پس فلکان که ۷ درجه باشمس مسافت دارد اشعه شمسیه او را مثل نقره خام جلوه میدهد و مطابق هیئت عصریه ستاره فلکان در (۲۰) شبانه روز مدار بیضی و طواف خود را تمام میکند پس (۳۰) روز عبارتست از (۲۰) شب و (۲۰) روز تغلیباً (۴۰) روز تغییر میشود این است که فرمود مسیر اشعه شمس در زمین فلکان (۳۰) روز طی میشود .

(فی البحار) (عن بعضی المفسرین) (ان الله تعالی وراء جبل قاف ارضا بیضاء کالفضة العجلوة طولها مسیره اربعین یوما للشمس) فرمود که خداوند در وراء کوه قاف زمینی خلق کرده مثل نقره صیقل زده شده سفید که طول آن زمین مقدار سیر اشعه شمس است در چهل روز) اما کوه قاف بمقتضای اخبار و ادله شرعیه مقصود ظل مخروطی زمین است که ادله و تطبیق آن عرض خواهد شد صدور اینکلام از معدن نبوت در شب بود که فلکان مواجه سایه زمین بوده است .

مقصود از طول هر کره خط استوائی و دائرة عظیمه آن کره است پس اشعه شمسیه موجه است باخط استواء فلکان در (۳۰) روز که (۲۰) شب و (۲۰) روز باشد

(نبتونهم اشاره شده)

(فی البحار) و (معانی الاخبار) عن الامام السادس جعفر ابن محمد
 حينما سئلوه عن الافق المبین فقال ۴ (قاع بين يدي العرش فيه انهار
 تطرد الخ)

از صادق محمد سؤال میشود که افق مبین کدام است جواباً فرمود زمینی
 است نزدیک و مواجه عرش الهی که در آن انهارست که در حرکت و جریان
 است)

عرش اصلاً بمعنی سقف است و در اصطلاح شرع منتهی نظام کون و محدود
 موجودات است چنانکه مطابق هیئت عصریه و ادله شرعیه کشف خواهد
 شد زمینی که بین بدین عرش یعنی نزدیک آنست و حالت افق را داشته باشد
 مثل اینکه افق محیط بموجودات در اوست آن هم بموجودات این نظام شمسی
 محیط باشد یعنی تمام مدارات واقع در مدار آن باشند در حالت سیر غیر از
 نبتون ستاره کشف نشده چون لفظ قاع بمعنی زمین است حمل بر شمس فوق
 این نظام شمسی نمیتوان کرد از این خبر و اخبار فلکان معلوم میشود مطابق
 مکشوفات جدید که سیارگان از جنس زمینند و استفاضه نور میکنند و در سخن
 افلاک چنانکه رای قدما است واقع نیست بلکه زمینهایی هستند متحرک .

(تاسف)

اگر چه بدبختانه رموز و مطالبی را که هنوز کشف نشده و ائمه دین گفته
 اند باید منتظر بود که اعادی دین اثبات کرده بتحقیق پیوند لکن (مسلمانان
 حق دارند) اینکه درس خود را تارک و سایرین تاج علوم را بفرق مبارک گذاشتند
 محمول بر بی بضاعتی و استعداد اهالی امصار و بلاد ایشان نمیتوان نمود بلکه
 پریشانی حواس ادراک و احساس انسان را می کاهد تفرق و اختلال خیال قهراً
 کسالت و اهمال تولید میکند طوفان عالمگیر مسافر غربا را دلگیر مینماید باد

های جنوبی و نسیم های شمالی نوبالوکان چمن دلستان مارا کاهی بخاک و غبار
 آلوده و کاهی بسیاهی و زنگ فرسوده میدارد دوشیزکان اسلام در حال انتظار
 با اضطراب و اضطرار و تمامی گوش فرا داشته که صدای دلخراش دفاق نسیم
 که بریاچین تازه دمیده ایشان بر میخورد و سرخ روئی و سبزی گلستان را میدل
 بزردی میسازد از کدام ناحیه شنیده و باز چه داهییه احداث میکند در تاریکی
 شب چشمها دوخته و رخ بر افروخته بتماشای آثار طبیعت و انمار قدرت مشغول
 سوادشستان و نکبت گلستان و تمایل و تعاقب درختان و آواز قمری و هزار دستان ضغیر
 ترشحات آب و روضه طوبی لهم و حسن ماب قامت دلربای شقایق هنوز کشف حقایق نکرده
 و این منظره زیبا و تماشاخانه روح افزا جلب توجهات مسلمین را نموده که
 مناظر مهیب و پردهای غریب را دست طبیعت درهر جهت نمایان میکند (آه)
 که اگر هم گاهی بواسطه علت تکوینی آرامش و تسکینی در مصادمات طبیعت
 پیدا شود مانند مار کزیده چون چشم ترسیده داریم سواد سایه درختان که از نسیم
 شمالی یا جنوبی متحرک میشود در فضای تاریک اناز بغته و اضطرابی در مزاج فرسوده
 ما ایجاد میکند .

(روزگار و هرچه در او هست بس ناپایدار است ایشب هجران تو پنداری
 برون از روزگاری .)

(آه) (دوره بدبختی ما عاقبتی خواهد داشت) ؟ (آیا این گرفتاری
 مبدل برستکاری خواهد شد ؟) اگر قانون حکما را که الشی اذا جاوز
 حده انعکس ضده) مقیاس بشناسیم باید امید فرج داشت و اگر کریمه
 (لکل عسر یسر) را معیار بدانیم بایستی منتظر استراحت بود و اگر فال این
 لطیفه را (صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند) بنکریم میباید بر اصرار نوبت ظفر آید .

(جهاد اسلامی از روی نظام اجباری عمومی است)

نظام عالم و انتظام امور بنی آدم در هیچ عالم متمدنی از هیولاء اولی برتبه

صورت زیبا صعود نخواهد کرد مگر بقوة قهاریه درهر تمدنی دوقوه لازم چنانکه درهر ذی حیوتی دو عضو مقتنم است قوه مقتنه بمنزله قلب است که منبع فیوضات ربانی و معدن افادات جسمانی است بدن را فیاض حرارت و روح را معلم فضل و شرافت است حاکم عالی الاطلاق و پیغمبر امزجه و افاق را که عقل است و سائل ارتباطیه و مناسبات دیپلماسیه با وی محکم است قوه دیگر قوه مجریه است که بمنزله سرعضویت رئیسه در حیات تمدن هر قومی دارد (خاکبانی که زاده زمیند ددکانی بصورت ادهیند ددکان بر وفا نظر تنهند حکم را جز به تیغ سر تنهند) شریعت محمدی تمام مسلمانان را از عارف و عامی داخل در قشون نظامی و در موقع حاجت جنگ و مجاهدت را بر همه فریضه داشت الا در غزوه تبوک که هر دو برادر خوانده را یکی بجهدا برد خداوند عالم قبل از خلقت عالم و ادم بهشت و جهنم ایجاد فرمود (اشداء علی الکفار رحماء بینهم) تا وقتی که مسلمان دارای قشون مکفی و نظام وافی نشوند استقلال حیاتی خود را نتوانند محفوظ داشت امنیت داخلی و استراحت از اجنبی موقوف بقوه نظامیست چنانکه ۲۰۰۰۰۰ سالدات بطر کبیر بانظام و تدبیر بر (۱۰۰۰۰۰۰) قشون عثمانی که خود سرواابالی بودند غالب و فاتح آمدند.

پیغمبر خاتم فرمود (ان اخی موسی عینه الیمنی عمیاء وان اخی عیسی عینه الیسری عمیاء و انا ذو العینین)

(یعنی برادر من موسی جنبه اخلاقیات را تکمیل نکرد و عیسی جنبه سیاسیات را نداشت و من صاحب هر دو جنبه و تکمیل کننده هر دو طریقته هستم.)
و بان نظر یکی از اصول مراتب سیاسی و قوانین معیشت و مدن را جهاد و خدمت عسکری فرمود (وجاهدوا باموالکم و انفسکم) جهاد را بتمام مردم غیر زنها و اشخاص عاجز واجب کرد و فضیلت داد مجاهد را یعنی مردم را عهده دار کرد برای حفظ نظام اسلام و مملکت مسلمین و دفاع از معاندین بخدمت عسکری

و در موقع احتیاج عموماً را در غزوات و جنگ احضار کرد بعلم اینکه حفظ هیچ سیاست و ابقاء هیچ مملکت ممکن نیست مگر بقوه قشونی و بالا ترین قوای قشونی علم نظام است که لازم دانست منتهی در آن زمان نظام عرب فقط باسب سواری و تیراندازی بود سبق و رمایه را قرار داد و جهاد بحال مقتضی جنگ بدویها باقی بود تا اینکه خالد ولید میمنه و میسره و جناح و قلب را در جنگ یرموک در اواخر ایمی بکر و اوایل عمر از روم تعلیم گرفت زیرا که اول واضع نظام در عالم پدر اسکندر مقدونی است

که قشون خود را دو صف قرار داد که صف اول نیزه کوتاه در دست گرفته صف دوم نیزه ایشان دو مقابل نیزه صف اول بود که با مقدم بودن صف اول نیزه صف دوم نیز به هدف برسد و اسکندر بهمان قیاس و قاعده سه صف قرار داد و در دوره محمدی و خلفاء اول عالم بعلم جنگ علی ابن ابیطالب است چنانکه در وقتیکه خبر دادند بحضرت که قشون معاویه وارد انبار شده (انبار آبادی است در طرف شرقی قرات) و یکی از اهالی آنجا را کشته و یکزن کافره که در ذمه اسلام بوده خلخال و دست بندش را گرفته اند خطبه انشاد فرمودند که نظام عمومی و وجوب مجاهدت بر تمام مسلمین و دفاع از معاندین و دانستن آن حضرت علم جنگ را ثابت میکند برای استشهاد بعضی از فقرات آنرا نوشته و ترجمه می شود :

(اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتجه الله لخاصة اولیائه وهو لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار و القماء و ضرب علی قلبه الاسداد و ادیل الحق بتضییع الجهاد) جهاد بابی است از ابواب بهشت که بروی مجاهدین مفتوح نموده پس هر کس در موقع حاجت جهاد را ترک کند لباس ذلت خواهد پوشید و مبتلی بیلابی صغیر و کبیر شود

(الوانی قد دعوتکم الی قتال هذا قوم لیل و نهاراً سرآ و اعلانا فقلت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فواللّٰه ماغزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا فتواکلمتم و تخاذلتم حتی سننت الغارات علیکم و ملکت علیکم الاوطان) باصحابش فرمود مکرر شمارا بجهد معاویه خواندم که هر گاه نشستید تا آنها بجنک شما آمدند مغلوب میشوند زیرا که هیچکس در خانه خود جنک نکرد مگر اینکه مغلوب گردید و همین طور شد که اردوی معاویه آمدند در انبار و خلیج بکزن ذمیة را بردند (فلو ان امرء مسلم آتات من هذا اسفاً ما کان به ملوماً بل کان جدیراً)

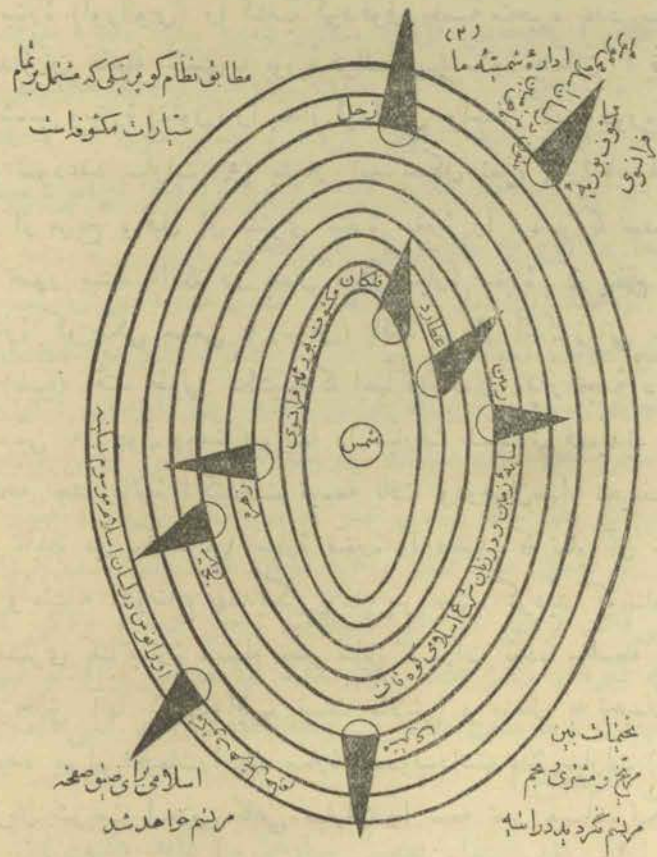
اگر مسلمین از غصه این عمل شنیع که از قشون معاویه سرزد بمیرند حق دارند و مستحق ملامت نخواهند بود. بالآخره رای مرا اطاعت نکردید و امر مرا مجری نمودید تا اینکه قریش گفتند پسر ابوطالب اگر چه مرد شجاع است لکن علم جنک نمیداند در صورتیکه کسی از من پیشقدم تر در جنک نیست و عالم بعلم جنک احدی بهتر از من نیست زیرا که هنوز عمرم بالغ به نیست نبود که داخل جنک شدم و حاله داخل شصت سال شده ام.

(حتی قالت قریش ان ابن ابیطالب رجل شجاع ولکن لا علم له بالحرب لله ابوه و هل احد منهم اشد لها مرآسا و اقدم فیها مقاماً منی لقد نهضت و ما بلغت العشرين و هانا قد ذرقت علی السین ولکنه لا رای لمن لا یطاع)

(باز هم انتظار بعضی سیارات را باید داشت)

قدماء از حکماء اگر چه ذمه قراطیس سیارات را غیر متناهی میدانستند لکن نظام معروف بطالموسی سیارات را ۷ عدد میدانستند (۱) (شمس) و (۲) (قمر) باخمس متحیره یعنی (۳) (عطارد) (۴) (زهره) (۵) (مریخ) (۶) (مشتری) (۷) (زحل) اما بمقتضای نظام کوپرنیکی یعنی هیئت عصریه چون شمس مرکز

و ساکن است و قمر هم از مستخدمین زمین است و اقمار کلیتاً از سیارات شمس محسوب میشوند سیارات را (۶) عدد دانستند زمین و خمس متحیره تا آنکه (هرشل) ستاره (اورانوس) را کشف کرد فوق خمس متحیره عدد سیارات بالغ بر (۷) شد بعد از آن بفاصله چندی (بوریه فرانسوی) ستاره فلکان را قبل از عطارد در نزدیکی شمس و ستاره (بنون) را بعد از اورانوس بواسطه آلات دورین (تاسکوب) اکتشاف نمود عدد سیارات (۹) بشمار آمد شکل نمرة ۲ را باید ملاحظه کرد. لکن بعد از مریخ و قبل از مشتری ستاره صغیره را دیدند که نامتها آن سیاره مخصوصه تصور میشد تا اینکه در همان مدار سیاره صغیره که بنظام سایر سیارات بود و ستاره کوچکی مسمی به (سرس) یافتند پس از اندک زمانی ستاره دیگری مسمی به (بلس) یافتند طولی نکشید که ایضاً در همان مدار نجمه دیگری کشف نمودند مسمی به (جون ووستا) و اینها را سیارات مستقلاتی فهمیدند تا اینکه بواسطه تکمیل اسلحه چشم دائره اکتشافات توسعه یافت و در همان مدار نجیمات پیش از آنها معلوم شد تا اینکه در یکماه ۱۸ سیاره صغیره را دیدند که تمام آن ستارگان قریب الحركات و متشابه الاوضاع بهمديگر بودند پس معین گردید که تمام سیارات بین مریخ و مشتری يك سیاره مستقلة نظیر سایر سیارات بوده بواسطه علت تکوینی که غیر از خالق آنها کسی واقف نیست متلاشی و منحل به نجیمات و ستارگان صغار گردیده پس این نجیمات را يك ستاره محسوب داشتند عدد سیارات (۱۰) عدد شد. اما بزبان شریعت اسلامی گاهی سیارات را سبعة تعبیر مینمایند لکن این اخبار فرمایشاتی است که متوجه بعامة ناس است و سیارات مرئیه و مبصره را تقریر می نمایند و مسلم است که حالا سیارات غیر مرئیه بچشم غیر مسلح را کشف از برای عامه مردم نمیتوان کرد لکن نظر از سیارات هفتگانه در همان اخبار بترتیب جدید است که مقصود زمین و خمس متحیره و اورانوس است چنانکه از حواشی و اشارات آن معلوم خواهد شد.



اما بعضی از اخبار آل عصمت که متوجه بخواص است و ناظر بعلماء فن است سیارات را یازده عدد محسوب داشت .

(سورة يوسف) (آیه ۴)

(انی رایت احد عشر کواکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین)
 یوسف صدیق ۴ به یعقوب نبی ۴ عرض میکند یازده ستاره را دیدم که با شمس و قمر در خواب مرا سجده میکنند (ظاهر میشود که این (۱۱) ستاره سیارات این نظام شمسی باشند که شمس باجمیع مستخدمین خود که ۱۱ ستاره است با قمر یوسف را سجده کردند و یقیناً یوسف عیناً کواکب را بخواب دیده بود و تلفظ بکواکب میکند زیرا که تعبیر یعقوب کواکب را برادران شاهد است که رؤیای یوسف ۴ عیناً کواکب بوده است و نمیشود احتمال داد که این ۱۱ کواکب از ثوابت یا شمس فوق این اداره شمسی است چون مناسب آن کیفیت تعبیر بشمس بود چنانکه در زبان اخبار از شمس که ذکر خواهد شد مکرر وارد است علاوه ۱۱ کواکب از ثوابت ترجیح بلا مرجح است دیده خیر و عین بصیر معترف است که مقصود از کریمه شمس و مستخدمین او است و آن ۱۱ ستاره است که در اخبار هم همین شکل تفسیر کریمه را فرمودند .

(تفسیر کشاف) (تفسیر نیشابوری) مسنداً عن جابر ان یهودیاً سئل النبی الامی ص عن النجوم التي شاهدها یوسف ۴ فی المنام فقال ۴

- (۱) (جریان) و (طارق) و (زبال) و (قابس) و (عمودان) و (فلیق) و (مصبح)
- (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷)
- (۸) (۹) (۱۰) (۱۱)

(و ضروح) و (فرع) و (و ثاب) و (ذوائنکفین) فاسلم الیهودی ثم قال و کل هذه النجوم محاطة بالسماء)

یهودی از پیغمبر امی سئوال میکند از یازده کواکبی که یوسف بخواب دیده

آن حضرت ۱۱ ستاره را شمرد باسامی و الفاظی که هر یک بمناسبتی در يك كوكب استعمال شده و باینکه سیاره منطبق میشود و مسلم است که آن یازده كوكب اختصاص باوصاف مخصوصه داشتند و آن صفت مخصوصه که علت امتیاز این ۱۱ کواکب است تابعیت شمس و بودن دراداره این نظام شمسی است که به تبعیت شمس تمام مستخدمین آن یوسفرا سجده کردند (ه) اسم از این اسامی بمناسبت لغوی استعمال درخمسه متحیره شده که شرح مناسبات لغوی آنها عجاله لازم نیست و این ۱۱ کلمه تطبیق میشود بازمین و عطارد و زهره و مشتری و زحل و مریخ و فلکان و اورانوس و نبتون و سیاره بین مریخ و مشتری که مبدل بکواکب صغار و سیارات خورد گشته مثلا جریان مقصود زمین است که اطلاق جاریه در اخبار بزمین مکرر وارد است و مناسب است با حرکت زمین قانس در لغت چیزی را گویند که از آتش عظیمی کسب حرارت کند و منطبق میشود با فلکان که از شدت قرب آن بشمس کسب حرارت شدید میکنند و فلیق از منفاق است یعنی منفرق و متلاشی شده و مراد کواکب صغار بین مریخ و مشتری است که از یکسیاره منشعب و متولد شده .

اما کواکب یازدهم سیاره است که باید کشف آنرا انتظار داشت که بعد از تکمیل آلات رصدی معلوم شود و ما بموجب اخبار آل محمد ص آنرا پیش بینی کرده سیر سالیانه او را هم معین میکنیم و فعلا نمیخواهیم دشمنان اسلام تسلیم شوند ولی پیش بینی ما را در نظر داشته باشند که بعد از انکشاف آنرا نجم اسلامی بنامند

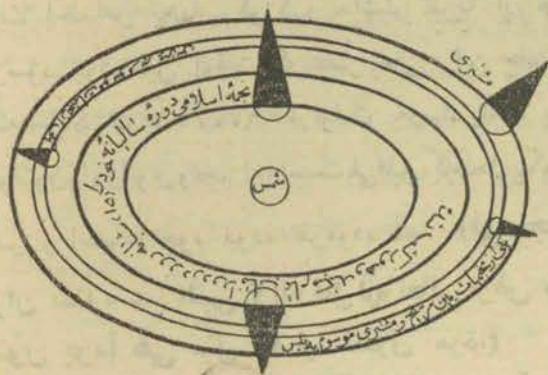
(کتاب نجوم سید ابن طاوس) (عن ابي عبد الله جعفر ابن محمد) (انه قال)
 (في السماء اربعة نجوم ما يعلمها الا اهل بيت من العرب و اهل بيت من الهند يعرفون منها نجما واحداً فبذلك قامت حسابهم) صادق آل محمد فرمود در آسمان چهار کواکب است که احدی آنها را نمیشناسد مگر

اهل بیت پیغمبر عربی و یکی از آنها را عدّه از هنود میشناسند (اما آن ستاره که بعضی هندیها میشناسند اورانوس است که در مقاله سابقه معین شده که اورانوس فوق زحل مرصود و محسوب بعضی هنود بوده و بهمین جهت است که در این خبر حضرت فرمود حساب نجوم هنود بواسطه دانستن اوضاع این کواکب درست آمده و مبتنی نمودن قیام حساب و درستی استکشاف منجمین هند را بدانستن این کواکب شاهد است که این چهار کواکب داخل در این اداره شمسی اند نه از شمس فوق یا ثوابت و همچنین اگر مقصود ثوابت باشد مجهول بودن ثوابت اختصاص بچهار کواکب نداشت تقریباً از ثوابت ۱۵۰۰ کواکب بیشتر مرصود نبوده این اوقات که عصر تعالی این علم است صد يك انها مکشوف نگشته باینکه تقریباً ۶۰۰۰ از ثوابت بهرصد آمده پس مقصود از این چهار کواکب فلکان و نبتون و اورانوس و نجم اسلامیت بلی فلیق که منحل بکواکب صغار شده چون در مقام حصر و احصاء نجوم نبوده فرموده اند (فی مجمع البحرین عن جواهر القرآن بسنده عن النبی ۴ انه قال لله تعالی ارض بیضاء مسیره الشمس فیها ثلثون یوماً هی مثل الدنیا ثلثون مرة) (ابو لیث السمرقندی فی کتاب له) (ان رسول الله ۴ قال ان الله تعالی خلق ارضا بیضاء مثل الدنیا ثلثون مرة و مسیر الشمس فیها ثلثون یوماً محشوة خلقاً)

(پیغمبر خدا فرمود که خداوند زمینی خاق کرده که (۳۰) مقابل دنیا یعنی زمین ما است و سیر اشعه شمس در آن سی روز یعنی پانزده شب و پانزده روز تمام میشود که آن زمین دور سالیانه خود را در پانزده شبانه روز با تمام میرساند چنانکه فلکان را فرمود دور سالیانه خود را در چهل روز یعنی (۲۰) شب و (۲۰) روز طی میکند و این زمین چون قریب بشمس است بواسطه اشعه شمسیه سفید است مثل اینکه فلکان را فرمود مثل قمره صیقل زده است و این اخبار بر هیچیک از سیارات

مکشوفه تطبیق نمیشود مگر باین نجمه اسلامی پس امیدواریم که این بیش‌بینی آل محمد را بزودی فلاسفه عصر جدید مکشوف و تصدیق کنند لکن افسوس که درس استاد اسلام را مسلمانان نمیفهمند باید شرح آنرا از اجانب خواستار شویم (اگر مسلمانی همین است که حافظ دارد آه اگر از بس امروز بود فردائی

(شکل نمره (۳) متعلق بنجمه اسلامی است)



(آفتاب و ماه یکی نیست)

بعقیده قدامت عقلاً عالمی غیر این عالم ممتنع بود وجود داشته باشد و استدلالاتی در عدم امکان عالمی غیر این عالم مینمودند و اداره شمس را منحصر به یک اداره میدانستند و نوابت را فوق این نظام شمسی از توابع همین آفتاب ما میدانستند و تمام را مظالم و مکتسب نور از شمس فهمیده بودند غیر شیخ الرئیس

که نوابت را نورانی میدانست لکن نه بطور شمس که خارج از تبعیت این اداره شمس باشد بلکه تمام سیارات حتی قمر را این سبباً ذاتاً نورانی میدانست احدی از قدامت تجویز نمیکردند عقلاً شمسی غیر این شمس مرئی و نظامی غیر این نظام وجود داشته باشد و همچنین آلات رؤیه وحس چون موجود نبود حس هم با ایشان موافقت داشت

اما فلاسفه عصر جدید بواسطه آلات تفریق نور و دور بینهای محیر العقول هریک از نوابت را شمسی مستقل دیدند که دارای نظامی مثل نظام شمس ما هستند و هریک مستخدمین و سیارات و زمین هائی دارا هستند که هیچ مربوط بعالم ما و منوط بنظام شمسی ما نیستند بعضی از آن شمس ابعاد و کیفیاتشان معلوم شده منتهی شرح اراضی و سیارات و اقمار آنها بواسطه کثرت بعد الی کنون معلوم نشده (شنیدستم که هر کواکب جهانست جدا گانه زمین و آسمانست) شریعت احمدی مکرر به تعدد و کثرت شمس خبر داده بمقتضی استعداد مخاطب گاهی تعبیر به (۴۰) و گاهی به (۱۲) فرموده و الی کنون این نوع اخبار چون با عقیده قدامت موافق نبود از مجملات تصور مینمودند و محتاج به تاویلات غیر مناسب بودند الحمد لله که اسباب افتخار مسلمین در حوزه متاخرین بالغ بمتهی درجه است)

(کتاب بصائر الدرجات) و (فی منتخب البصائر) و (روضه الوافی) و

فی المجاهد السابع والرابع عشر من کتاب البحار) بسند قوی الی الامام السادس ایعبدالله جعفرانه قال (ان من وراء عین شمسکم هذه اربعین عین شمس فیها خلق کثیر وان من وراء قمرکم هذا اربعین قمرآ فیها خلق کثیر لایدرون ان الله خلق ادم ام لم یخلق الخ)

(جعفر ابن محمد ۴ فرمود غیر این چشمه شمس شما یعنی این اداره شمس به (۴۰) شمس و ادارات دیگری هست که در آنها مخلوقات زیادست و غیر این قمر که مستخدم زمین شما است (۴۰) قمر دیگری هست در آنها مخلوقات

زیادی است که نمیدانند خدا آدم را خلق کرده یانه (

اما عبارة ۴۰ و ۷۰ غالباً در عرف عرب استعمال در مقام مبالغه و تکثیر می شود پس مقصود تعیین عده شمس و انحصار آن بجهل نیست یا آنکه باندازه استعداد مخاطب القاء مطلب شده شاید بیش از این در ذهن مخاطب قبول پذیر نبوده چنانکه گاهی به ۱۲ تعبیر میشود لکن بودن مخلوقات در شمس و قمر مخالفی با عقیده بعضی حکماء جدید دارد چون شمس را بواسطه حرارت فوق تصور و نبودن هوا و همچنین قمر را بواسطه نبودن هوا و اعتدال از نبودن آب قابل اتقاع و محل تعیش و قابل بودن مخلوق نمیدانند مگر (هرشل) و (اراغو) که دو نفر از بزرگان فن بشمار میآیند و عده دیگری از حکماء عصریه مثل (هوک) و (غوک) در هر یک از شمس و قمر مخلوقی قائل بودند مطابق طبیعت هر یک از آنها مثل آنکه آب و هوا هر یک مخلوقی مناسب طبیعت و موافق مزاج خود تربیت میکنند سمندرانش را برای تعیش خود انتخاب کرده پس مخلوقات شمس و قمر محتاج به هوا و آب و اعتدال فصول نیستند.

اخبار آل عصمت مسلک هرشل حکیم را ناظر است و تأیید میکند و این خبر دادن بوجود مخلوق در این کرات اگر در نظر مخالفین بد نماید امیدواریم پس از تحقیق و کشف آنها صدق فرمایشات اسلامی را تصدیق کنند و فرمود مخلوق در شمس و قمر نمیدانند خدا آدم را خلق کرده یانه چون نفی علم را بخصوص یک مسئله نسبت داد معلوم است که قابل علم و دارای نفوس ناطقه و مدر که هستند پس بایک نوع بشرند و یا مخلوقاتی هستند که بزبان شرع ملائکه و ملک نامیده شدند.

(بحار) و (الدر المنثور) لیسوطی من انباء القرن التاسع الهجرى
ان الله استوى على العرش فى يوم الجمعة فخلق فى ساعة منها الشمس
تمام این خبر مکشوف نیست لکن همین قدر که میفرماید خداوند در یک ساعت

از روز جمعه افتابها و شمس را خلق کرد در دلالت بر تعدد و کثرت شمس که مقصود است کفایت میکند.

(طبرسی) (فی کتاب الاحتجاج) (مقید) (فی کتاب منتخب الاختصاص)
(مجلسی) (فی البحار) (صفار) (فی کتاب البصائر) عن الامام السادس
جعفر ابن محمد ۴ فی حدیث له مع العالم الیمنی (فقال ۴ فی صفة الشمس
(انها اذا امرت تقطع اثنی عشر شمساً واثنی عشر قمرآ واثنی عشر مشرقآ
واثنی عشر مغرباً واثنی عشر بحرآ واثنی عشر عالمآ)

صادق ال محمد ص میفرماید در اوصاف شمس یکی از علماء یمن که اکر
خداوند بافتاب ما امر کند عبور و سیر خواهد کرد به ۱۲ شمس دیگر و ۱۲ قمر
دیگر و ۱۲ مشرق دیگر و ۱۲ مغرب دیگر و ۱۲ دریای دیگر و ۱۲
عالم دیگر)

این خبر صریح در تعدد شمس و تعدد اقمار و کثرت مشرق و مغرب است
بلکه اکر مقصود از مشرق غیر آن ۱۲ شمس و مغرب غیر آن ۱۲ مشرق و بحار
غیر آن ۱۲ مغرب و عوالم غیر آن ۱۲ دریا باشد میشود باید تمام اینها را کنایه
از شمس دانست و اشاره به ۱۲ قمر و ۶۰ شمس میشود و این خبر اشاره
به قیامت شمس و تمامیت آنها شده که فرمود اکر مامور شود شمس دیگر را
قطع خواهد کرد و مستخدم اداره شمسیه دیگری خواهد شد چنانکه فلاسفه قرن
اخیر بموجب قانون (نشو و ارتقاء) (الشئی اذا جاوز حده انعکس ضده)

قیامت شمرا پس از سرد شدن و نقصان در کمال و بالاخره به تمامیت
آن میدانند باین تقریر: که هر موجودی که در فضای هستی
عرض اندام نمود پس از تکمیل لوازم هستی آن منعکس بحد میشود و تنزل
خواهد کرد تا اینکه متلاشی و معدوم گردد (من نعمه نکسه) و این قاعده از
مسلمات قرون سابقه و لاحق است چنانکه قیامت و مرک زمین وقتی خواهد بود

که حرارت مزاج زمین که بواسطه فیضان و جریان آن در سطح زمین اعضا و مخلوقات خود را پرورش میدهد آن حرارت رو به تناقص بگذارد و بکلی سرد شود معلوم است آن زمان حال زمین و مخلوق آن چه خواهد بود مثل مزاج انسان که اعضاء او کسب حرارت از کبد و قلب نکند مرده است پس باین قاعده شمس پس از تکمیل کمالات و خود نمائیهای تمام یقیناً نقصان در او پیدا خواهد شد و اقتدر رو بتناقص خواهد رفت که مرکزیت را وداع گفته پس از سالها که جاذب سیارات بوده مجذوب شمس دیگر واقع شود مانند سایر سیارات یا پست تر از آنها مستخدم اداره شمسه دیگری گردد و بعد از کمال عزت به پست ترین درجات ذلت برسد و در آن حال متوقف نشده اقتدر نقصان پیدا کند که جزء اموات و مردگان شود بسا هست که در ضمن متحیر بودن که میخواهد تحصیل مرکزیت برای خود کند از بسیاری شمس عبور کرده که در بک مرکز ثقلی مجذوب و مستخدم شود عیناً همین تقریر فلاسفه عصریه را صادق آل محمد اشاره فرموده است اخبار تعدد شمس و کثرت اقماره منحصر بمذکورات نیست برای اثبات مطلوب ایراد بعضی از آنها کافی است بقیه را به تتبع ناظر تفویض مینمائیم.

(مسکر ممنوع است)

یکی از جزئیات قانون اجتماعی مسلمانان منع مسکرات است که استعمال آن مغل فوائده عامه و مانع از وصول درجات مقاصد عالیه است انکیسها که در تحصیل معارف باندازه پیشقدم تر از سایر ممالکند در قسور سلطنتی و اجزاء گارد دولتی ابداً مشروب را راه نمیدهند و گویا این فلسفه تاریخی را متنبه شده اند که معز لدین الله فاطمی پس از مدتها که در طرف غرب خود را مستعد هجوم بمصر دید خائف از اقدام بان بود تا آنکه شنید والی مصر (اخشید)

منغمس در استعمال مسکرات و تمییش است حتی دختر اخشید جاریه خرید که از او تمتع ببرد معز لدین الله آن موقع را مقتم شمرد بمصر حمله برد و فتح نمود و بمقصود نائل گشت عنقریب است که اروپائیان بکلی دامن خود را از لوٹ این آلائش مقدس و منزله سازند و مضار مادی و معنوی آنرا بمقلدین خود محسوس دارند بلکه انشاء الله سایرین هم در ترک آن تاسی کنند

اتفاق جمیع ملل و طبعیین عالم است که استعمال مسکر بانواع و اقسام ان منافی تمدن انسان است در هیچ عصری احدی انرا حلال نمیدانست جاهلیت که دوره بربریت اعراب بوده اگرچه شرب خمر رواج داشت لکن بین طبقات پست جهال رائج بود خانوادهای محترم و باعفت کمال اجتناب را ازان داشتند و بسیاری از آنها برخود و ملازمین خود حرام میکردند بلکه اگر گاهی در فامیل نجیب و محترمی کسی استعمال میکرد ان کس را تبعید و طرد از قبیله مینمودند لکن تجلیات نور اسلام ونهی از بزرگان دین تازمار سلطنت امویین اساس این عمل شنیع را بکلی بر داشته حتی آنکه خالد ولید در حمام شراب بر بدن خود مالید خلیفه ثانی او را مورد عقاب و عتاب قرار داد نهی بلیغ از مس ان نیز کرد « قال ان الله حرم ظاهر الخمر و باطنها فلا تمسوها اجسادکم » اگرچه بعد از خلفاء راشدین بعضی از قبیل عبدالله ابن عمر و عاصم ابن عمر و قدامه ابن مظعون و ابوالمهجن ثقفی داخل این عمل شنیع گشتند لکن ترویج این عمل از امویین شد که مقلد فرس در تمام حرکات و سکنات و سیاسیات بودند و در دین فرس یعنی این مزدکی که مجعول بود این عمل جائز بود مثل اینکه در دین مزدک عموم مردها با تمام زنها مطلق العنان بودند که مزدک ملاقات و مقاربت زوجه قباد مادر انوشیروان را از قباد خواستار شد و قباد هم باو اجازه داد متهی انوشیروان بمقتضی غیرت فطری او را از عمل باز داشت .

و در شرب مسکرات بیشتر یزید ابن معاوی و عبد الملک مروان و ولید ابن

عبد الملك اصرار داشتند و لید اول کسی است که برای شراب غزل سرانی کرد باین حال سیاسیین و عقلاء از امویین و عباسیین کمال ممانعت و اجتناب را داشتند مثل عمر ابن عبدالعزیز و مهتدی عباسی و منصور حتی اینکه بسیاری از اوقات فروش عسل را منع میکردند که مبدا مسکری از آن درست کنند و از عباسیین بیشتر هادی و امین و رشید و مأمون داخل در این عمل و قبیح بودند .

ملك ناصر ابن ملك معظم ابوی سلطان مصر گاهی در موقع سکر و مستی می گفت فلان غلام را مائلم در هوا بینم فوراً آن بیچاره را بمنجنیق بسته رمی در هوا مینمودند و گاهی میگفت مائلم بوی کباب گوشت بدن فلان غلام را استنشاق کنم ملازمان فوری قطعه از بدن آن بیچاره را بریده کباب میکردند که ملك را تفریح حاصل شود و سیاست ایندولت معلوم است چه عاقبتی خواهد داشت و در آن عصر بمناسبت میل خلفاء عباسیین و امویین بعضی فقهاء عامه که میخواستند احکام شرعاً بمیل سلاطین توجیه کنند بعضی شراب را حرام و نبید را حلال کردند و بعضی باندازه که سکر نیآورد حلال و بیش از آنرا حرام کردند و بعضی باختلاف امزجه حکم کردند و این اختلاف در آن زمان حادث شد قبل از آن ناصر اسلام عموم اسلامیان متفق بحرمت آن بودند اما بنا بمذهب امامیه الی کنون تمام اقسام و مقادیر آن بضرورت دین حرام و مرتکب آن مورد اجراء حد است .

و فلسفه نزدیک بهم ما مردم در حرمت استعمال کلیه مسکرات به تمام مقادیر از کم و زیاد ایست که مسکر دارای دو قسم مضار است (روحانی) (و جسمانی)

(مضار روحانی)

شرافت عقل بر تمام مخلوقات معلوم است که اختلاف مراتب حیوانات و

جمادات بعلت تفاوت ادراك است و الا مدرک دیگری از برای فضیلت انسان بر سایر حیوانات نیست هر درجه که قوه عاقله تکمیل شود انسان کاملتر خواهد بود

(لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ اقْبِلْ فاقْبَلْ ثُمَّ قَالَ لَهُ ادْبِرْ فَادْبِرْ فَقَالَ تَعَالَى بِكَ ائْتِيبُ وَبِكَ اعاقِبُ) آثار ادراكست که انسانرا بسیر در هوا

وزیر اب و اخبار بی وسیله الت و اسباب و کشف مجهولات جهان و دیدن سیارات و شمس و اسمان موفق میدارد این دوره که قرن ترقی و تعالی علوم است کاملاً فواید ادراك و مضار جهل علاوه بر حکم و وجدان محسوس شده که هر ملتی یک قدم در علم پیش است هزار فرسخ در تمدن و اقتدار مقدم است لکن قوه عاقله بر دو قسم است یکی فطری که خداوند از برای هر کسی نصیب و سهمی معین فرمود (کل مولود یولد علی الفطرة و انما ابواه یهودانه اوینصرانه) هر طفلی در اول و هاله شعور دارای نفس ناطقه و عقل ساده و ذهن صاف است که میتوان کارخانه عقل او را بهر طریقی راه انداخت که در آن فن دقت نظر کرده نظریات خود را از مقدمات اکتشاف نماید و از اینجهت است که تربیت پدر و مادر تأثیرات تامی در مزاج اطفال دارد چون اول مرتبه عقل فطری طفل مشغول بيمودن مسلك پدر و مادر و غور در دقائق آن میشود (انا وجدنا آباءنا

علی امة و انا علی آثارهم مقتدون) و اخلاق مزبى منعكس در ذهن زجاجی طفل میشود مخصوصاً چون بیشتر در حجر مادر است اخلاق مادر در طفل قطعاً تأثیراتی کاملتر از اخلاق پدر دارد .

و همین است که علماء آل محمد فرمودند که ادراك فطری فرزند را پدر و مادر بنصاری بودن یا یهود شدن یا اسلام اختیار کردن و ادار میکنند و از کثرت و غلبه تبعیت اطفال از ابویین است که اطفال مسلم را با آنکه هنوز موقع تکلیف نشده و امتحان کفر و اسلام را نداده اند ملحق بمسلم و احکام اسلام را بر آن مرتب میکنند و اطفال کفار را در حکم کافر دانسته اند و بموجب این فلسفه پیشوایان اسلام

اصرار در تربیت اطفال فرموده ابوین را مسئول اخلاق اولاد میدانند و حقوق زیادی از برای اولاد برابرین فرض نمودند .

مرتبه دوم عقل کسبی است که بواسطه کثرت اعمال آن قابل تزاید است که هر قدر انسان قوای فکریه را بیشتر اعمال کند و مقدمات را بهتر تحصیل کند و معلم و متعلم به بیند قوه عاقله بحدی تکمیل میشود که آثار محیر العقول و اثرات فوق احتمال تصور از او بظهور و بروز میرسد مجملاً تفاوت مراتب علماء و جهال بعقل کسبی است و الا در مرتبه عقل هیولائی چندان فرقی غالباً مأخوذ نیست و مسلم است چیز را که مایه تمام شرافتها و سرمایه کلیه فضیلتها است ناممکن است باید از مخالفین و معاندین آن در حذر بود و نهایت اجتناب را ورزید مخصوصاً پس از آنکه معین شد عقل قابل شدت و ضعف و تزاید و نقصان است هر دوائی که تقویت آن نافع است باید استعمال شود و هر دارویی که نقیصه و کسری در آن موجب شود یقیناً لازم الاجتناب است چنانکه محصلین مدارس امریکا که نسبت بسایر ملل اسلام و مسیحی تازه در تمدن و معارف داخل شده اند رویه ترك شده مسلمانان را مسلک خود قرار داده اند هم قسم شده اند که ابدأ مسکرات استعمال نکنند (می که حلال آمده در هر مقام دشمنی عقل تو کردش حرام)

پس از آنکه عداوت و ضدیت مسکرات با تزاید عقل کسبی بلکه با ثبات عقل فطری معین شد در وجوب اجتناب فرقی مابینه کم و زیاد آن نخواهد بود (که دشمن نکیرد خردمند خورد) اگر آفتی از برای اعضاء انسان پدید شود هر عضو که لازم تر و محترم تر است دشمن آنرا باید مبعوض مردود داشت از بلیه و آفت سر باید بیشتر از آفت و بلیه دندان اجتناب کرد و دشمن داشت چیز را که دشمن نفس ناطقه و اساس حیوة است چطور میشود که انسان بخود راه بدهد بغرور آنکه بحد مسکر استعمال نکند .

علاوه بر اینکه بمناسبت و علت عدم قناعت و خود سری نفس اکر داخل در عمل کشت قطعاً قانع بمقدار قلیل آن نخواهد بود پس از اجازه اندازه مخصوصی ممکن نیست که تمام مردم را محدود به يك حد و اندازه نمود و یقیناً تعدی و تخطی از آن حد را نمیشود از عاقله مردم مرتفع ساخت پس بحکم قانون اجتماعی و لزوم حفظ الصحه عقل که اشرف موجودات و پیغمبر اشخاص است کم و زیاد استعمال کلیه مسکرات از برای تمام ناس حرام وجدانی است و بضرورت مذهب جعفری مرتکب آن مورد اجراء حد است ولی بدبختانه جای هزار تاسف و افسوس است .

(اما مضار جسمانی)

بهترین تقریر در کمال اختصار کریمه (و ائمهها اکبر من نفعمها) میباشد . (شماره ۸ مجله علمی منطبعة طهران ۱۳۳۳) هر فردی از افراد انسان را يك خیالی و تالم و فکری هست که همیشه با او مرافقت داشته در اغلب اوقات خصوصاً در خلوات قوه فکری او را در تحت تصرف خود در آورده و قلب او را در تنگنای فشار در مبادرت و اغلب مردم محض خلاصی از این تالمات فکریه دست بطرف مسکرات و مخدرات دراز نموده که خود را از آن آلام نجات دهند گرچه از ازمینه قدیمه و حدیثه در تعریف و توصیف آن شعرها و قصیده ها و عبارات نمکین انشاء و انشاد نمودند ولی رعمماً بر تمام آنها امروز یگانه مصیبت دنیویه هیئت جامعه بشری همان عیش و سرور باد و نوش دیده میشود این یکساعت نشئه و این چند دقیقه نشاط نه همین در صحت و سلامت نوشنده خلل میآورد بلکه در اعقاب و اخلاف او هم اثر کرده و آنها را از مقتضیات انسانیت ادمیت صحت سلامت عفت و شهامت دور و بشرارت و قساوت نزدیک میکند بعبارت ساده تریکساعت تعطیل احساسات دماغیه عبارت از تسمیم و معطل نمودن

آنست الی الابد چه بکمتر تکرار اینحال راه جنون و مرگ بر انسان باز شده و او را رهسپار وادی عدم میسازد و گذشته از این آیندگان از صاب او از جرم و کناه پدر بامراض عصبی صرع و جنون مبتلا شده و از دایره انسانها خارج میشوند امروز مهمترین نقطه که جالب دقت انظار حکماء و اطباء بزرگست همانا مسئله امراض حاصله از آشامیدن خمر و اثرات او است در اصلاص و اعقاب از این جهت است که مینویسند در مریضخانه (ساپسترپار) در چند سال قبل مبتلا شدگان بصرع و حمله (۸۳) نفر بوده اند و بعد از تحقیق و تفحص زیاد از احوال خصوصی و عائله گوی آنها (۶۰) نفرشان معلوم شد که بجهت شرب خمر پدرهایشان باین درد مبتلا شده و سایرین چون احوال پدرشان معلوم نشد علت فهمیده نگشت متولدین از آن (۶۰) نفر (۳۰۱) نفر بوده که (۱۳۲) آنها در جوانی مرده اند و (۲۰) نفرشان بمرض صرع و حمله پدرشان مبتلا شده و (۴۸) نفر دیگر در همان کوچکی رفته اند و باقی بین مفلوج و ناقص البدن اوفتاده اند .

رئیس اطباء دارالمجانین شهر (دوقلوز) (قصبه از قصبات فرانسه) (مسیو دغوردم) در لایحه که در این خصوص نشر داده و از حکومت هم مکفاتی نیکو دیده چنین میگوید که از (۱۱۰) عائله که مبتلا بشرب بوده اند تا دو بطن و از (۹۸) عائله سه بطن و از ۷ عائله تا چهار بطن تحقیقات واقیه کرده و معلوم شد که متولدین از این عائله ها که عبارة از (۸۱۹) نفر باشند از (۱۰۰) (۵۰) نفر شان چه از رحم مادر مبتلا سقط میشوند و چه بعد از تولد بمرض صرع الاطفال گرفتار شده میمیرند و چه در ایام جوانی وفات کرده و چه در ایام پیری بدیوانگی مبتلا میشوند بقیه صد که بنجام باشد انهم قسم کلی از آنها بصرع و امراض عصبی مبتلا شده ناقص البدن میباشند دکتور (لاینلانفک) میگوید که نتیجه شرب خمر اینستکه قوه طبیعی را که در انسان موجود و رافع امراض است ضایع میکنند و در مقابل نمودن با امراض ضعیف میسازد از اینجهت است که اطباء بزرگ در بعضی

موارد که عملیات را لازم میدانند همینکه مریض را مبتلا بشرب خمر دیدند دست از عملیات برداشته و میکوبند فایده ندارد در احصائیه انگلستان از روی موازین طبیعی معلوم شده است اشخاصیکه مبتلا بشرب خمر هستند و بمرض خفیفی مبتلا میشوند مدت مرضشان سه برابر مدت مریض شدن اشخاص دیگر است که مبتلا بشرب نیستند خصوص تاثیر خمور در عقلشان زیادتیر از هر چیز بوده و اسباب دیوانگی را مهیا میسازد بنحویکه در فرانسه در سال (۱۸۴۰) مشروباتی که صرف میشد هر نفری یک (لیتر) (۲۵) گرام صرف میکرد در انوقت دیوانهائیکه در تحت توقیف و تداوی بودند عده شان از (۵۸۷۰۳) زیادتیر بود گذشته از امراض روحیه و بدنیه اگر بمجرمین و مقصرین و جانین یک ممالکتی نظر اندازیم اغلب آنها را شاربین خمر خواهیم دید و اکثر آنها هم در حال ابقاع جرم مست و لایعقل بوده وهم چنین متولدین از آنها نظر بتوام بودن سقوط معنوی بانها ماده و استعداداً ابقاع جرم در آنها زیاده از دیگرانست مختصر آنکه عقل و شرع و وجدان بما مبرهن میدارد که مبنای مجازات و اساس عقاب دایر بحفظ هیئت اجتماعیه بشری وعدم تکرار فعل شنيع و قبیح است و هیچگاهی اثبات این امر محتاج باقامه دلیل و برهان نخواهد بود در اینصورت اگر انصاف حکم باشد میتوان گفت که شرب خمر مطلقاً جرمی است غیر قابل العفو و باید فاعل ان مجازاتی به بیند که عبرت برای دیگران شده و چنان در ان شخص مرتکب مؤثر آید که دیگر هیچ اقدام بتکرار ان فعل نکند چون مضرات جسمی از این مجله بقدر کفایت نقلشد مانین بان قناعت کرده بعضی از آیاتی از کتاب مقدس عتیق و جدید که دلالت بر قبح و حرمت مسکر مینمایند درج میکنیم .

(کتاب اشعیاء نبی) (باب ۲۸) (آیه ۷)

(ولکن اینان نیز از شراب گمراه شدند و از مسکر سرکشته گردیدند هم کاهن وهم نبی از مسکرات گمراه شدند و از شراب بلعیده گردیدند و از

مسکرات سرگشته شدند و در رؤیا کمره گردیدند و در داوری مبهوت گشته اند زیرا که همه سفره ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است (ایضا) (باب ۲۵) (آیه ۱۱) (وای بر آنانیکه صبح زود برمیخیزند تا دربی مسکرات بروند و شب دیر من نشینند تا شراب ایشان را گرم کند و در بزهای ایشان عود و بربط و نای و شراب میاشد) (آیه ۲۲) وای بر آنانیکه برای شراب زور آورنده و بجهت مزوج ساختن مسکرات مردان قوی میباشند (توریه) (سفر لاویان) (آیه ۸) و خداوند هرگز را خطاب کرد و

گفت تو و پسراحت با تو چون بخیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکری منوشید مبادا بمیرید اینست فریضه ابدی در نسلهای شما و تا در میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر امتیاز دهید (ابن ایه دلالت دارد بر نجاست و نسخ نشدن حرمت شراب تا روز قیامت) (کتاب عاموس نبی) (باب ۶) (آیه ۶۵) در مقام مذمت مردم و امتش میگردد (که بانغمه بربط میسرایند و آلات موسیقی را مثل داود برای خود اختراع میکنند و شراب را در کاسه ها مینوشید .

(رساله بولس بافسیسان) (باب ۵) (آیه ۱۸) (و مست شراب مشوید که دران فحور است بلکه از روح بر شوید)

(رساله بولس بغلاطیان) (باب ۵) (آیه ۲۱) (و حسد و قتل و مستی و لهو و امثال اینها که شمارا خبر میدهم چنانکه قبل از این دادم که کنندگان اینکارها وارث ملکوت خدا نمیشوند) (انجیل متی) (باب ۲۴) (آیه ۳۹)

در مثل غلام که مامور اصلاحات خانه است (لیکن هرگاه غلام شیرین باخود گوید که آقا در آمدن تاخیر مینماید و شروع کند بزدن همقطاران و خوردن و نوشیدن بامیگساران هر آینه آقای غلام آید در روزیکه منتظر نباشد و در ساعتیکه نداند و او را دوباره کرده و نصیبش را بار بار کاران قرار دهد) (کتاب هوشع) (باب ۴) (آیه ۱۱) در مقام مذمت گوید (زنا و شراب و شیره دل ایشانرا میرباید)

(انجیل لوقا) (باب اول) (آیه ۱۵) خداوند در مدح یحیی میفرماید (شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادرش پر از روح القدس خواهد بود) (کتاب سلیمان) (باب ۲۱) (آیه ۱۷ و ۱۸) هر که عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد و هر که شراب و روغن را دوست دارد دوستی نخواهد گردید) (ایضا) (باب ۲۳) (آیه ۱۹ الی ۲۱) پس تو ای پسر من بشنو و حکیم باش و دل خود را در طریق مستقیم گردان و از زمره میگساران مباش و از آنانی که بدنهای خود را تلف میکنند زیرا که میگسار و مسرف فقیر می شوند)

ایضا در همین باب در آیه (۲۹) الی (۳۵) (وای از آن کیست و شقاوت از آن که و نزاعها از آن کدام و زاری از آن کیست و جراحتهای بی سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام آنانی راست که شرب مدام مینمایند و برای چشیدن شراب مزوج داخل میشوند بشراب نگاه مکن و قتیکه سرخ فام است چنینکه جابهای خود را در جام ظاهر می سازد و بمالایمت فرو میرود اما در آخر مثل مار خواهد گزید و مانند افعی خواهد زد چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید و دل تو بچیزهای کج تنطق خواهد کرد) از اینگونه آیات و اخبار در کتاب عهدین بی شمار است .

(سیارات نور را استفاده میکنند)

قدماء فلاسفه تمام سیارات را نورانی میدانستند غیر قمر که آنرا مخصوص بصفاتی میدانستند که در سایر سیارات نیست از آن جمله (سرعت حرکت) (اختلاف تشکلات) (اکتساب نور از شمس را از صفات مختصه بقمر میدانستند بلکه شیخ الرئیس قمر را نصف مظلم و نصف نورانی میدانست تا قرون اخیره باین عقیده متفق بودند و از اینجهت علماء اسلام در بسیاری از اخبار محتاج بزحمات

و گرفتار تاویلات بودند تا اینکه نظام کوپرنیکی و هیئت عصریه کشف نمود که تمام سیارات تاریک و مظلمند و همگی خریدار اشعه شمس اند و بطور تخمین و تقریب اندازه اکتساب هر یک از سیارات را تقدیر نموده اند و مقدار استفاضة زمین از شمس مقیاس این تقریب قرار داده اند .

(عطارد) (۸) مقابل زمین کسب نور و حرارت میکند (زهره) (۳) مقابل زمین نور اکتساب میکند (مریخ) (۲) مرتبه کمتر از زمین کسب حرارت میکند (مشتری) (۲هـ) بار کمتر از زمین (زحل) (۹۰) بار کمتر از زمین از شمس اکتساب مینماید (ارانوس) (۳۶۰) مرتبه کمتر (نپتون) (۹۰۰) مرتبه کمتر کسب نور میکند (فلاماریون) فرانسوی میگوید اشخاصی که در زمین شمس نظر میکنند شمس را مثل دایره مشاهده میکنند که یکوجب قطر آنست و ناظر از زمین عطارد شمس را بادو قدم قطر مینگرد و ناظر از زهره قطر دایره شمس را یکوجب ونیم می بیند و از مریخ نصف قدم قطر آن مشهود میشود و مثل انار ناظر از مشتری شمس را ملاحظه میکند و بقدر نارنج در زحل کره شمس نمایان است و بقدر تخم مرغ در ارانوس و باندازه جوز در نپتون شمس دیده میشود و تمام این موازین مقیاس تقریب و تخمین بعد سیارات از شمس و از یکدیگر است که تطبیق آن موازین با دله اسلام مبحث دیگری است مقصود عجاله اکتساب نور از شمس است که علماء و حکماء پس از قرنهای جهالت و زحمت نائل بکشف مطلب شده اند .

ولیکن ائمه اسلام با آنکه در دوره واقع بودند که تمام حکماء را عقیده این بود که تمام سیارات ذاتاً نورانی هستند احتیاجی بشمس ندارند بعلاوه نه استاد نه معلم نه اسلحه چشم داشته اخبار از مکشوفات حالیه داده با آنکه آزمان این فرموده را تصدیق نکردند لکن این دوره انعام حجت میکند (لیهلك من

هلك عن بينة و يحيى من حی عن بينة)

(فی البحار) و فی (الفرج الهموم) (للسید ابن طاوس) قال روينا بالاسناد (عن بیاع السابری) (قال قلت لابیع الله) یعنی الامام جعفر ابن محمد (۴)

ان لی فی النظرة فی النجوم لذة الی ان یتول له الامام (کم تسقی الشمس التمر من نورها قلت هذا شیئی لم اسمعه قط- قال کم تسقی الشمس الزهرة من نورها قال قلت ولا هذا قال کم تسقی الشمس من اللوح المحفوظ قلت و هذا شیئی لم اسمعه قط- فقال الامام ۴ هذا شیئی اذا علمه الرجل عرف اوسط آصبة فی الا جمعة ثم قال الامام ۴ لیس یعلم النجوم الا اهل بیت عن قریش و اهل بیت من الپند)

صادق آل محمد و عالم اسلام از بیاع سابری سؤال میکند چقدر شمس افاضه نور میکند بقمر بیاع جواباً عرض میکند این را هرگز نشنیده ام دوباره حضرت سؤال میکند چه اندازه افاضه نور میکند شمس بزهره بیاع عرض می کند اینرا هم نشنیده ام باز حضرت سؤال میکند چه اندازه شمس استفادة نور از لوح محفوظ میکند عرض میکند اینرا هم نشنیده ام پس از آن فرمود هر کس این مسائل را بداند خواهد دانست حال وسط نیرا در نيزار .

این خبر کاشف از این است که زهره و قمر کسب نور میکنند از شمس به مقداریکه خداوند عالم صلاح دانست و علم بان تحقیقاً مخصوص بخداوند و اولیاء الهی است چنانکه معلوم شد موازینیکه از برای اکتساب نور در سیارات حکما معین کرده اند از روی تقریب و تخمین است پس از آنکه معین شد زهره و قمر کسب نور می کنند از شمس معلوم است که سایرین هم بعانت مجانست با اینها تمام مکتسب نورند و اما اینکه فرمود شمس کسب نور از لوح محفوظ میکند لوح محفوظ از عوالم ظاهریه نیست بلکه عبارة از حقیقت حقیه وجودیه است که تمام شمس و عوالم ازان مستفیض نور و حرارت بلکه حیانتند .

(الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله)

(قطر شمس ومساحت محیط ان)

هیرقلس حکیم از قدماء فلاسفه جرم شمس را همین اندازه که مرئست میدانست لکن قدر محقق و متیقن پس از او این است که شمس بزرگتر از زمین است و اختلاف در تحدید قطر و محیط و دائرة عظیمه ان است مذهب بطلمیوسی جرم شمس را (۱۶۰) مرتبه از زمین بزرگتر میدانند غیاث الدین کاشانی (۳۰۰) مرتبه شمس را از زمین بزرگتر فهمیده بود لکن متأخرین از حکماء شمس را تقریباً (۱۰۰۰۰۰۰) مرتبه بزرگتر از زمین میدانند بلکه بعضی فلاسفه این قرن بنظر دقت میگردند شمس بزرگتر از زمین است به (۱۰۴۰۴۰۹۰) مرتبه و بعضی بزرگتر از زمین میدانند (۱۲۸۰۰۰۰۰) مرتبه .

اما شریعت اسلامی باینکه در زمانی تجلی نمود که طرق کشف حقایق موجود نبود و اسباب حسی و حدسی هیچیک برای اکتشاف علویات مساعد نبود اختیار از محیط شمس یعنی دائرة عظیمه ان داده به بیانی که عیناً مطابق اکتشاف (فاندیک) است مگر بجزئی اختلاف که آنهم یقیناً متأخرین در تحقیق اشتباه کردند)

(فی کتاب العیون) و فی (العلال) و فی (البحار) و عن السید الداماد حینما سئل الشامی عن علی ابن ابیطالب ۴ عن طول الشمس و عرضها قال ۴ (تسعماة فرسخ فی تسعماة فرسخ)

سؤال میسکند از طول و عرض شمس حضرت فرمود (۹۰۰) فرسخ در ۹۰۰ فرسخ و معلومست که طول و عرض کره یکسانست پس سؤال از محیط و دائرة عظیمه آن است و حاصل ضرب (۹۰۰) در (۹۰۰) (۸۱۰۰۰۰۰) میشود و مطابق تقریر فاندیک است که محیط شمس را (۲۰۷۸۴۵۰۰) میل انگلیسی میداند که پس از آنکه هر سه میل یکفرسخ حساب شود (۹۲۸۴۷۰) فرسخ انگلیسی یعنی بمیل و ذرع انگلیس میشود تفاوت (۱۱۸۴۷۰) فرسخ است که فاندیک بیشتر گفته و آن هم پس از حساب تفاوت و اختلاف فرسخ اسلامی و فرسخ

انگلیسی اقتدرها اختلافی باقی نخواهد بود و ان جزئی اختلاف که پس از تفاوت حساب فاندیک بیشتر معین کرده یقیناً بواسطه قصور فاندیک است زیرا که اگر مراد از فرسخ انگلیسی (لیو) باشد (۱۷۸۲۰) فرسخ فاندیک زیادتر گفته بعلاوه در تقریر فاندیک هم چون تقریب و تخمین ملحوظ است جزئی مخالفت مضر نخواهد بود امید داریم که بتلاحق افکار ان نیز مرتفعشده طابق النعل بالنعل تصدیق مساحت الهیه شود لکن اگر علماء اروپا حقیقتاً مطمئن بمساحت معینه فاندیک هستند بنظر انصاف راه عذری برای تصدیق نکردن بولایت و نبوت اسلامی نخواهند داشت اگر کسی امیرالمؤمنین را حائز مقام ولایت نداند پس العیاذ بالله در مرتبه الوهیتش بشمارد)

روایت سابق الذکر در بعضی نسخ هست که شامی از طول و عرض شمس و قمر هر دو سؤال کرد و حضرت همان جواب (۹۰۰) در (۹۰۰) میفرماید چون لفظ محیط اعم از سطح محیط و خط محیط است پس جواب حضرت در شمس ناظر بمساحت محیط شمس یعنی دائرة عظیمه آنست و در قمر ناظر بمساحت سطح محیط ان که انهم عیناً مطابق با اکتشاف جدید است .

چون قطر قمر بموجب مساحت هیئت عصریه تقریباً (۲۰۰۰) میل است و پس از آنکه نسبت قطر بمحیط به نسبت ۷ به ۲۲ ملاحظه شود و بقانون مساحت ربع قطر در تمام محیط ضرب شود و اختلاف و تفاوت میل و فرسخ انگلیسی القاء گردد جزئی تفاوتی (۸۱۰۰۰۰۰) اکتشاف جدید با فرموده حضرت خواهد داشت انهم چون از روی تقریب و تخمین حکما کشف کرده اند و شاید حضرت هم جزئیات را مسامحه فرموده باشند پس در تطبیق مکشوفات جدیده باموازین شرعیه اشکالی نخواهد باقی ماند و اسباب مباهات مسلمین است که سایرین کلمات اساتید اسلامیان را شرح میدهند .

وایضاً در روایت دیگر حضرت محیط قمر یعنی منطقه و دائرة عظیمه انرا

بنی اسد است که بدون اجازه ایشان اقدام بکاری نمیشد و مواظبت عدم تکلم و تأدب مردم در حرم بانی سهم و کلید داری کعبه (سدانه) نیز بانی هشتم بود و غیر اینها از مشاغل که هر یک مخصوص به بطنی از قریش بود که مخالفت در قبائل واقع نشود و معیشت اهل مکه غالباً از ورود حاج و زوار اصنام بود که عده اصنام اطراف کعبه بالغ بر سیصد میشد و چون مصدر ارتزاق اهل مکه کعبه بود ناچار اسباب تسهیل عبور و ورود مردم را فراهم نموده هر طائفه منصب و شغلی را بعهده گرفته بودند و تمام خطری را که در اسلام برای خود فرض مینمودند فساد کار و کساد بازار بود و اینجهت مطلقاً در اهالی یشرب نبود بعلاوه رقابتی ذاتی و نزادی بین اهالی مکه و یشرب بود که اهل مکه از عرب عدنان و اولاد اسمعیل ابن خلیل الرحمن ۴ هستند و اهل یشرب از عرب قحطان که بقطان باشد و از اولاد ارفکشاد از آباء تورایه است که مقر قحطانیین در یمن و وحضرموت بود و سد مأرب را که دیواری بود بین دو کوه برای جلو گیری از سیل یکی از ملوک قحطان ساخت که چندین قرن ثابت و محکم بود و در قرن دوم میلاد انرا مشرف بانهدام دیدند و طوائفی متفرق شده بعضی در یشرب و بعضی در بصری و شام که ملوک غسانه باشند و بعضی در عراق که مناذره اند سکنی گرفتند و در قرن پنجم میلاد سیل العرم سذرا منفجر کرده قبائل یمنیه متفرق گشتند و حبشها مسلط یمن شدند و انوشیروان یمنرا ملحق بمملکت فرس نمود تا زمان ظهور اسلام و قدیماً تمدن اهل یمن معاصر بلکه مقدم بر مصر است که فراعنه دستور سیاست را تعلیم از یمن داشتند ده قرن قبل از میلاد ملکه سبا که بزبارت سلیمان ۴ رفت کویا ملکه قحطانیها است بهر حال این دو نژاد با ان تعصب که در اعراب ذاتی است بین قبائل و بطون موجب ان کشت که برخلاف اهالی مکه اهل مدینه مطیع و متقاد کردند بعلاوه چون اهل مدینه یهود بودند و از کتب سماویه بااطلاغ انتظار صاحب دعوتی را داشتند شواهد کتب سابقه

مبین فرموده چنانکه در خبر سابق الذکر دایره عظیمه شمس و سطح قمر را بیان فرمودند. (فی تفسیر القمی) و فی (نور الثقلین) و فی (مجمع البحرین) (ابن ابی السمرقندی و غیرها مسنداً عن امیر المؤمنین حینما سئلوه عن طول القمر و عرضه قال ۴ اربعون فرسخاً فی اربعین فرسخاً) امیر المؤمنین در طول و عرض قمر که طول و عرض در کره یکسان است (یعنی دایره عظیمه) میفرماید (۴۰) فرسخ در (۴۰) فرسخ است که (۱۶۰۰) فرسخ باشد و دایره عظیمه قمر بعقبه حکماء قرن اخیر قریب (۲۰۰۰) فرسخ است و بعد از حساب تفاوت فرسخین اسلامی و انگلیسی جزئی اختلافی باقی خواهد بود که در تجدید و مساحت تخمینی و تقریبی ضرری نخواهد داشت از روی تحقیق اختلاف بین حضرت و حکماء (۷۸) فرسخ و (۲۹) ذرع است که حکماء زیادتر گفته اند (فاعتبروا یا اولی الابصار)

(موجبات تاسیس و پیشرفت)

در سال اول هجرت محمد ابن عبدالله (ص) که عدد مسلمین از مهاجر و انصار بالغ بر صد نفر نبودند پس از آنکه اهل مکه دعوت پیغمبر را اجابت نکردند و حضرت رفت در طائف آنها نیز قبول نکردند اهل مدینه پیغمبر و مهاجرین را باحسن قبول پذیرفتند چون علت رد دعوت که در اهل مکه وجود داشته در اهالی یشرب نبود و آن استخدام کعبه بانواع خدمات که هر طائفه دارای شغلی و منصبی بودند چنانکه سقایه حاج بانی هاشم بود و دارالندوة یعنی دار الشوری که اکابر اهل مکه در انجا در مهمام امور مشورت داشتند و محل وقوع عقد و نکاح و در جنب کعبه واقع بود متعلق به بنی عبد الدار است صاحب عقاب یعنی علم ولواء قریش بنی امیه و صاحب امضاء و رای در کلیه امور پس از شوری از

را دلیل صدق دانسته و چون مذهبی بودند مضایقه از قبول مذهب حق نداشته و مائتی بر ایشان محتمل نبود بلکه انتظار داشتند بترب مرکزیت پیدا کرده امور معاش هم مثل معاد منظم گردد نظر باین مراتب و جهات پس از دیدن شواهد از کتب انبیاء و معجزات تسلیم فرمایشات صاحب دعوت اسلامی گشتند با این حال پیغمبر اکرم برای رفع ملالت بین مهاجر و انصار در سال اول هجرت عقد اخوت و مساوات بین هر دو نفر منعقد نمود که مصالح هر یک مصلحت تمام است همگی را مأمور باتحاد و معاونت و مواسات داشت و مسلم است که اساس هر دولتی در عالم از مستبده و شوروی و جمهوری بر دو رکن است قشون و (ثروت) (نواحی ملک از کف بد سگال بلشکر نکه دار و لشکر بمال) زکوة را فرض نمود برای مالیه اسلام که عشر منافع ناس در مصرف مصالح عامه صرف شود و همچنین منافع حرب و جزیه اهل ذمه و غیره در اوایل چون مسلمین کم بودند سیاست و قضاوة و امامت و قیادت اردو را نیز خود حضرت متکفل میشد و هر چه زکوة بود میان آنها تقسیم مینمود تا زمان خلیفه ثانی که منافع زیاد شد و دفتر خانه لازم داشت بیت المال وضع کرد و رواتب برای خلفا و عمال و اصحاب دفتر بیت المال و حاجب مخصوص و قاضی و بعضی مجال که سیاست مقتضی بود معین کرد بقیه را ذخیره بیت المال برای نفقات فقراء و جند میداشت پس مالیه اسلام از اینجهت راحت بود و تمام افراد مردم را قشون جنگ قرار داد و جهاد را بر تمام واجب کرد تا زمان بنی امیه که مقلده فرس بودند یک قسمی از اجزاء خودشانرا باسم حرس خصوصیت داده بلباس مخصوصی ملبس داشتند تاسیس بست و دیوان مهر از بنی امیه در سلطنت متداول گشت و زمان بنی عباس که تمام افراد قشونی ممتاز گشته باسامی مختلفه و اوضاع متفاوته موسوم شدند و نظام قشون اسلام باتحاد و مواخاة و نماز مخصوصاً نماز جماعت بود ابوسفیان قبل از اسلام روزی دید مسلمین با پیغمبر نماز میگذارند و قنیکه پیغمبر سجده می کند عموماً سجده میکنند و قنیکه رکوع مینماید تمام را کعب میشوند و اجماع

کثیر در تمام حرکات متابعت میکنند گفت والله هیچ وقت ندیدم قومیرا که اینقدر مطیع رئیس خود باشند نه از فرس نه از رومان در تمام مسافرت های خودم لکن نظم جنگ و تقسیم اردو را برؤسا و میمنه و میسره ساختن را خالد ولید در جنگ یرموک که نزدیک بصری و شام واقع است از روم اخذ کرد و همان طور معمول داشت که خبر وفات ابی بکر رسید با اینحال قوای خود را محفوظ داشته در حالتیکه رومیها (۳۴۰۰۰۰۰) نفر بودند و ازدوی اسلام بریاست عمرو بن العاص و خالد ولید (۵۰۰۰۰۰) از کمال جهد مسلمین و سداد رؤسا حتی آنکه زنها باعصا جنگ میکردند اردوی مسلمین مظفر و منصور گشتند پس تمام اساس دولت اسلام مبتنی بر این آیه است (اقیمو الصلوة و آتوا الزکوة وارکعوا

مع الراكعين

در زمان پیغمبر خاتم تمام ثروت اسلام از غنیمت و فیهی و جزیه و خراج و زکوة در مصارف عامه مصروف میگشت و کمال ثروت آنزمان از مواشی شتر و گوسفند و اسب و غیره بشصت هزار رسید لکن تمام مصروف میگشت و بر همین منوال در زمان ابی بکر و عمر و علی بود که وضع سلوک بریاست دینی و دنیوی بود نه سیاسی و سلطنتی پس از وفات ابی بکر ابدأ از مال بیت المال چیزی نزد او نبود مگر یکدینار بلکه چهل هزار درهم در جاهلیت مالک بود که بان تجارت میکرد آنرا هم جزء اموال ملت مصروف داشته بود و چون از بیت المال حقوقی از برای او معین شده بود زمان وفاتش وصیت کرد که ملکی داشت بفروشد و عوض سهمی که از اموال برده بدهند تا زمان خلیفه ثانی بیشتر اموالی که تسلیم خلیفه میشد از مواشی و حیوانات بود حتی آنکه ابوهریره بانصد هزار درهم از بحرین برای خلیفه ثانی آورد و اظهار کرد عمر تعجب نمود از زیادی مال دو باره در حال تعجب سؤال میکند آیا پانصد هزار درهم؟ آبا هریره میگوید بلی پانصد هزار درهم آنوقت خلیفه در منبر اظهار می کند

که مال زیادی برای ما آمده اگر میخواهید بکلیل تقسیم کنیم یا بعدد تا آنکه قح شام و مصر و فارس شد واردات بیت المال از نقود و طلا و نقره زیاد گشت که عمر دیوان رواتب وضع نمود بهر حال با آن کثرت واردات عمر زمان وفاتش به پسرش وصیت کرد که هشتاد هزار درهم از بیت المال صرف خود کردم از مال خودت ادا کن والا از مال آل خطاب اما علی ابن ابیطالب تبعیت رسول خدا را بیشتر از تمام صحابه میکرد که زهد او ضرب المثل گشت در زمان خلافتش مالی از اصفهان آوردند هفت تقسیم کرد و در آن یکنکان بود انرا هم هفت قسمت نمود بقرعه بصاحبانش پرداخت بانفاق تمام مورخین شیعی و سنی علی در عالم دوخشت یاد و اجر روی هم نکنداشت روزی شمشیرش را میخواست بفروشد فرمود والله اگر چهار درهم قیمت خریداری از اری میداشت شمشیر مرا نمیفروختم اما عثمان اموال بیت المال را خاص بنی امیه و متنفذین صحابه قرار داده بود حتی اینکه پس از مردنش اموال خاص خودش غیر شتر و مواشی (۱۵۰۰۰۰۰) دینار (۱۰۰۰۰۰۰) درهم و قیمت املاکش (۱۰۰۰۰۰۰) دینار بود و تمام عثمان بلاد را واگذار بمشتملیات بنی امیه نمود که معاویه در شام مطلق العنان در ضبط و تحصیل اموال گردید املاکی که متعلق ببطارقه رؤسای لشکر رومان بود پس از فرار و کشته شدن بطارقه ملحق به بیت المال شده بود معاویه با اجازه عثمان تملک کرد که این ثروت کثیره معاویه را بر خلاف علی ابن ابیطالب تحریفی نمود چنانکه زین العابدین ۴ فرمود (ان علیا کان یقاتله معاویه بذهبه) منصور که دوم خلیفه عباسی است پس از وفاتش (۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰) درهم در خزینه اش موجود بود با (۱۴۰۰۰۰۰۰۰) دینار مجموع نقود منصور (۸۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰) فرانک و از زمان معاویه که بکلی روش خلافت سلطنتی و مانند اکسره و قیصره گردید خلفاء بهر نحو و ظلمی که ممکن بود تحصیل مال باسانی و عناوین مختلفه مینمودند که تفصیل ثروت بنی امیه و بنی عباس مجال واسعی را اشغال خواهد کرد)

(نظام و اداره شمسی متعدد است)

فلاسفه عهد عتیق تا قرن تعالی علم در اروپا چنان معتقد بودند که عالم مرکب است از (۱۳) کره و غیر این عالم سیزده کره عالمی موجود نیست چهار عناصر خالص و اب و هوا و آتش و نه فلک فلک نهم را فلک اطلس ساده میدانستند و فلک هشتم را محل ارتکاز ثوابت و ستارگان غیر سیاره سبعة و بسیاری از علماء اسلام بنا بر همین مسلک عرش را بفلک نهم و کرسی را بفلک هشتم تأویل کردند اما بموجب نظام جدید سیارات مکتسب نور از آفتابند و ثوابت هر یک شمسی مستقل که دارای نظامات و ترتیبات عالی تری هستند که شرح آنها و عده سیارات آنها و حجم و قطر آن شمس و تبعه آنرا غیر خداوند کسی واقف نیست زیرا که شمس مافوق مدار نبتون که آخرین سیارات است چندان نمایان و منجلی نیست که بتواند فیض و نور بخشی بتمام ستارگان کند چون قطر عالم شمسی ما که محدود بمدار نبتون است (۱۵۰۰) ملیون فرسخ است و شمس در نبتون مثل ستاره کوچکی مرئیست پس در فوق مدار آن جلوه کاملی نخواهد داشت خاصه با اینکه از نبتون که آخرین سیارات است تا سایر ستارگان که باصطلاح قدما ثوابت و باصطلاح عهد جدید شمس مسافتی بسیار بعید است که شنید شمس ما در آنجا ابداً مرئی نباشد پس چگونه در جائیکه دیده نمیشود نور بخشی میکند گاهی بعضی ذوات الاذنب دوازده مقابل مسافت بین شمس و نبتون بالاتر از نبتون میرود با این حال در جاذبه همین شمس است و بر میگردد و در عوالم و دستگاه فوق داخل نمیشود ۱۲ مقابل مسافت نبتون با شمس فوق نبتون مسلم است که جزء این نظام محسوب است پس در آن اندازه مسافت شمس یقیناً مرئی نخواهد بود چه جای آنکه آن ستارگان از او اکتساب نور کنند نشانی بعدها با آن ستارگان اینکه تلسکوپ زحل را با آن مسافت هزار مقابل بزرگ میکند در رؤیت و ابداً غیر جلاء و صفای اثری در رؤیت کواکب فوق نبتون نمیکند از کثرت دوری راه فاندیک میکوید نزدیکترین ستاره

از غیر این نظام دورتر است از مسافت بین ما و شمس بنهصد هزار مرتبه نزدیکترین ستاره فوق ما نجم دلفا است و نور آن در سه سال بزمین میرسد در صورتیکه نور در هر ثانیه (۱۹۰۰۰۰۰) میل مسافت طی میکند که تقریباً (۷۷۰۰۰) فرسخ است

شعری در بیست سال نور آن بزمین منتهی میشود و بعضی ثوابت در مدت پنجهزار سال پس از آنکه بعد ستارگان فوق بایندرجات و فوق اینها است پس چگونه میشود کسب نور از شمس کنند با اینکه نور شمس در نبتون قریب به اضمحلال است و بعد زمین ما نادلفا که نزدیکترین ثوابت است تقریباً ده مقابل بعد نبتون از ما است با اینحال دلفا و سایر ثوابت بمراتب بزرگتر از شمس ما هستند اجمالاً محقق از مسلك متجدد است که هر يك از ثوابت شمسی است مثل شمس ما و دارای نظام و اداره مخصوصی میباشند .

و مراد از نظام شمسی آن است که اجرام کروی بارده مظلّمه در مدار مخصوص مجذوب جرم نورانی آتش فشانی باشند که از او اکسپ حرارت و نور کرده گرد آن طواف کنند و همچنین معلوم حکماء جدید است که شמוש فوق این نظام مرئی هستند و سیارات آن غیر مرئی بلکه در اجزاء نظامات خود دیده میشوند لکن بودن نظامات فوق مثل نظام شمس ما و دارا بودن آنها سیارات را فقط بمقتضای حدس صائب و ظن قوی است که بمناسبت خلقت شمس و اجرام و فیض بخشی ایزد تعالی که قابلیت را بایستی فعلیت دهد و اینشمس کوچک که اینهمه مراتب داشته باشد یقیناً شמוש و عوالم فوق مهمل و عبت نخواهد بود (سبحانک ما خلقت هذا باطلا) حکمت خالق مقتضی نیست حرارت و انوار شמוש با این عظمت را بی نتیجه گذارد در صورتیکه کوچک ترین آنها را دارای اوضاع مفصلی نموده پس بمناسبت تشابه عوالم و اقتضاء حکمت و اتحاد علت تکوین حتماً شמוש فوق دارای سیارات و کراتی در حوزة جاذبه هستند و دران سیارات جمادات و نباتات و حیوانات و مخلوقاتى هستند

بزرگتر و کاملتر از اینمخلوق بدلیل اکلمیت پرورنده آنها که شمس آن باشد اثبات مطالب فوق را تأکید میکند دعوی (فیلکس ورنه) فرانسوی که اکتشاف سیاره در اطراف شعری نموده پس تعدد عوالم و کثرت شמוש و نظامات و بودن مخلوقات در فوق متیقن از مسلك متجددین است)

اما شریعت اسلام مکرر تعدد عوالم غیر محصوره و کثرت شמוש و بودن مخلوقات زنده و عدم ارتباط آن مخلوقات با ما و معاش و معاد آنها خبر داده که خداوند بفیض کامل خلقت نمود که فیض منحصر باوضاع ما نیست اخبار در اینباب بسیار است لکن تابحال چون کشف حقیقت از برای ایشان نشده این نمونه اخبار مورد طعن ایشان بود (الحمد لله الذی اظهر الحق ولو کره المشرکون)

منجمه ازان اخبار (خصال) (بحار) (منتخب البصائر) (انوار نعمانیه)

باسناد قوی الی الامام السادس جعفر ابن محمد ۴ (انه قال ان لله عزوجل اثنی عشر الف عالم کل عالم منهم اکبر من سبع سموات وسبع ارضین ما یری عالم منهم ان - لله عزوجل عالما غیرهم)

امام ششم امامیه میفرماید خداوند دوازده هزار عالم خلق فرمود که هر يك بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین ما است و نمیدانند اهل عالمی از آن عوالم که از برای خداوند عالمی هست غیر خودشان یانه)

اولا تقریر دوازده هزار از برای تحدید عوالم نیست بلکه سکنایه از تعدد و کثرت عوالم است که بمناسبت مخاطب و اوقات تعیرات مختلف میشود چنانکه معمول اهل هرلسان است و ثانیاً بزرگتر بودن هرعالمی از هفت آسمان و زمین دلیل بر اینست که هر عالمی يك اداره شمسی مثل عالم ما هست ثالثاً اینکه عالمی از آنها نمیدانند که غیر انها مخلوقی هست یانه دلیل بر اینست که صاحب عقل و قابل علمند و معلوم است لوازم زندگی و معیشت انها بشکل متناسب فراهم است .

(بحار) (بصائر الدرجات) (متخب الاختصاص) مسنداً الى الامام الرابع انه قال لمنجم
 هل ادلك على رجل منذ دخلت علينا سار في اربعة عشر الف عالما
 كل عالم اكبر من الدنيا ثلث مرات لم يتحرك من مكانه قال من هو قال انا الخ
 زين العابدين ۴ از منجمی سؤال میکند آیا میل داری ترا دلالت کنم بکسی
 که از مکانش حرکت نکرده از آن وقتیکه در این مجلس وارد شدی در چهارده
 هزار عالم عبور کرده باشد که هر عالمی بزرگتر از دنیا است سه مرتبه منجم
 عرض میکند کیست آن سیار با سرعت حضرت اشاره بخودش میکند (و مقصود
 اینست که سیر ذهنی و وسعت دائره علم باندازه است که احاطه بتمام آن
 عوالم دارد - و لفظ دنیا گاهی استعمال در عالم ما میشود و گاهی بر تمام
 عوالم که شمس محسوس است بهر حال دلالت میکند بر تعدد و کثرت نظامات
 و عوالم و مقصود از چهارده هزار که در بعضی از اخبار است و در بعضی دوازده
 هزار و در بعضی سیزده و در بعضی هیجده و در بعضی چهل هزار و در بعضی هفتاد
 هزار بیشتر و کمتر تحدید و حصر نیست فقط تکثیر مراد است چنانکه ابن عباس
 روایت کرده صد هزار و در بعضی ششصد هزار و در بعضی مالا یحصى است و
 گاهی تکثیر عوالم بملاحظه دو خبر معلوم میگردد بدلات ایماء چنانکه در همین
 خبر فرمود هر عالمی از آن چهارده عالم بزرگتر است از دنیا سه مقابل و در
 خبر بعد میفرماید هر عالمی بزرگتر است از دنیا سیصد و سیزده مقابل شاید این
 چهارده هزار عالم که سه مرتبه بزرگتر است غیر آن عوالمی باشد که سیصد و
 سیزده مرتبه بزرگتر است (تفسیر قمی) (بحار) مسنداً عن ابن
 عباس فی تفسیر رب العالمین قال ان الله عز وجل خالق ثلث مائة عالم و
 بضعة عشر عالما خلف قاف و خلف بحار السبعة لم يعصو الله طرفة
 عين قط ولم يعرفوا آدم ولا ولده كل عالم منهم يزيد من ثلث مائة و
 ثلث عشر مثل آدم وما ولد)

ابن عباس در تفسیر رب العالمین میگوید خداوند متعال سیصد و چند عالم
 بعد از کوه قاف و بعد از هفت دریا خلق کرده که اهل آنها ابداً معصیت خدا
 را نمیکشند و آدم و اولاد او را نمیشناسند و هر عالمی از آن عوالم سیصد و سیزده
 مقابل آدم و اولاد او هستند)

مقصود از کوه قاف و اخبار آن بیان خواهد شد که سایه و ظل مخروطی
 زمین است که گاهی تشبیه بزرجد سبز میشود و هفت دریای بین زمین هم آن
 ماده سیاله و جوهریست (اتر) که فضاء شناوری سیارات از سیاره تامدار محیط
 را پر کرده چنانکه تحقیق خواهد شد پس بعد از این هفت دریا و سایه زمین
 نظامات و ادارات شمسی خواهد بود .

ایضاً (روایت مشهوره عن النبی صلی الله علیه وآله) قال (خلق الله العرش
 وللعرش سبعون الف ساق كل ساق كاستدارة السماء والارض)
 فرمود خداوند عرش را بر هفتاد هزار ساق و قائمه خلق کرد هر ساقی
 باندازه دایره آسمان و زمین است) (مجلسی) (تفسیر فخر الدین)
 ان العرش له ستمائة الف سراق و طول كل سراق و عرضه اذا
 قوبلت به السموات و الارضون و ما فیهما و ما بینهما فانها كلها تكون
 فیه شیئا یسیراً و قدراً صغیراً الخ)

فرمود خداوند عرش را خلق کرد و از برای عرش ششصد هزار سراق
 قرار داد که آسمان و زمین نسبت بان سراق خدای کوچک و مختصر است
 (شکل نمرة ۴) متعلق باین مقاله است) مقصود از عرش در لسان
 اخبار مجدد نظام کون است یعنی آن ماده و جوهری که تمام موجودات و شمس
 و سیارات آنها محیط است و مقصود از کرسی آن چیزی است که احاطه بیک
 اداره و عالم شمسی دارد و از همین معنی کرسی گاهی صد هزار حجاب و سراق
 و رکن و قائمه و ساق تعبیر میشود که مجدد نظام هر عالمی باندازه آسمانها و

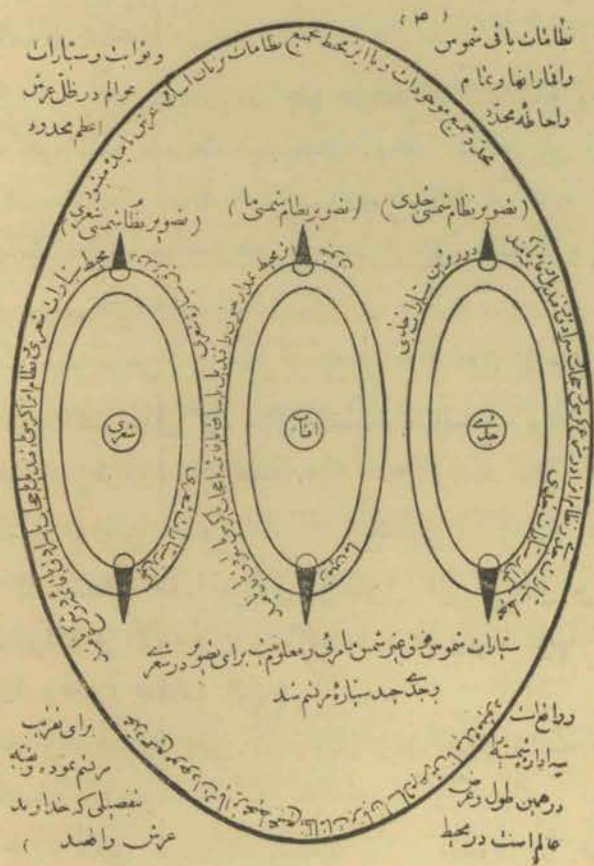
زمینهای این اداره شمسی است (انوار نعمانیه) (شرح صحیفه سجادیه) قال

روی عن الطاهرین یعنی النبی و اوصیائه المعصومین

(خدایتعالی خلقت فرمود صد هزار قنديل و معلق ساخت انها را در تحت عرش که آسمانها و زمینها حتی بهشت و جهنم تماماً در يك قنديل است و باقی قنديلها را غیر ایزد تعالی کسی واقف نیست .

مدارات بیضی هر عالمی که محدد آن مدارات آخرین سیارات آن عالم است مشابهت تامی باقنديل آویخته دارد که قنديل از نقطه تحت شروع میشود بسطح واحد که احاطه بتمام آن دارد تا فوق آن و از دو طرف سرد و زنجیر بقیه شکل بیضی را تشکیل میکنند تا بقطه فوق منتهی شود .

همچنین در وسط قنديل آتشی افروخته که تمام جهات ان را نورانی می کند چنانکه شمس در وسط هر عالمی بتمام جهات آن نور بخشی میکند چنانکه قنديل معلق در هوا است نظام شمسی هم بلا عمد و بدون تکیه بمحل بقدرت الهی قائم است پس آسمانها و زمینهای این نظام شمسی صورت يك قنديل را تشکیل نموده بلکه بهشت و جهنم نیز که بموجب اخبار متظافره مخلوق و موجودند در همین قنديل واقعد و بقیه از قنديل و کیفیات و مخلوقات و سیارات و بعد آنها را غیر خداوند کسی مطلع نیست که تمام آن قنديل در سایه عرش که محدد نظام کون و جوهر محیط بجمیع موجودات است معلقند و روشن و این معنی منطبق نمیشود مگر بنظام جدید که هر قنذیلی وسعت آسمانها و زمینها را داشته باشد و بواسطه دوری راه و فقدان روابط و وسائل اطلاع سیارات شمس ما که منتهی بعد آنها (۱۵۰۰) ملیون فرسخ و نزدیکتر آنها صد ملیون فرسخ کمتر مسافت دارد بر کیفیات آنها مطلع نیستیم چه جای آنکه بشموسیکه نزدیکترین آنها در سه سال نور آن بما میرسد که بیشتر از هفتاد هزار بلیون فرسخ خواهد بود مطلع باشیم .



(بحار) (اختصاص) از جمله مسائل ابن سلام یهودیکه از پیغمبر سؤال می کند (حضرت فرمود چهارده قندیل است معاق بین عرش و کرسی که طول هر قندیلی صد سال راه است) اگر چه میتوان این خبر را محمول بر عوالم شمسی دانست لکن ظاهر در ذوات الاذناب است که معاق در فضاء تحت عرش و عالم شمسی ما که بزبان شرع تعبیر بکرسی شده میباشد و چنانکه سابقاً گفتیم یا تمام مدارات سیارات تقاطع دارد و قطر بعضی از مدارات آنها صدسال یاصد هزار سال راه است که دنباله آنها در بعضی (۱۳۳) میلیون میل است و تحدید بچهارده شاید کنایه از ذوات الاذناب است که میتوان مرئی و مرصود شود یا بزرگترین آنها یا اندازه استعداد مخاطب است (بحار) عن ابن عباس عن النبی (ص) فیما وراء السماء الی ان قال و من وراء ذلك ظل العرش و فی ظل العرش سبعون الف امة ما یعلمون ان الله تعالی خلق آدم ولا ولد آدم ولا ابلیس ولا ولد ابلیس و هو قوله تعالی و یخلق ما لا تعلمون

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فوق آسمانها سایه عرش است یعنی بعد از این عالم شمسی عوالمی محاط بعرش است و در آن عوالم هفتاد هزار امت است که نمیدانند خداوند آدم و اولاد او و ابلیس و اولادش را خلق کرده بانه کنایه از آنکه از نژاد ما مردم نیستند و همین مخلوقات است که گاهی در اخبار ملک نامیده میشوند .

(بحار) (مشارقی الانوار) (ابی حمزة اثمالی) (عن الامام الرابع ۴ انه قال اتظن ان الله تعالی لم یخلق خلقا سواکم بلی و الله لقد خلق الف الف عالم و الف الف آدم و انت و الله فی آخر تلك العوالم)

(شرح صحیفه) (توصیه صدوق) جابر از حضرت رسول صوات الله علیه نقل میکند که فرمود (شاید احتمال میدهی که خداوند همین یکعالم را خلق کرده یا آنکه همین یک جنس بشر را خلقت نموده قسم بجلال الهی که هزار هزار عالم

و هزار هزار آدم خلق فرموده و شما در آخر آتعالم واقعید مقصود از تأخر شاید ربی باشد که اوصاف بیمیه و علل معصیت در ما موجود و باین سبب بد بخت ترین مخلوقات خواهیم بود . (کافی) (وافی) (بحار) بسند قوی از ابی حمزه گفت صادق ال محمد در شبی که در حضورش بودم پس از آنکه به آسمان نگاه کرد بمن فرمود این قبه پدر ما ادم است یعنی این کره بخاربه که محیط بزمین ماهست و خداوند سی و نه قبه دیگر خلق کرده یعنی کرات بخاربه که محیط بزمینها است چنانکه تحقیق خواهد شد که کره بخاربه یا جوهر سیاله مسمی به (اتر) در تمام فضاء ثوابت و سیارات و شمس و اراضی هست که از هوای مالطیف تر و محل شناوری ستارگان است و ایضاً فرمود در آنها مخلوقی که طرفه العین معصیت خدایتعالی را نمیکند

(احتجاج) (اختصاص) (بحار) (بصائر الدرجات) جعفر ابن محمد ۴۶ بمنجم یمانی میفرماید سیر میکند عالم مدینه (مراد خود حضرت است) در یکساعت از روز بقدر یکسال از سیر شمس تا اینکه میکندرد از دوازده هزار عالم مثل عالم شما که اهل ان نمیدانند خداوند آدم و ابلیس را خلق کرد الخ) این خبر علاوه بر آنکه اثبات تعدد عوالم و کثرت مخلوقات و تعدد مبانی و مبادی ارباب شعور را میکند بالملازمه اشاره بحرکت انتقالیه شمس نیز فرمود که مقصود از یکسال سیر شمس حرکت شمس است بحرکت انتقالی در فضاء مملو از (اتر) بامستخدمین خود که سیارات ان باشد هر یک دوره کاملی در مدار خود که اکمال ان دوره حرکت شمس و مستخدمین ان یکسال شمسی است چنانکه شمس فوق نیز همین حرکت را دارند بالجمله اخبار تعدد عوالم و مخلوق پیشمار است برای اثبات علم علماء آل محمد ص بر تمام کائنات همین مقیدار کافی است .

(سیارات و سموات و هوا و زمین وزن دارند)

قدماء از فلاسفه مطلقاً وزن را در سیارات و افلاک قائل نبودند . چون وزن را بموجب تحقیق ابن سینا مبدء ميل مستقيم میدانند و معلوم است که هیچ يك از اجرام علوی نه حامل نه محمول ميل مستقيم ندارند بلکه تماماً مستدیر الحركة و مبدء ميل مستدیرند چون وزن را عبارت از ميل بمرکز میدانند اگر مرکز بحسب اعتبار سفلی بود مثل اجزاء ارضیه آن جسم ثقیل است و اگر بحسب فرض و نظر علوی بود آن جسم خفیف است مثل اجزاء هوا و نار که بمیل مستقيم راه کره خود را که مرکز آنهاست میجویند پس این نقطه نظر تمام کره زمین و کره هوا و بقول قدماء تمام کره نار وزن نخواهند داشت چون ميل مستقيم بمرکز خودشان نسبت تمام کره فرض نمی شود و بغير خودشان بکره یا مرکز دیگری هم مایل نیستند اگر چه اجزاء آنها موزونند اما تمام کره غیر قابل وزن و خفت و ثقل است بقیاس اجرام علوی است این قاعده از مسلمات بلکه از اولیات قضایای سابقین است .

اما بعد از الف هجری متجددین از حکماء اروپا وزن را عبارة از جذب و انجذاب میدانند پس هر جسم کوچکتری مجذوب جسم بزرگتر از خود خواهد بود و تمام اجرام علوی و سفلی را مطیع و فرمان بردار ناموس جذب و سلطان کهریا میدانند مثلاً ابر اگر داخل جاذبه زمین نمیشود یقیناً مجذوب قمر واقع میشد لکن خود قمر چون کوچکتر از زمین است مجذوب زمین است و زمین مجذوب جسم بزرگتر از خود است بهمین قیاس هر جسم کوچکی مجذوب و مقهور جسم بزرگتر است مادامیکه جاذبه بزرگتری هر دو را بیک حال نگاه نداشته باشد و اجزاء ارضیه بزرگتر جاذب کوچکتر نیست چون مجذوب و مقهور کره زمینند و در مقابل سلطنت جذب زمین اظهار فعالیت به یکدیگر نمیتوانند کنند و هر دو بیک حال واقفند و بهمین جهت هر چه کوچکتر است جاذبه آن کمتر خواهد بود .

مثلاً جسمی که در زمین مقداری وزن دارد در کره قمر اگر برود چون جاذبه قمر کمتر است خیلی از آن مقدار کمتر وزن خواهد داشت و اگر در کره شمس آن جسم را بکشند خیلی بیشتر از زمین وزن خواهد داشت انسانی که در زمین از مقدار مسافتی می جهد در کره شمس چون بیشتر مجذوب است خیلی از آن کمتر خواهد جست و در کره قمر بمراتب از آن بیشتر پس باین معنی که هر جسم کوچکی مجذوب بزرگتر است در تمام عوالم و نظامات بلکه ممکنات وزن موجود است مثلاً وزن کره بخاریه زمین را حدائق النجوم (۱۱۵۰۲۲۲۰۱۱۶۰۲۰۱۰۸۷۳۰۰۸۹) رطل بریطانی معین میکند وزن ستون هوایی هر نقری که عمودی فوق و محاذی جسد بکنفر است (۲۱۳۰) یوط یا تقریباً (۸۳) خروار است (کتاب نجوم المشرقات) (۲۱۴۰۰) رطل معین میکند و این ثقل بواسطه تکافوء اجزاء هوا از اطراف با اتصال آن با هواییکه در جسم است مؤثر در انسان نیست مثل آنکه سنگینی آب محسوس مخلوقات آبی بلکه انسان نمیشود بلکه اگر در کوهه ای بلند برود که ثقل هوا بمقدار قابلی کمتر شود تعیش مشکل است سر دوران و قلب خفقان و بسا هست که از منافذ و مسامات خون جریان پیدا کند و حتماً باید انسان همیشه خواب و بیدار این بار را بکشد (مختصراً) چون در تمام اجسام قوه جذب حکومت دارد پس وزن درهمه موجود است . (شرع اسلام) که در جزیره العرب درین وحشی و جاهلترین طوائف عالم طلوع کرد و حکماء را عقیده چنان بود که ذکر شد مطابق استکشاف جدید مکرراً وزن را برای تمام اجسام معین فرمود (صحیفه محمد عالمی) (سید نعمه الله جزائری در شرح صحیفه سجادیه دعاء ماثور از ائمه علیهم السلام)

(سبحانک تعلم وزن السموات سبحانک تعلم وزن الارضین سبحانک تعلم وزن الشمس والقمر سبحانک تعلم وزن الظلمة والنور سبحانک

تعلم وزن الفیسی والهواء سبحانک تعلم وزن الريح کم هي مثقال ذرة) تقدیس میکند خداوند را بزبان تضرع که خداوند دانا است بوزن اسمانها وزمینها و شمس و قمر و دانا است بوزن سایه و هوا و دانا است بوزن هوا که چند ذره آن باد را تشکیل داده است .
از حدیث قدسی کشف مطالبی مطابق مکشوفات حالیه میشود .

اولاً معلوم میشود مقصود از زمین سیارات شمسند والا باید وزن سیاراترا هم فرموده باشد چنانکه گفته شد سیارات بموجب اخبار زمینهای هستند متحرک که در این خبر فرمود خداوند وزن شمس و قمر و زمینها را میداند و سیارات را مسکوت عنه گذاشت و ثانیاً معلوم میشود که علت اصلی باد تاثیر افتابست در ذرات و اجزاء صغار هوا که بانواسطه بتموج می آید که فرمود خداوند وزن ذرات را که باد از آنها پیدا میشود میداند و ثالثاً معلوم میشود که هوا و اجرام سفلی و علوی تمام قابل وزنند که نظر فعلی از ایراد روایت بود و رابعاً تمام کرات و زمین وزن دارند که مناط وزن جذب و انجذاب است نه میل مستقیم بمرکز و هم چنین معلوم میشود که مقصود از سموات کرات بخاریه سیاراتست که هر کرة بخاریه محیط سیاره اسمان ان ستاره است و الا بعقیده قدماست اگر فلک مقصود باشد وزن نخواهد داشت اثبات وزن از برای آسمان بالملازمه اثبات میکند که ارضین یعنی سیارات و سموات یعنی کرات بخاریه محیط به آنها وشواهد این معنی و تحقیق و تطبیق ان موقوف بمحال واسع و بیان مفصلی است
فَسئل الله ان یوفق بما یحب ویرضی (

(مصالح قوانین اسلام)

فرمایشات اساتید دین اسلام دو قسم است یا حکایات و قصص سابقین است و اخبار از معلوماتی که تحصیل آنها از غیر طریق اولیاء خدا غیر ممکن و افلا در کمال عبرت است .

یا احکام و قوانین تکلیفی مردم است قسم اول نظیر قصه فطرت ادم و خلقة اسمان و زمین در شروز و قضیه موسی و شعیب و فرعون و وقعه عیسی و مریم و بهود و خضر و الیاس حکایت هاییل و قایل و غیر اینها که عیناً مطابق و منطبق با اسفار و اناجیل عهد عتیق و جدید است و کمتر اختلافی دیده میشود چنانچه در اسفار کتاب مقدس مخصوصاً سفر پیدایش و اخبار اهل بیت طاهرین معلوم است اگر جزئی اختلافی پدیدار گردد یا خلل و اختلافی در روایت یکی از دو طرف و یا مخالفت در اداء مطلب شده بمجاز و استعاره یا مجمل یا متشابه با اتحاد مقصود و فایده این قسم از اخبار چه در اخبار اسلامی و چه در کتاب مقدس عیناً همان فوائدیست که بر تاریخ مرتب است از قبیل عبرت و تاثیر در نفس و تهذیب اخلاق و تعلیم از حکایات سابقین و عهد ماضی را مرآت حال استقبال دانستن و اقتداء به نیکان و اجتناب از سوء عاقبت اهل عصیان و غیر ذلک از فوائد است .

(اما اخبار از مغیبات) یا متعلق بزمان بعد و ظهور فساد بعد از پیغمبر و اختلاف مردم در دین و تطاول ملحدین و مشرکین و ظهور حق در ظلمت جهل و قلع ماده عناد از کلیه امصار و بلاد در این قسم اخبار هم کتاب مقدس با فرمایشات اولیاء اسلام مطابق و مصدق است

پیغمبر خاتم فرمود (سیفرق امتی بعدی ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجیه و الباقی فی النار)

و همچنین بامیر المؤمنین فرمود (انک قاتل القاسطین و المارقین و الناکثین) مسیح ۴ در باب ۲۴ انجیل متی میفرماید (انگاه شما را بمصیبت سپرده خواهد گشت و جمیع امتهما بجهت اسم من از شما نفرت کنند و در ان زمان بسیاری لغزش خورده بکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت کنند و بسا انبیاء کذب ظاهر شده بسیاری را کمراه کنند)
(و ایضاً) (در باب دهم انجیل متی بشاگردانش گوید) (اما از مردم

بر حذر باشید زیرا که شمارا بمجسها تسلیم خواهند کرد و در کنائس خود شمارا نازینانه خواهند زد و در حضور حکام و سلاطین شمارا بخاطر من خواهند برد تا برایشان و امتها شهادتی شود)

(و ایناً در همان باب دهم) و برادر برادر را و پدر فرزند را بموت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بروالدین خود برخواسته ایشانرا بقتل خواهند رسانید)
و همچنین اخبار مسیح از مصلوب شدنش و اخبار امیر المؤمنین (فطرب یده علی لحيته وقال ليخضبنيها بدمي اذ انبعث اشقيها) امام حسن عسکری ۴ فرمود (سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحكة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منكدرة) الی آخر

این قسم اخبار مفییات از طوایف اسلام و ملل مسیح و یهود عموماً نقل شده و هر طایفه برای رؤسای مذهب خود اثبات میکنند و عجالة تصدیق و تکذیب افراد آنها مقصود نیست و یا آنکه اخبار از مفییات یعنی مطالب علوی و سفلی است که عقل بشر بکلی عاجز از ادراک آن است بدون استاد و اسباب و تلاحق افکار و تبادل انظار در امتداد اعصار و اختلاف امصار و این قسم اخبار ابدأ در اسفار کتاب مقدس و کتب انبیاء سابقه موجود نیست و اهل مذهب آنان نیز نقل نکردند و بر رؤساء ملة خودشان نسبة نداده اند و مخصوص بمبادی عالیه اسلام است که شرح کیفیات آسمان و حرکات و سکون ستارگان و تمدد افلاک و اراضی بیان حال و مستقبل و ماضی علم فلاسفه و طبیعیات حرکات زمین و عده سیارات زیادتی عوالم و کثرت شمس را علناً و علی الرؤس فرمودند که برخی را سابقاً و بعضی را پس از این انشاء الله تحریر خواهیم نمود مختصر طب و مقیاس حساب اساس نحو و علم کتاب روش خطبه و سخن رانی و شرح مطالب جسمانی و روحانی را کاملاً فرمودند که در هر قرنیه عده از آن مطالب مکشوف و برخی از حکم و مصالح آنها معلوم میگردد خاصه در بین وحشی

ترین طوایف عالم گاهی بزبان فلسفی و هم وقتی بترتیب رومان و وقتی بحس و عیان باندازه استعداد مخاطب اثبات و تقریر فرمودند با آنکه پیغمبری امی بود در بین امت وحشی بعلاوه برخلاف نظریات علماء ممالک متمدنه و معلومات اهل ازمنه در کلیه علوم کلماتی فرمودند که پس از چندین سال تصدیق صحت آنها را تمام عالم من حیث لایبشر بنماید و این عمده دلیل صدق پیغمبر خاتم محمد ابن عبد الله (ص) است و هم دلیل بر خاتمیت است که تکمیل مراتب علم و مصالح قانون را باندازه نمود که ابدأ کسر و فتور و تقیصه و قصوری در آن نخواهد پدیدار شود و همچو قانون گذاری اعتقل و اکمل اولین و آخرین خواهد بود و چون پیغمبر یعنی عقل کامل که بتواند امور معاش و معاد مردم را منتظم کند خاتم الانبیاء یعنی اکمل از تمام عالم و اعقلیت و اکمیت محمد ابن عبد الله (ص) از تمام انبیاء سابق بهمین مقدمه که ذکر شد ثابت میشود که تمام اخبار تاریخی و اخلاقی که در اسفار کتب مقدس است محمد ابن عبد الله عیناً آنرا تصدیق و تکمیل نموده باضافه مطالب علمی و علوی و سفلی سری و علنی که یکجزء مختصر آنها معلوم شده و میشود

قسم دوم از دستور تقریرات مبادی اسلام احکام و تکلیفانست که مردم بایستی بمقاد آن معمول و اوامر و نواهی آنرا کاملاً مجری دارند و این سه نمره است (نمره اول) چیزهایی است که مقداری از مصالح آنها پس از مدتها که معلوم شده راجع بحفظ الصحه و معالجات جسمانی و ابقاء سلامت مردم است که مردم بدون توجه و التفات و فهم مقصود مجبور بعمل باشند تا آنکه نتیجه منظوره را ادراک کنند و از این قبیل احکام است امر و اصرار بخلال بعد از غذا و مسواک یعنی شستن دندان که راجع بحفظ الصحه دندان است **لولا اشق علی امتی لا مرتهم بالسواک** استحباب غسل جمعه و بسیاری از اغسال مستحبه و نجاست و وجوب شستن ولوغ کلب را **باخاک** که سابقاً ذکر شد و اجتناب از سگ بواسطه میکروبی که در

ذهان آنت اعم از میکروب سوزاکی که غالباً سگها سوزنک هستند که آن میکرب سوء اثر غریبی در چشم دارد اگر داخل در چشم شود و یا میکروبی که از لوازم سگ است که سوء اثر در کبد دارد و یا میکروبهای دیگر که در بدن آن حیوان موجود است و یا اجتناب از سایر نجاسات و بعضی از دستورهای مستحب یا مکروه که راجع بهمین مقصود است که انشاء الله بتدریج بیان خواهد شد (نمره دوم) تکلیفاتی است که برای هیئت جامعه انسانی لازم است یعنی قانون حقوق و قاعده حدود که انسان ناگزیر است از آن و الا ده نفر آدم که در یکجا جمع شوند چنانچه مجبور بنظامات و ترتیبات مخصوصه نباشند تمام اوقات خود را مصروف بتعدی و تخطی خواهند داشت مثل حال بهائم و سباع خواهند بود چنانچه مردار و عده از کلاب که یک سگ بمحض اینکه دیگری را رقیب خود دید از خوردن صرف نظر کرده مشغول جنگ و دفاع بادیگری خواهد بود و همچنین نانی بثالث و ثالث براب و رابع بخامس حال هیئت جامعه انسان بدون قانون مثل حیوان است و زندگی اجتماعی برای آنان غیر ممکن خواهد بود بلکه اسوء حالاً از حیوانات میشوند چون ادراک و مال اندیشی و حرص و حقد و عداوت و بغض در انسان بطور اکمل است .

و این قانون را حتماً باید پیغمبر وضع کند که مناسب حال مردم و اعصار و امصار و ام و طوائف باشد والا عقول بشر از ادراک مصالح و مفاسد قوانین عاجز است (ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا) و اکثریت آراء احاطه به مصالح و مفاسد خفیه قوانین نخواهد داشت چنانکه از مقایسه دستورات اسلام با دستورات و قواعدیکه با اکثریت استخراج کرده اند واضح میشود بعلاوه باید قبل از تحصیل اکثریت مدتها بی قانون باشند که پس از تحصیل درجه از علم و قابلیت با اکثریت وضع قانون کنند باز اجماع همه افراد ممکن نیست هر جماعتی بر خلاف دیگران با اکثریت قانونی وضع کنند که تنها صرفه شخصی را مقتضی باشد و منجر بطغیان و عناد و اختلال زیاد کردد چنانکه تمام امم هر پیغمبری

نظامات و سیاسیات از پیغمبر خود داشتند و مللیکه با اکثریت وضع قانون نموده اند لاعلاج قوانین صحیحه ایشان از ملین و رسل مأخوذ است مثل آنکه تمام قوانین صحیحه اروپائیان مأخوذ از اسلام است و هر چه را که مخالف قواعد تدین اسلامی و مجعول آراء ایشان است باطل و مضار آن یش از منافع است اگر چه بظاهر مسیح سیاسیات را چندان متعرض نشده لکن نه اینست که واگذار به عقول ناقصه مردم کرده باشد والا همان زمان اسباب هرج و مرج و تضییع نفوس و اعراض و اموال می گردید تا زمانیکه مردم بمشورت و اکثریت جعل قانون کنند چنانکه حالیه در اروپا قوانین مجعوله معمول در سیاسیات است که پس از دقت بیفرضانه فرق هر یک با اسلام واضح است (این التراب ورب الارباب) چون اجماع تمام ممالک مسیحی برای وضع قانون ممکن نیست و عمل با اکثریت اسباب تشتت و تفرق امور و اختلاف قوانین است و اگر چنانچه سیاست مسیح در تمام امت معمول بود ابدأ محظورات اختلاف و تشتت را نداشته که قانون هر جماعتی بحد دیگر وضع شود باینجه طغیان و فساد تمام وقت را مصروف اختراع آلات حرب داشته باشد و از وضع قانون بین الملل راحت بودند .

اما سیاسیات مسیح عینا سیاسیات موسی است که در نظامات آن ابدأ تغییر و تبدیلی نداد فقط شریعت موسی را تکمیل باخلاقیات نمود و ناگفته های موسی را گفت و گفته هارا تا کید بکرد (انجیل متی) (باب پنجم) (آیه ۱۷) گمان مبرید که آمده ام تا توریه یا صحف انبیارا باطل سازم نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم)

ایضاً (باب پنجم) (آیه ۲۱) شنیده اید که باولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود لیکن بشما میگویم هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد

آیاتی که دلالت دارد بر ابقاء سیاسیات موسی وعدم نسخ آن در انجیل

بسیار است (انجیل متی) (باب پنجم) (آیه ۱۸) زیرا هر اینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه با نقطه از توریه هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود گاهی تکلیف سیاست را از توریه نقل میکند و تکمیل و تمیم آنرا بمراتب اخلاقی مینماید و ذکر مرتبه اخلاقی پس از تکلیف سیاسی ناسخ آن نخواهد بود چنانکه اگر حاکمی بورنه مقتول کوید گفته اند باید قاتل را کشت یا گناه کار را مجازات کرد و تو این حقرا داری اما اگر عفو کنی بهتر است من رأیم بعفو است رای حاکم ارشادی و اخلاقی است نه نسخ و عدم حق و از این قبیل است (باب ۵) (آیه ۳۸) از انجیل متی)

شنیده اید که گفته اند چشمی بچشمی و دندانی بدندانی لیکن من بشما میگویم با شریب مقاومت مکنید بلکه هر که برخساره راست تو طپانچه زد دیگری را نیز بسوی او بگردان)

لکن در همین باب ۵ در آیه ۲۱ و ۲۲ تصدیق و جوب مجازاترا فرمود
امیر المؤمنین ۴ در حال مرض موتش بامام حسن ۴ فرمود اگر میخواهی قصاص کن از این ملجم اما من میگویم عفو کن (**الافاعفوا الا تحبون ان یعفر الله لکم**)

اگر کسی بگوید عیسی نظامنامه و دستور سیاست نداشت لازم میاید که آمدنش اسباب هرج و مرج و اختلال اعراض و نفوس گردد و حتماً ساحت عیسی مقدس از این احتمال است پس بموجب آیات انجیل که فرمود من آدم شریعت موسی را تکمیل هر چه را که نسخ نکرد بقانون موسی باید رفتار کرد و همانرا امضا کرد چنانکه محمد ابن عبدالله (ص) هر چه را که از شریعت ابراهیم و موسی و عیسی نسخ نکرده ممضی است و باید معمول شود که مقصود تکمیل آنهاست

نه ابطال آنها (**اتبع ملة ابراهيم حنيفا**) (انجیل یوحنا) (آیه اول)
الی آیه ۲۱) (اما عیسی بکوه زیتون رفت و بامدادان باز بهیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشستند ایشانرا تعلیم میداد که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنی گرفته شده بود پیش او آوردند و او را در میان بر پا داشتند بدو گفتند ای استاد این زن در عین عمل زنا گرفته شده و موسی در توریه بما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند اما توجه میگوئی و اینرا از روی امتحان گفتند تا ادعائی براو پیدا کنند اما عیسی سر بر زیر افکنده بانگشت خود بروی زمین مینوشت و چون در سوال کردن الحاح مینمودند راست شد بدیشان گفت هر که از شما گناه ندارد اول بدو سنک اندازد و باز سر بر زیر افکند و بر زمین مینوشت پس چون شنیدند از ضمیر خود ملزم شده از مشایخ شروع کرده تا به آخر يك يك بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند بان زن که در میان ایستاده بود پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسیرا ندید بدو گفت ای زن آن مدعیان تو کجا شدند آیا هیچکس بر توفتوی نداد گفت هیچکس ای آقا عیسی گفت من هم بر تو فتوی نمیدهم برو دیگر گناه مکن)

ظاهر این آیات امضاء مسیح است سیاست زنا کار را بسنگسار نمودن منتهی مثل آنکه در شرع اسلام کسبکه در مورد او اجراء حد شده و محدود واقع گردیده است نمیتواند مجری حدود واقع شود مدعیان از زن و شاگردان باین نظر بیرون رفتند و خود مسیح نیز بقانون (**الحدود تدرؤ بالشبهات**) نظر بطریق ظاهر چون زن اقرار بزنا نکرد و شهود نیز بواسطه خارج شدن که عیسی گفت هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنک اندازد تماماً رمی نکرده بیرون رفتند عملاً اقرار بمعصیت و فسق کردند و در شهود زنی عدالت شرط است پس بعلم عدم ثبوت زنا خود مسیح نیز آنرا سنگسار نکرده معفوداشت والا اگر عیسی تصدیق مجازات زانیه را بان طریق نمیفرمود باید شاگردان خود را

منع کند و از این قبیل است احکام اجتماعی حکایت حدود و جنایات قصاص حقوق مردم بر همدیگر دیات تجارت بیع اجاره صلح هبه خیارات قضاء شهادت قسم نکاح متعه طلاق صدق خمس زکوة صدقات مصارف خیریه اتفاق ضیافت و غیر ذلک از احکام تمدن و معیشت که باستی برخی از اینها را بالنسبه با احکام سایر ملل مقایسه کرد تا افضلیت و خاتمیت قانون نویس اسلام معین گردد .

در توریه است که در انجیل هم نسخ نشده (سفر خروج) (باب ۲۳)
 (اگر کسی گاو یا گوسفندی بدزدد و انرا بکشد یا بفروشد بعوض گاو ۵ گاو بعوض گوسفند چهار گوسفند بدهد) باعدالت و انصاف و تأدیب و مجازات این حکم نزدیکتر است با چنانچه محمد ابن عبدالله ۴ فرمود قیمت یا مثل آنچه را که دزدیده بدهد نه ۴ یا ۵ مقابل (ایضاً در همان سفر و باب) میفرماید (اگر دزدی در رخته کردن گرفته شود و او را بزنند بطوریکه بمیرد باز خواست خون برای او نباشد) (اگر کسی مرتعی یا تا کستانی را بچرانند از نیکوترین مرتع و از بهترین تا کستان خود عوض بدهد) و هم این حکم را که شاید نیکو ترین مراتع غرامت دهنده صدمرتبه بهتر از مرتعی است که چرانده با حکم اسلام که باید غرامت ضرر را بکشد باید موازنه کرد العیاذ بالله غرض عیب جوئی و تنقید احکام موسی و عیسی علیهما السلام نیست بلکه این دو پیغمبر بزرگرا محمد ابن عبدالله تقدیس نموده و مؤمن باینها است غرض اثبات اکمیت و اعلیبت و خاتمیت است ایضاً (سفر خروج باب ۲۲)

(اگر کسی بول یا سباب نزد همسایه خود امانت گذارد و از خانه آن شخص دزدیده شود هرگاه دزد پیدا شود دوچندان رد نماید) هر که با حیوانی مقاربت کند هر آنکه کشته شود حد این دو قضیه را نیز با حدود اسلامی باید مقایسه نمود .
 شرع اسلام در ارث بسر را دو مقابل دختر سهم معین فرمود و این از روی قانون طبیعی است که خداوند مقرر داشته در زمان خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب

دو نفر زن در يك بسر و دختر مرافعه داشتند که هر یکی بسر را دعوی داشت که از من است و دختر را رد میکرد بالاخره محاکمه بمحضر علی ابن ابیطالب ۴ انجامید آنحضرت فرمودند يك طرف مخصوص معینی را از شیر یکی از آن دو زن پر کردند و کشیدند و همان ظرف را از شیر دیگری پر کرده وزن آنرا هم معین کردند و شیر آنزنی که دو مقابل سنگین تر بود بسر را باو تسلیم فرمود و این کسری سهم زن را در ارث تدارک و جبران نموده که واجب الفقه مرد گشته و باز برای معاونت و شرکت در معاش مرد اطاعت امر شوهر را بر او واجب و ختم کرده و هم واجب الفقه بودن فلسفه دیگری را دارا است و آن مستوره بودن زنها است که هرگاه زنها اجازه آزادی تنکسبات و حرکات می داشتند مضمّن خیلی از مفاسد و هتک اعراض میگشت چنانکه در موضوع حجاب سر آن مشروحاً بیان خواهد شد

(نمره سیم) عبادات صرفه و یامر کب از دو سه نمره از قبیل نماز و روزه و حج و ذکر و فکر و دعا در این قسم نیز تمام انبیا شریکند چنانکه در شرع نصاری رهبانیت و انقطاع از مخلوق و دنیا و توجه بمبدأ الهی مایه دین است و در دین یهود قربانی ذبح و سوزاندن واجب بود (سفر خروج) (باب ۹) (آیه ۱۸) تمام قوچ را بر مذبح بسوزان زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است و عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند است) (ایضاً در همان سفر و باب آیه ۲۵)
 و آنها را از دست ایشان گرفته برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان تا برای خدا عطر خوشبو باشد زیرا که این قربانی آتشین خداوند است)

در موضوع ذبح و سوزاندن و موضوعات دیگر که تبعدی است و فقط راجع بتوجه و انقطاع است آیات توریه و انجیل و قرآن متواتر است و هم خاتمیت و تمامیت دین اسلام پس از معلوم شدن مقصود از این نمونه احکام و موازنه شرائع

در تحصیل آن مقصود معین خواهد شد انجماً خداوند در انسان دو جنبه قرار داده یکی جنبه جسمانی و یکی روحانی یعنی وجود انسانی بعضی اجزائی دارد از قبیل اعضا و عضلات ظاهر و باطن و یاز توابع جسم از قبیل حواس ظاهره و باطنه مثل حس مشترک و متخیله و واهمه و متصرفه و حافظه و باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و تکلیفات نظام و حفظ الصحة بسیاری متوجه و مفید بحال این جنبه است و یک جزء دیگری را انسان دارا است و آن قوه عاقله و باباصطلاح حکماء نفس ناطقه و یا بزبان شرع روح است و در اینکه همچو جزئی در انسان موجود است شبهه نیست بدلیل اینکه قوای باطنه تابعه جسم بدون آلیه و معاونه حواس ظاهره که باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه باشند مدرك نیستند و گاهی انسان ادراک کلیات و مجردات میکند که ابدأ حواس ظاهر دخیل در آنها نیستند و ادراک کننده یقیناً غیر جسم و جسمانیات است و گاهی قوای محسوسه و حواس ظاهره چیزی را کشف میکنند که انسان آن را تخطئه مینماید.

و آن تخطئه کننده حتماً باید حکومت داشته باشد حس باطن که تابع حس ظاهر است نمیتوان بر متبوع حکومت کند و خطاء حواس ظاهر را تشخیص دهد چنانکه از دور بزرگ را کوچک و نقطه را گاهی دایره و مربع را مستدیر مشاهده مینماید و گوش صدای منعکس در کوه را صوت معتمد بر فم می انگارد بالجمله خطاهای حس متعدد و زیاد است و تشخیص صواب و خطاء آنها حواس باطنه که تابع آنها است نمیتواند بدهد بلکه صواب و خطاء آنها قوه روحانی و مجرد که حاکمیت بر جسمانیات دارد باید بدهد ادراک حس وقتی تصدیق میشود که قوه عاقله با او مساعدت کند .

شاهد بر صدق مدعی اینست که انسان وقتی که پیر شود تمام قوای ظاهره و باطنه او کاسته گردد در مدركات عقليه و ادراكات کلیه او ابدأ فتوری پیدا

نخواهد شد باینکه قوای حسیات ظاهره و باطنه او در کمال ضعف رسیده باشد . بعلاوه مایه اختلاف انسان با حیوان نفس ناطقه است والا واهمه و حافظه و حس مشترک و متخیله و حواس ظاهره در حیوانات هم موجود است حیوان خانه خود را حافظ است و خطرا می فهمد و اسباب معیشت خود را فراهم میکند و دوست و دشمن را امتیاز میدهد خوف و شجاعت دارد هوش و فراست را دارا هست که تمام اینها فرع ادراکات جزئیه و جسمانیات است پس تفاوت در نفس ناطقه است و همچنین گاهی انسان ملذذ و خوشوقت میشود بانس و ادراک ساحت قدس الهی و ادراک مجردات باندازه که فارغ از جسم و جسمانیات است و معلوم است این التذاذ ابدأ مربوط بتوابع جسم از وهمیات و خیال نیست پس وجود نفس ناطقه در انسان مسلم و همان ترتیب که قوای جسمانی ملایمات و منافراتی دارد و هم چنین مقویات و مضعفاتی و لذت و الم ادراک میکند همین شکل نفس ناطقه را بعضی اعمال تقویت میکند و بعضی تضعیف از بعضی التذاذ میرسد و از بعضی متالم میشود تقویت نفس ناطقه با دراک مجردات و التذاذ آن در انس و تقرب با عوالم

ملکوتست (هبطت الیک من المحل الارفع و رقاء ذات (لابن سینا) تعزرو تمنع) و فوق تمام عوالم ملکوت و بهترین ادراکات نفس ناطقه ادراک جمال حقیقی و انس و قرب بان مبدء عالی است و این التذاذ را تا انسان ادراک نکند از روی قطع نخواهد تصدیق کرد پس هر بیغمبری برای حفظ الصحة و تقویت و التذاذ روح دستورات معینی فرمود که وسیله تقرب و شباهت و انس بامبادی عالیه گردد و ان نیست مکر ذکر و خضوع و از برای ذکر و خضوع وسائل و اعمالی در هر شرعی مقرر است .

(مثلاً در توریه زیارت تابوت) (و در انجیل رهبانیت) (و در اسلام حج) و بعضی از این اعمال علاوه بر فوائد ذکر و خضوع و انس مصلح جسمانی و اجتماعی را نیز دارا است مثل نماز جماعت در مسجد جمعه که هم موجب

ذکر و هم عمل عضلات است که حرکات اعضاء سبب تقویت جسم است و هم اسباب تألیف قلوب و زوال ملالتها و اسباب شکوه اسلام و اتحاد کلمه است منع مسکرات بعلت اینستکه منافی و مضعف عقل علاوه مضر بجسم و اسباب فلج و قطع نسل و جنون و سکنه و غشوه در اعقاب است امتیاز این قسم از تکلیفات اسلام با سایر مال موقوف بمقالاتی است که باید انتظار داشت .

(ترتیب آسمان و زمین وعده آنها)

در آیات و اخبار مکرره آسمان را هفت و زمین را هفت خبر داده اند . بنا بر مبنای قدماء لاعلاج بود که هفت آسمان تعبیر بافلاک سبعة و عرش و کرسی تاویل بفلک اطلس و فلک البروج شود .

یا چنانکه بنی نو بخت از قدماء امامیه قائل بودند آسمانها را فوق افلاک باید دانست لکن اخبار مکرره در موضوع تعدد اراضی و امثال آن از مطالبی که ابدأ با ترتیب قدیم مطابق نمیشود و نمیتوان با ترتیب و معلومات قدیمه منطبق نمود وارد است و علماء اسلام را تا کنون دوچار مشکلات نموده که بالأخره در اغلب اخبار تاویلات غیر مناسبه یا اعتراف بعجز فهم مینمودند و این نمونه اخبار در ترتیب آسمانها و زمینها بسیار است (نمره ۱) اخباریستکه دلالت دارد بر اینکه آسمان از بخار خلق شده منجمه از آن اخبار (بحار) (انوار عمانية) (عیون)

(علل) (خصال) (تفسیر البرهان) (نور الثقلین) (تفسیر صافی) (مسنداً عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الشامی سئله عن اول ما خلق الله (فقال ۴ النور) (فقال فمم خلق السموات) (قال ۴ من بخار الماء)

سؤال میشود از علی ابن ایطال ۴ از اول چیزیکه خداوند خلقت فرمود میفرماید نور پس از آن راوی عرض میکند پس آسمانها از چه چیز خلق

شده اند فرمود از بخار آب (بحار) (درالمشور) عن ابن عباس صاحب النبی)
(ان الله اجری النار علی البحر فبخر البحر فصعد فی الهواء فجعل السموات منه)

باین مضمون ده خبر دیده شد که دلالت دارد بر خلقت آسمان از بخار بعضی اخبار هم بلفظ دخان فرموده که دخان ماء بخار آنست بقرینه که در بعضی اخبار بخار فرموده و بقرینه دود نداشتن آب و بقرینه اینکه فرمود بواسطه نمودن آب دخان متولد شد منتهی اختلاف در تعبیر است بواسطه مشابهه حسیه که دود با بخار دارد (ابی البقاء در کلیاتش میگوید هر دودیکه از آب گرم ساطع شود بخار است) باین مضمون دوازده خبر از معصومین و پیشوایان بسند معتبر و کتب معتبره امامیه مشهود است و حتماً بیش از اینستکه بنده قاصر از احصاء آن هتم

(تفسیر قمی) (عن نبینا الخاتم صلی الله علیه و آله فی خبر طویل الی ان قال) (فارسل الله الريح علی الماء فارتفع منه دخان و علی فوق الزبد فخلق من دخانه السموات السبع و خلق من زبده الارضین السبع)

(فبسط الارض علی الماء) پیغمبر در خبر طولانی میفرماید خداوند باد را فرستاد به آب پس بواسطه نمودن آب دخان یعنی بخاری از آب متضاعد شد و از کف وزبد دریا بالارفت پس خداوند از آن بخار آسمانها را خلق کرد و از کف آب زمینها را و معلوم است این اخبار منطبق نمیشود مگر بترتیب جدید که انشاء الله تفریر و تحریر خواهد شد

(نمره ۲) اخباریستکه میفرماید آسمانها از دریا یا از آب بسته منجمد شده یا از موج مکفوف که سیلان ندارد خلقت شده و باین مضمون نیز هفت روایت معلوم است منجمه (بحار) فی مسائل ابن سلام اليهودی انه سئل النبی الخاتم صلی الله علیه و آله عن سماء الدنيا مم خلقت قال ص (من موج مکفوف) قال ما الموج المكفوف قال یابن سلام (ماء قائم لا اضطراب له و كان فی الاصل

دخاناً) (قال صدقت یا محمد) سؤال میشود از نبی خاتم که خداوند آسمان دنیارا از چه چیز خلق فرموده حضرت فرمود از موج مکفوف سائل توضیح میخواهد از موج مکفوف حضرت فرمود آب ایستاده ورا کد که تمویج در او نیست و دخان بوده است)

معلوم است موج صامت ورا کد که آب خشک یا ذرات کوچک و متعاضد شده از آب است همان بخار فوق هواء است که مراد از آسمان هر زمین است و این اخبار که دلالت دارد باینکه آسمان از دریا خلق شده یعنی اصل آن از دریا است یا از آب منجمد شده که ایضاً اصل بخار است یا موج مکفوف که تفسیرش ناظر بترتیب جدید است.

(نمره ۳) آیات ویناتی است که دلالت دارد براینکه آسمان معدن باران است و باران از آسمان نازل میشود (سوره قمر) (ایه ۱۱) **ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر** (سوره فرقان) (ایه ۲۷) **و یوم تشق السماء بالغمام وتنزل الملائكة تنزیلاً** (سوره مؤمنون) (ایه ۱۸) **(و انزلنا من السماء ماء)** (در روایت است که باران از آسمان نازل میشود و ابر او را غریبال میکند)

(بحار) (عل) (یهودی از امیر المؤمنین سؤال میکند آسمان را چرا آسمان نامیدند فرمودند بجهت آنکه وسم ماء است یعنی معدن آبست) ظواهریات و اخبار باز که باران از آسمان نازل میشود بسیار است (سوره فرقان) (ایه ۵۰) **(وانزلنا من السماء ماء طهوراً)**

و بنا بقول قدماء اگر آسمان عبارت از آن افلاک بظلمیوسیه باشد افلاک منزله و مقدسند از اینگونه حوادث و حتماً مجرای کون و فساد نخواهند بود چنانکه سکون و قطع و خرق را تحمل نمیکنند بلکه از الوان منزهند و از بخار و دخان نیستند بعلاوه وجود افلاک مقدم بر وجود زمین و آبست نه از بخار و متفرعات آب افلاک علوی با آن

حیثیات تجرد و تقدس بقول فلاسفه قدیم نمیتوان از متفرعات و از اجزاء کثیفه کون و فساد تولید شود)

(نمره ۴) آیات و اخباری که دلالت دارد بر تقدیم خلقت زمین از آسمان اگر چه این مقصود از اخبار سابق هم مستفاد میشود و اخبار مکرر وارد است برای شاهد مقال کفایت میکند کریمه (سوره بقره) (ایه ۲۷) **(هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسویهن)** خداوند خلقت فرمود زمین را و هر چه در او هست پس آسمان را بنا ساخت (سوره فصلت) (ایه ۸) **(قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض الی قوله**

تعالی) (ثم استوی الی السماء و هی دخان) متفرع نمودن خلقت آسمان را بر خلقت زمین بلفظ تم دلالت دارد که خداوند زمین را خلق کرد انوقت آسمان را ایجاد نمود این آیات بامسلك قدماء که افلاک را طبعاً و شاناً و زماناً و مکاناً و وجوداً و ذاتاً مقدم میدانند منافاتی بین و ظاهر دارد که تطبیق بانها نخواهد شد بلکه شاهد کشفیات جدیده خواهد بود (نمره ۵) شواهدی که از ثمه اسلام وارد است که رنگ کبودی رنگ دریا نیست بین آسمان و زمین و گاهی برنگ آسمان اطلاق میشود که مقصود از سماء جهت علواست در صورتیکه بمذاق قدماء فلکیات از الوان منزهند و ابداً دریائی بین آسمان و زمین نمیدانند غیر کره هوا و نار)

(انوار نعمانیه) **ان الله سبحانه خلق بحر آیین السماء و الارض و امسکه بقدرته و هذه الخضره التي نراها هي خضره ذلك البحر)**

این روایت صریحست در اینکه آسمان یعنی کره بخاریه زمین که فوق اتمسفر است و عمق اتمسفر بامقداری از کره بخاریه که غاطه تمام پیدا نکرده و نور در آن منکسر میشود تقریباً (۱۵) فرسخست و این رنگ در هوا اتمسفر است چنانکه فلازمیون فلکی فرانسوی میکوبند این سبزی که بنظر میاید در هوا رنگ اتمسفر است چنانکه اگر آب را کد متراکم صاف و بیغش باشد برنگ سبزی و کبودی نمایان میشود

(نمره ۶) اخباریکه دلالت دارد بر اینکه آسمان وزمین وزن دارند بنا برطبقه فلاسفه قدیم درست نماید چنانکه سابقاً تحریر شد .

(نمره ۷) روایاتیکه طریقه فلاسفه قدیمه را منع فرموده وبخلاف عقیده آنها خرق والتیام وشق القمر ورد شمس ثابت میکند راوی بحضرت صادق عرض میکند فلاسفه میگویند اگر فلک تغییر کند فاسد میشود حضرت فرمود این قول زنادقه است وغلط حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه میفرماید (کیف علقت فی الهوا سمواتک) چگونه خداوند در هوا اسمانرا معلق داشت .

(نمره ۸) آیات وشواهدیکه دلالت دارد بتعدد اراضی درحالتیکه قدماء حتی اشخاصیکه قائل بحرکت زمین بودند زمین را یکی فرض کردند بلکه استدلال بمحال بودن تعدد بینمودند مگر ابن سینا که از حکماء فرس است قول بتعدد اراضی را در شفا نقل میکند (نظامی میگوید) شنیدستم که هر کواکب جهانست جدا گانه زمین وآسمانست (سوره طلاق) (آیه ۱۲) (الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن) تمام مفسرین بقول واحد نوشته اند که مقصود اینست که عدد زمین ها هفت است سعود ابن محمد که یکی از مفسرین میباشد نوشته که عدد زمین ها هفت است بعضی فوق بعضی و بین آنها مسافت بعیده است .

در کتب ادعیه متواتر است (اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم) ونمیتوان از اراضی هفتگانه طبقات الارض ویا اقالیم سعه که سابقاً تقسیم شده بود اراده کرد زیرا که ظاهر از اراضی هفتگانه بقرینه سموات هفتگانه انفصال آنها است از یکدیگر با اینکه این تقسیم اقالیم تقسیم فرضی و اعتباریست و الا ممکن است اعتباراً بیش از این تقسیم کرد چنانکه (رکسیولوس) بیست اقلیم جنوبی و ۲۰ اقلیم شمالی در حدائق النجوم معین نموده .

(بحار) (خرائج راوندی) (تفسیر قمی) (در توصیف معراج)

(وکشط لی عن السموات السبع والارضین السبع حتی رایت سكانها و عمارها وموضع کل ملک منها) پیغمبر فرمود کشف شد از برای من هفت آسمان و هفت زمین که ساکنین آنها و هر چه در آنهاست دیدم) بودن ساکنین در اراضی و عمارت دلیل است که طبقات الارض مراد نیست (نهج البلاغه) (علی ابن ابیطالب ۴ فرمود)

الحمد لله الذی لایواری عنه سماء سماء ولا ارض ارضاً

وهمچنین اخبار مکرره که در بیان کوه قاف وارد است تعدد اراضی را ثابت میکند که در مقاله کوه قاف نوشته خواهد شد خلاصه آنکه از اخبار سابقه ولاحقه مبین میشود که مراد از زمینها سیارات است که یکی از آنها زمین ما است (عطارد) (زهرة) (مریخ) (مشتري) (زحل) (ارانوس) و هر يك از اینها دارای بحار وتلال وجبل ومخلوق است وبواسطه حرارت شمس در آب ورطوبات هریک کره بخاریه در دور خود تشکیل میدهند که آنها عبارت از آسمانهای هفتگانه است چنانکه فرمود (در کامل الزیاره) حضرت صادق ۴ که هیچ شبی نیست مگر اینکه اخبار هر زمینی نزد ما آورده میشود و نیست زمینی از شش زمین ما تا زمین هفتم که ما اطلاع از آنها داریم) چون این خبر دلالت بر بودن مخلوق در هر يك از آن اراضی میکند معلوم است که نمی شود از تعدد اراضی طبقات الارض اراده کرد .

وشبهه نیست در وجود کرات بخاریه از برای سیارات چنانکه متجددین دعوی رؤیت ان کرات را کرده اند لکن در فلکان ونبتون بواسطه قریب زبانی فلکان که اشعه شمس نمیکذارد تولید رطوبت وآب شود تا بخاری از آن متصاعد شده کره بخاریه تشکیل گردد ونبتون بواسطه کثرت بعد آن از شمس که متجددین حرارت شمس را دران (۹۰۰) مرتبه کمتر از زمین ما تقدیر کرده اند گمان نمیرود کره بخاریه تشکیل بشود .

پس هفت آسمان در نظام شمسی ما خواهد بود اما اینکه اراضی بهفت تعبیر شده نه مقصود حصر و اختصاص است بلکه لفظ سبعة تعبیرست برای نوع مردم چون فلکان و بتون بواسطه شدت قرب و بعد آنها از شمس بچشم غیر مسلح مرئی نمیشوند باین حال از برای خواص فرمودند چنانکه در اخبار فلکان و بتون مزبور گردید (ان فی خلف المغرب ارضا بیضاء الخ) (قاع بین یدی العرش فیه انهار تطرد)

بلکه اخبار از اراضی نظامات دیگر هم داده شده چنانکه در اخبار تعدد شمس و عوالم مبین شد بعلاوه روایت جیل قاف (بحار) (جامع الاخبار) در خبر مفصلی که توضیح داده خواهد شد خاتم الانبیاء میفرماید (بعد از قاف هفتاد زمین طلا و هفتاد زمین نقره و هفتاد زمین از مسک و هفتاد زمین دیگر که تمام سکنه آنها ملائکه هستند و این نمونه اخبار راجع بخواص است (بحار) (الدر المنثور) (عن ابن عباس)

قال دخل علینا رسول الله ونحن حلق حلق فقال لنا فیما انتم تفکرون فقلنا نتفکر فی الشمس الی ان قال (ص) ان من وراء قاف سبع بحار کل بحر خمسمائة عام ومن وراء ذلك سبع ارضین یضیی نورها لاهلها و من وراء ذلك سبعین الف امة)

رئیس دبستان علوم علوی فرمود که پس از کوه قاف که غرض از کوه قاف سایه مخروطی زمینست هفت دریا است هر دریائی (۵۰۰) سال عمق است و پس از آن هفت زمین است که اضائه نور باهش میکند و پس از آن (۷۰۰۰۰) امت)

این روایت دارای نظامات فوق نظام شمسی ما و بودن مخلوق در آنها است چنانکه مسلم اروپائیانست بعلاوه اثبات میکند دریاها بعد از سایه زمین چنانکه مبنی و مسلم متاخرین است که تمام سیارات شناوری میکنند در فضاء مملو از جوهر سیاله که خیلی لطیفتر از هوا است و آنرا (اتر) مینامند و ۵۰۰ سال عمق

است کتابه از این است اگر کسی بردایه سوار شود که ساعتی بکفرسخ سیر کند (۵۰۰ سال طول خواهد کشید و همچنین اخبار مکرره که در موضوع بخارین آسمانها وارد شده بعلاوه اخباریکه مبیافت بین آسمانها یعنی کرات بخاریه را تحدید میکند و اخباریکه قطر هر آسمانرا معین میکند که قطر کرات بخاریه باشد .

زیرا بمسلك قدهاء بین آسمانها فرجه نیست و هم چنین دریائی بین آسمان و زمین فرض نمیکند چون حرارت و اشعه شمس از زمین منعکس میشود تا آنکه حرارت و اشعه آن تمام شده حرارت آن متلاشی گردد و متنها تلاشی و اضمحلال حرارت شمس را متاخرین (۱۷) فرسخ و یک میل سنجیده اند که نزدیک اضمحلال آن حرارت بخار زمین منجمد شده تشکیل برقی و رعدی میشود که اول کره بخاریه است و نامقداری از آن که هوا جزئی لطافتی دارد اشعه شمس منعکس میشود و از آن به بعد نامتبی کره بخاریه معلوم نیست لکن حدائق النجوم ادله نقل میکنند که قطر کره بخاریه زمین صد میل است تا متصل به اتر شود و از معدن برق و رعد که باصطلاح قدهاء کره زهریر است تا هفت فلک فلاسفه عهد عتیق فقط کره ناری قائل بودند و ابدأ اسم و رسمی از دریا نیست لکن بمذاق متاخرین انجوهر لطیف که تمام فضا را پر کرده و مدار تمام سیارات واقعست مراد از دریای بین آسمانها است بواسطه مشابهتی تامه که بین آب دریا و انجوهر است بجهت شفاف بودن و لطافت و کثرت تموج که دائماً در جریان است (نیوتون) و (دومر) دانمارکی میگویند فضا مملو است از ماده سیاله شفافه نورانی متحرکه که در هر ثانیه چند هزار میل طی میکند .

در خاتمه مقال واضح بوده باشد که گاهی فقط سماء اطلاق بر نفس جو عالی و فضاء خالی میشود مثل (وجعل فی السماء بروجاً) و گاهی بکرات سیاره که اراضی است نظر بعلمو آنها اطلاق میشود چنانچه فرمود (ان فی السماء آدم کادمکم و نوح کنوحکم)

ولی غالباً استعمال میشود درجسم کروی عظیم که احاطه بزمین داشته باشد و ان نیست مگر همان کرات بخاربه شاهد واضح این معنی خبریستکه در (بحار) (ونور الثقلین) (وتفسیر الصافی) و (انوار نعمانی) و (تفسیر البرهان) و (تفسیر قمی) و (تفسیر عیاشی نقل شد) (ان الحسین ابن خالد سئل الرضا علی ابن موسی ۴ عن ترتیب السموات والارضین وقال له وکیف جعلت فداک قال فبسط الرضا کفه الیسری ثم وضع الیمنی علیه فقال هذه الارض الدلیا والسماء الدلیا علیها قبة والارض الثانية فوق سماء الدلیا والسماء الثانية فوقها قبة والارض الثالثة فوق سماء الثانية والسماء الثالثة فوقها قبة والارض الرابعة فوق سماء الثالثة والسماء الرابعة فوقها قبة والارض الخامسة فوق سماء الرابعة والسماء الخامسة فوقها قبة والارض السادسة فوق سماء الخامسة والسماء السادسة فوقها قبة والارض السابعة فوق سماء السادسة والسماء السابعة فوقها قبة.)

الی ان قال حسین ابن خالد فما تحتنا الارض واحدة فقال ۴ ماتحتنا الارض واحدة وان الست من فوقنا)

حسین ابن خالد از امام هشتم امامیه سئوال میکند از ترتیب آسمانها، زمینها حضرت دست چپ را باز میکند و کت دست راست را روی کف دست چپ میگذارد و میفرماید .

زمین ما در تحت آسمان اول واقع است و آسمان ما مثل قبة روی اوست زمین دوم فوق آسمان اول است و آسمان دوم مثل قبة فوق آن و زمین سیم فوق آسمان دویم و آسمان سیم فوق آن قبة است و زمین چهارم فوق آسمان سیم واقعت و آسمانش فوق او قبة است و زمین پنجم فوق آسمان چهارم و آسمان آن فوق او و زمین ششم فوق آسمان پنجم است و قبة او در فوق و زمین هفتم فوق آسمان ششم واقع است و آسمان آن مانند قبة در فوق .

(و عرش الهی که مراد محدد نظام کون و محیط بجمیع موجوداتست چنانکه مراد از کرسی محدد نظام شمسی ما و محیط اداره شمسیه است فوق آسمانها و زمینها است تا اینکه حسین ابن خالد عرض میکند پس در پائین وزیر بای ما یک زمین بیشتر حضرت فرمود بلی یک زمین در تحت وزیر است و بقیه در فوق)

از آنجائیکه در کره فوق و تحتی متصور نیست این فوقیت و تحتیت که در روایت است مطابق ملحوظات باصره و احساس حس است نه نزدیکتر بودن به شمس والا عطارد و زهره و آسمان آنها نزدیکتر بشمسند و شواهد دیگر مذکور است آتاری است که از ائمه اسلام مسافت بین هر آسمانی با آسمان دیگر (۵۰۰) سال وین هر زمینی و زمین دیگر بهمین مقدار یعنی پانصد سال بلکه اخباریکه غلط و قطر آسمانها و زمینها را معین میکند که پس از آنکه هر ساعتی از سیر را کنایه از یکفرسخ بکیریم تقریباً مطابق با تحدیدات متأخرین خواهد بود شواهد و بیانات از اخبار و آیات مطابق مکشوفات جدیده بمبار که ذکریش از این اسباب ملال خواطر و کسالت ناظرین خواهد بود به بین تفاوت ره از کجا است تا یکجا محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و اوصیاء او در مقابل حملات فلاسفه و اشکالات ملاحظه و معتقدات تمام عالم از جاهل در بین امت وحشی مطالبی فرمودند که پس از (۱۳۳۰) صدق آنها مکشوف در آن زمان با کمال جرأت و اطمینان برخلاف تمام علما و متمدنین عصر جدیدت کرده علوم خود را انتشار داد باچه نظر و انصافی سزاوار است که در صورتیکه مع لوم است ابدأ آلت کار و اسباب فهم این نمونه مطالب از طرق ظاهره نداشتند کشف این غوامض را بغیر علم الهی حمل کرد که اگر خدعه با تحصیل یا از طرق مجمله میبود بایستی مطابق فیلسوفان زمان بگویند .

چنانکه در دستاویز که از کتب مقدسه و آسمانی زردشتیها عجلالتا محسوب میشود

چون دروغ و افترا است و متعلق به بیخ پیغمبری نیست بلکه (اذر کیوان) زردشتی برای اکبر شاه هندی وضع نمود و قتیکه اکبر شاه هندی نماینده از کلیه مذاهب خواست که قبول مذهب حق بنماید و نسبتش را به پیغمبر های موهوم داد و این کتابرا سند حقانیت خود قرار داد و در آن کتاب بزبان بی طرفی قدح و جرح موسی ۴ و عیسی ۴ و محمد ص را نیز نموده که بالملازمه مذهب زردشت را اثبات کند مطابق قدماء فلاسفه و حرفهای یونانیها مکرر نوشته غافل از آنکه بزودی خلاف آنها وعین فرمایشات اساتید اسلام مکشوف میشود. چنانکه در نامه اول (نامه شت مهاباد) پس از آنکه عقول عشره ثابت می کند که هر يك خالق دیگر است شرح افلاك را مطابق سالفین متها بزبان فارسی صرف می نویسد.

(بنام یزدان) (سراسر سپهر ان کویبی و ویژه و پاکنده و مرده نمی شوند و سبک دگران و سرد و گرم و تر و خشک نیستند و بالیدن و پژمردن و کام و خشم ندارند پذیره گرفتن بیکر و گذاشتن نگار و باره شدن و فراهم آمدن نیند دریده و دوخته و گسته و پیوسته و جدا و پیوندیده و شکافته و بهم آی نمیگردند همیشه گردنده اند بیچرخ و گردش ایشان خود خواسته و اهنگیده خود است چه زنده و چه دریا بنده خردیها اند (حرکت با اراده و دوام حرکت و پرتک بودن و تغییر پذیرفتن و صاحب ادراك بودن و نمردن ابدی و جسم نبودن و باره نشدن و دوخته و دریده نشدن و سایر صفات که در موهومات و خیال یونانیها و فلاسفه قدیم گذشته از برای افلاك ثابت میکنند و اثبات کلمات قدماء که خلاف آنها را متأخرین واضح کرده اند در تمام نامه های دستاویز مملو است.

(والحمد لله الذی اظهر الحق و بین الباطل و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

(طلاق جائز) (حجاب در موقع خوف فتنه لازم است) بزرگترین نظامی که در عالم لازم است حفظ انساب و محدود بودن امور و قاعیه که این قضیه جلی حیوانات و هر يك برای خود جفتی اتخاذ کرده برقیب خود غیرت میبرند.

اگر چنانچه مردها بالنسبه بزنها مطلق العنان باشند علاوه بر اختلاط انساب و اختلال میراث مستلزم مفاسد است که مردم با یکدیگر دائماً مشغول تدافع بوده منجر بانحلال زندگی و معیشت انسان میگشت و تمامت ادیان و کتب مقدسه آسمانی از عهد عتیق و جدید و قرآن مشحون به قبح زنی بلکه هر صاحب عقلی شهادت میدهد که نمیشود مردها بالنسبه بزنها خودسر و مطلق العنان و الاراده باشند چنانکه در ترتیب و حفظ اموال قانونی لازم است که رعایت شود برای حفظ نظام در فروع آن قانون بیشتر اهمیت دارد و آن قانون عبارتست از نکاح به شرایط مقرر در هر دین و مذهبی پس رعایت انتظامات و قاع و قانون ازدواج به بداهة تمام ادیان از اهم تکالیف زندگیست و هر چیز که مخالف و مضر بعمل و اجراء این قانون حتمی الاجرا است قطعی الاجتناب خواهد بود و مسلم است راه مشتهیات نفسانی از برای هر ذی حسی باز و انسان قهراً دوست دار جمال است هر چند صاحب نفس مطمئنه باشد اگر چنانچه صاحب قوای شهوانیه زنی را با روی گشاده و بدنی چو نسیم ساده و ابروی کشیده باموی پریشان و زلف دلاویز و چشم خونریز دید طوق غیب آن یاقوتی لب یقیناً انسان را مفتون و مجنون خواهد ساخت یا اقلاً اگر مطبوع بود طرف میل و اشتها واقع میشود و مرحله اولیه اراده میل است که پس از حصول آن بدرجات عزم و جزم رسیده انسان را تحریک بعمل و انجام مقدمات مراد و مقصود مینماید بالاخره یا موفق به نتیجه وصال میشود آن محذور بزرگ که زنی و مذموم تمام عقلا است لازم و بعمل آمده علاوه بر آنکه در راه

تحصیل وصال بسا هست مفاسد دیگر را نیز مرتکب شده از قبیل خوردن شراب که قبلاً آن سابقاً تحریر شد یا اتلاف نفس محترم یا مال خود یا غیر و تضييع وقت و دروغ و بهتان و فحش و غیر اینها از قبایح یا اینکه موفق بوصول نمیشود آنوقت شاید خیلی از قبایح مذکوره را مرتکب شده و به نتیجه فائز نگشته با این حال زنای خیال و آرزوی جماع بازن اجنبیه حتمی است از برای هر ذی حسی و خیال زنا علاوه بر اینکه عقل صریح آنرا منع کرده و نصوص اسلامیہ بمنع آن بیحد و حصر است که فرمود (زنی العین النظر) و ایضاً (النظر سهم من سهام ابلیس)

از آیات مقدسه انجیل نیز مستفاد میشود (انجیل مرقس) (باب ۷) (آیه ۲۱) (زیرا که از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد و زنی و قتل و فسق) (ایضاً) در همین باب (آیه ۳۱) و طمع و خباث و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت) چون در این دو آیه تمام مذمت اخلاق باطنی و اعمال قلبیه شد از قبیل کفر و غرور و جهالت و شهوت پرستی و خیالات بد و مکر معلوم است که مراد از زنا هم زنای قلبی است اگر هم نباشد چشم بد و خیالات بد را ممنوع داشته و پس از آنکه ثابت شد بد بودن زنی خیال آن بد خواهد بود و نظر کردن بزن اجنبیه داخل چشم بد خواهد بود (انجیل متی) (باب ۱۵) (آیه ۱۸ و ۱۹)

(لکن آنچه از دهان برمیاید از دل صادر میگردد و این چیزها است که انسان را نجس میسازد زیرا که از دل برمیاید خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها)

ظاهر این فرمایشات بقرینه آیه اول معلوم میشود که مراد از زناها زنای قلبی است و باعزم بزنا و قتل و سایر قبایح که فرمودند و با اقلاً داخل خیالات بد است و از اینگونه آیات در کتب عهد عتیق و جدید که خیال بد و چشم بد و

زنای قلبی را مذمت و نهی کند بشمار است و این قضیه محسوس هر صاحب ادراک است که خیال بد و چشم بد و زنای خیالی و سایر مفاسد که در راه وصال محبوبه لازم است از نبودن حجاب و دیدن چشم است که جمال دل آرا بتوسط قوه باصره حتماً باید در نفس ناطقه مؤثر شود و بسا هست که منجر بعشق و افتتان و هلاک نفس گردد چنانکه یکی از حکما است میکوید عشق چیزی است که از چشم داخل میشود و از سر ذکر خارج می گردد بلی اصر چنانچه کسی مطمئن از ریه و خیال بد باشد نظر بصورت زن در قانون محمدی جایز است لکن با این احتمال قانون کلی را که غالباً مستلزم چشم بد و شنای بی اندازه است نمیتوان نقض نمود چون اغلیت و اکثریت در شیوع و ظهور مفاسد است خاصه در شهرها که اگر زنها باصورت زیبا و لباس دنیا و قامت رعنا بی حجاب در مقابل عامه بخرامند غالباً از چشم بد و خیال فاسد محفوظ نخواهند بود پس سزاوار است که زنها مستوره باشند برای احتمان ریه و فتنه چنانکه سیره مسلمانان درمضان فتنه و شهرها حجاب صورت است بخلاف دهات و ایلات که زنها مکشوفات الوجه و باصورت بازند که غالباً مظنه ریه در آنها نیست و شرع اسلامی نیز مطابق همین دستور داده (سوره نور) (آیه ۳۱) (ولایبیدن زینتهن الا ما ظهر منها) خداوند میفرماید زنها باید زینت خود را نمایان نکنند مگر زینت ظاهری (زینت ظاهری) که جایز است زنها آنرا کشف کنند در اخبار آل محمد ص تفسیر بصورت و کف دستها شده (قرب الاسناد) (مکاسب شیخ) عن الحمیری عن سعد ابن زیاد قال سمعت ابا جعفر و سئل عما تظهر المرثه زینتها قال (الوجه و الکفین) و ایضاً (قرب الاسناد) علی ابن جعفر عن اخیه موسی قال سأله عن الرجل ما یصلح له ان ینظر من المرثه التي لا تحل له قال (الوجه و الکفین) (مجمع البیان) (تفسیر علی ابن ابراهیم) (الزینة الظاهرة الثیاب و الکحل و الخاتم) (مکاسب شیخ)



روایت جابر که میگوید خدمت حضرت فاطمه ۴ رفتیم دیدم رنگ صورتش از گرسنگی زرد شده پس پیغمبر فاطمه را غذا داد و رنگ فاطمه بحالت اولیه سرخ شد

دلالت دارد که نظر بصورت و کفین معاف است و حجاب آنها لازم نیست خاصه نظر خربداری و بسند کردن زن برای ازدواج بلی غیر صورت و کفین از قبیل گردن و مو و ساعد حتما پوشیدن و ستر آنها لازم و نظر بر آنها اعم از ریه و غیر آن حرامست چون اکثر و اغلب نظر بانها مظنه فتنه و خیال زنا و ریه است و قانون و حکم تابع اکثریت است که قلع ماده فساد بشود چنانکه در (سوره نور) (آیه ۳۱) فرمود (ولیضربن بخمرهن علی حیویهن) (یعنی خمار و مقنعه را از سر باید بگردن وصل کنند) که دلالت دارد بر وجوب حجاب سر و مو و گردن و لازم نبودن حجاب صورت.

(کافی) صحیحیه حلبی از معصوم سؤال میشود دختر چه وقت باید از غیر محرم خودش در نماز سرش را پوشد حضرت فرمود پوشیدن سر بر دختر لازم نیست تا وقتیکه حائض شود) که این روایت دلالت دارد بر اینکه حجاب سر و مو واجب است و از وجه ساکت و مشعر بعدم و جوب است بلی نوعاً ولو اینکه بدون ریه باشد حکم بکراهت نظر بصورت در صورتیکه داعی لازمی نباشد شده از برای احتمال ریه بلکه شنیدن صدای زن مکروه است برای احتمال ریه و خیال بد چنانکه زنی خدمت خاتم الانبیاء آمد که مسئله سؤال کند فضل ابن عباس به آن زن نظر میکرد حضرت روی فضل را برگردانید و فرمود زن جوان با مرد جوان میترسم شیطان داخل خیال شما شود) یعنی منجر بر ریه و خیال بد گردد اولاً حضرت آن زن را امر بحجاب نکرد و ثانیاً ابن عباس را نهی صریح نکرد معلوم است در صورتیکه ریه مسلم نباشد با احتمال آن نظر مکروه است و حجاب وجه لازم

نیست (نکاح مکاسب شیخ) (کافی) (عن ابی عبدالله) امیر المؤمنین ۴ سلام بزنها میکرد و میل نداشت بزهای جوان سلام کند و میفرمود میترسم از صورت زن جوان که رد سلام بکنند التذاذ بیرم اجر سلام از میان برود)

پس در صورت احتمال تلذذ استماع بصوت مکروهست و تحقیق مراتب مسطوره کاملاً در نکاح مکاسب شیخ مرتضی انصاری قدس سره که از بزرگان علماء و فقهاء شیعیه است مزبور است پس اگر نظر ریه که اعم از خوف وقوع در حرام یا خوف فتنه یا خیالات بد از قبیل آرزوی جماع یا بوسه و سایر مقدمات باشد حتماً بنصوص اسلام و صریح آیات عهدین حرامست و با احتمال آن مکروه ولی اگر التذاذ ناشی از خیال بد و آرزوی جماع و هوس بوسه و غیر آن از مفاسد نباشد مثل نظر مجبئی که انسان با اولاد خوش صورت خود دارد بلکه التذاذ طبیعی است که قهراً از نظر بهر صنعت زیبایی ولو سنگ خوب و بنای نازنین است ظاهراً باز حرام نیست (کافی) (مکاسب شیخ) عن علی ابن سوبید قال قلت لابی الحسن انی مبتلی بالنظر الی المرءة الجمیلة فیعجبنی النظر الیها فقال ۴ (لابأس یا علی اذا عرف الله من نیتك الصدق وایاک والزنی الخ) علی ابن سوبید از معصوم سؤال میکند که من مبتلی بنظر بزنها هستم (گویا صاحب صنعت و کسبی بوده که مراد و معامله بازنهارا مجبور بوده) و تعجب میکنم از صورت زیبای آنها حضرت فرمود عیب ندارد اگر خدا صدق نیت از تو بداند ولی پرهیز از زنای خیالی و هوس بد)

خلاصه حجاب در موارد مظنه ریه مطلقاً واجب است و در موارد اطمینان از این احتمال حجاب سر و گردن و مو واجب و حجاب صورت و کفین لازم نیست مطابق سیره اسلامی که ذکر شد بلی در شریعت اسلامی زنهارا آزادی و خود سری نداده چنانکه معمول اروپائیان است چون آزادی و عبور و مرور زن داشتن اطلاعات از فحشاء و عشق و تغزل و دیدن فواحش و مفاسد حتماً

زن را داخل عملیات بد و گمراه خواهد نمود در زنهائیکه ملکات اسلام در آنها غالب و راسخ نشده باشد امیرالمؤمنین ۴ فرمود باهل عراق که شنیدم زهای شما بامردها در راه صدمه میزنند و دفاع میکنند (یعنی برمیخورند بمردها) آیا حیا نمی‌کنید؟

ایضاً مسلم است بین فقهاء که نماز زن در خانه اش ثواب مسجد را دارد برای اینکه ممنوع از خروج خانه باشند و همچنین مکرراً نهی فرمود که زنها را نکذارید در عروسها و بازارها در معاشر عامه بروند حتی اینکه فرمودند (علموهن - سورة النور ولا تعلموهن* سورة يوسف فان فيه الفتن) زنها سورة نور را از قرآن بخوانند و بدانند و تعلیم ندهید ایشان را سورة يوسف که بواسطه قصه عشق یوسف و زلیخا مظنه فتنه است از برای زن اصغر چه مسجد رفتن و عروسی رفتن و سورة يوسف خواندن زنها هر يك حرام نیست و نهی معمول بر کراهت است لکن اجمالاً و اجمالاً آزادی زنها و خودسری و عبور زیاد در مجامع عامه حرامست زیرا که پس از دیدن و شنیدن بلکه انس زن با فواحش و فحشاء قطع بفته و بیجانی و بی ادبی و افلا زهای خیالی زن هست لکن در مقابل این تقیید و عدم آزادی شرع محمدی ص زنها را واجب النفقة مرد قرار داد که مجبور باطلاق و آزادی نباشد و باز برای اینکه معاون و شریک مرد باشد برای تحصیل معیشت و حفظ نظام خانه زن را مطیع مرد قرار داد باندازه که غیرت اقتضا کند و شرع اجازه دهد مرد امر بزنی در معاونت معاش خود نموده و زن مجبور بطاعت باشد و باز چون غرض قانون گذار اسلام تسهیل امر و سهل کردن تکلیف و تخفیف در تقیدات بود نظر خریداری و پسند کردن در ازدواج بوجه و کفین بخصوصه را اجازه فرمود.

باتمام این احوال راه طلاق و انفصال زن و شوهر را مفتوح ساخت که اگر

اخلاق ناشایسته و یایمهری از برای یکی از طرفین حاصل شود تمام عمر را بمشقت و سختی نگذرانند.

بخلاف آیات مقدسه انجیل که بغیر علت زنی طلاق دادن زن را منع کرده چنانکه از همان انجیل مستفاد میشود که در شریعت موسی نیز طلاق دادن زن مطلقاً جایز بود.

(باب ۱۹) (انجیل متی) (آیه ۷ و ۸ و ۹) (بوی گفتند پس از بهره چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند ایشان را گفت موسی بسبب سنگدلی شما را اجازه داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبود و شما میکوبم هر که زن خود را بغیر علت زنی طلاق دهد و دیگربرای نکاح کند زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنی کند) پس اگر اجازه طلاق را در شرع محمدی ص باید تقیید نمود شریعت موسی را نیز باید معیوب داشت (العیاذ بالله) همان مصلحتی که مقتضی تجویز موسی بوده همان مجوز دین اسلام است لکن چون شریعت عیسی مبنی بر تکالیف شاقه و اوامر مشکله است انسان اگر زنی گرفت مجبور است خواهی نخواهی عمر خود را با او مصروف سازد و این مبنی بر نکته ایست که در شرع عیسوی رهبانیه و ترک زوجیه و علاقه و توجه و انقطاع بطرف خداوند معدوم است چنانکه در مقاله حج و رهبانیت مذکور خواهد گشت از برای این مقصود و ترغیب مردم طلاق را ممنوع که کمتر رغبت بازدواج شده رهبانیت و ترک دنیا را اتخاذ کنند چنانکه در رساله بولس بقرنطیان مینویسد:

(باب ۷) (آیه ۸) لکن بمجردین و بیوه زنان میکوبم که ایشان را نیکو است مثل من بمانند لکن اگر برهیز ندارند نکاح کنند از آتش هوس بهتر است اما منکوحان را حکم میکنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود) لکن قانون گذار اسلام مصلحت کثرت توالد و تناسل را

ترجیح داده برای ترغیب مردم در ازدواج تسهیل امر نموده اجازه طلاق فرموده و برای همین مصلحت اجازه عقد چهار زن را داد بعلاوه برای سد باب زنی اجازه و متعه نمودن را تجویز نمود چنانکه در شرع عیسی نظر بهمان مقصود و ترتیب وسائل رهبانیت بیشتر از بکزن را ممنوع داشت و باید سنجد که آیا مقصود و منظور مسیح بیشتر اهمیت در ترویج مذهب و کشاندن بطرق الهیه دارد یا طریقه محمدی ص که تفوق و تفاوت این دو نفر قانون گذار بزرگ الهی علیهما السلام معین شده خلعت اکملیت و خاتمیت را کدام یک سزاوار خواهند بود (مقاله رهبانیت و حج را باید مطالعه کرد) لکن بدبختانه اروپائیان چون منظور مسیحرا که رهبانیت است تعقیب نمیکند و از آن صرف نظر کرده اند و از آنطرف باب طلاق را مسدود میدانند لا علاج وجه تراشی کرده و علی فرض میکنند که باید مرد قبل از ازدواج یک سال دو سال ده سال بازن مربوط بوده و در خلوت و جلوت باهم باشند تا اینکه اخلاق یکدیگر را مناسب یابند آنوقت اقدام بزوجیت کنند و مسلم است که در بین چند سال پسر رعنا با دختر زیبا در خلوت و جلوت همدیگر را ملاقات کنند در صورتیکه قوای شهوانیه ظرفین بحد کمال و مانع سیاسی در بسین نبود و راذع الهی را نیز بردارند باسم امتحان اخلاقی قطعاً مراوده منجر بمداخله و مواجه خواهد شد و اقلام مقدمات آنرا از قبیل لمس و بوسه و چشم بد و خیال بد را مستلزم خواهد بود که بنص آیات مکرره انجیل مقدس و توریه و قرآن محمدی و تمام صحف انبیاء سابقین قبل از آنکه علاقه زوجیه منعقد شود آن مقدمات و نتیجه حرام است (انجیل متی) (باب ۵) (آیه ۲۸) ایکن من بشما میگویم هر کس بزنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنی کرده است و اینها تمام از ضرر های مسدود بودن طلاق است که مجبورند اروپائیان برای زوجیه اختیاری وضع قوانین مجعوله کرده قانون مترس و حریف بازی وضع کنند که بهیچ

شرعی مطابق نیست پس حالیه که مغریها از منظور مسیح صرف نظر کرده اند خوبست ملتزم بطلاق شریعت موسی ۳ و محمد ص شوند که محذور مترس و اولاد های مترس که اختلال انسابست و نمیتوان اولاد را بصاحب فراش نسبت داد زیرا که علقه زوجیت منعقد نشده و نمیتوان ساب کرد پس اولاد وارث هیچکس نخواهد بود چنانکه (ناپلئون) برخلاف حکم باب بواسطه اینکه عیالش اولاد نداشت طلاق داد و همچنین اگر ملتزم بطلاق بشوند اختلاط چند ساله دختر و پسر لازم نیست که هر دختری پس از چند سال عشقبازی و زنا کاری با چند نفر نامزدی که اخلاقتان متناسب نشده عاقبت ازدواج بدیگری را اختیار کند بعلاوه مستلزم مفاسدی در بین امتحانات اخلاقی است که شاید گاهی بواسطه رقابت دو نفر طالب یابیشتر منجر بقتل و غارت و نهب شود بالجمله بانمام احوال در شرع اسلام نیز طلاق مکروه است که مردم بدون علت لازمی که موجب بشود اسباب افتراق و ملال فراهم نکنند.

یکی از حفظ الصحه اسلام

در اخبار متظافره وارد است که قبل از غذا خوردن نمک خوب است چنانکه سیره اولیاء دین و ائمه مبین چنین بود که قبل از غذا شروع بنمک می فرمودند و در لسان اخبار مطابق حال عوام فرمود که هر که غذا را ابتدا به نمک و احتتام بان کند هفتاد بلا از او دور میشود این خبر مکرر نقل شده و در کتب فراوان است مطابق حال مردمان وحشی و بی علم است که ایشان را باید بعمل ترغیب نمود بدون ذکر مقدمات لیکن معنی این خبر حالیه واضح شده که شروع به نمک اولاً بعضی میکروبها که گاهی بعانت طبیعی و یا عرضی در دهان و یا مجری حلقوم تولید میشود نمک مهلك و دافع آنها است و باین

واسطه انسان از صدمت و آثار آنها محفوظ خواهد بود و ثانیاً ورود نمک قبل از تغذیه در معده (اسید معده را زیاد میکند که باعث هضم غذا اسید معده است و این وسیله پیدا نشدن سوء هضم و بارفع آنت مسامت انسان اگر از سوء هضم محفوظ باشد از هفتاد بلا که غالباً این لفظ در مقام تکثیر و مثل و زیادی استعمال میشود و مراد تحدید بهفتاد نیست مصون و محروس خواهد بود.

(اصول صحیحۀ ارویائیان مأخوذ از اسلام است)

یکی از قوانین موضوعۀ فرانسه مساوات در محاکمات مطابق قانون است و همین شیوۀ اکابر مسلمانان و دستور واضح قرآن است

(و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط) (یعنی حکم بمساوات و عدالت کن بین مردم) (و اذا حکمتهم بین الناس ان تحکموا بالعدل) (حکم بعدالت بایستی ارباب محاکمه بکنند) و معلوم است لازمه عدالت که تعدی و تفریط نشدن بحقوق است مساوات خواهد بود (محاکمه علی ابن ایطاب باخصم خود نزد شریح قاضی معروف است)

(یادآود انا جعلناک خلیفۀ فی الارض فاحکم بین الناس بالحق)

(کتاب شرایع در قضا که دستور نامه اسلام است) (تجب التسویه بین الخصوم) (یعنی مساوات در اجراء حکم و خصماء لازم و حتم است) حاضر شدن پیغمبر خاتم در مرض موتش از برای مجازات بمثل بابو سعید (اسواده) بواسطه چند نازیبانۀ که از ناقه رد شده و بابو سعید وارد آمده بود متواتر بلکه ضرب المثل عموم است (کن للظالم خصماً و للمظلوم عوناً) در وصیت امیر المؤمنین ۴ همین معنی را ناظر است رفتن خلیفۀ بزرگ اسلام (رشید) بایهودی در محکمه

قاضی ابو یوسف درج تواریخ است بالجمله شواهد و آیات و اخبار و عملیات و کلمات از پیغمبر خاتم و ائمه هدی و خلفاء و علماء اسلام در این باب خارج از حد است که بواسطه آمدن اسلام در بین اعراب ترتیب قضاة و حکومت جاهلیت را برداشت.

چون قضاة جاهلیت بسته بمیل و اقتدار رئیس هر قبیله بود که در هر قبیله شخصی بواسطه تدبیر و شجاعت خود ریاست آن قایل را متصرف شده فعال مایشاء می گشت معروفین قضاة قبل از اسلام چند نفر بودند که هر یک در قبیله خود حکومت داشتند در ربیعہ (مخاشن) در قریش (هاشم ابن عبد مناف) و (عبد المطلب) و (ابوطالب) در بنی اسد (ربیعہ ابن حذار) و غیر اینها اگر کسی از حاکم و رئیس قبیله خود بادیگری و فامیل دیگر متظلم بود تمام عرب در مکه هم قسم شده بودند که دفاع از ظالم و انصاف درحق مظلوم بدهند زمان پیغمبر و خلفا خودشان همیشه حاضر برای استماع شکایات و دفاع مظالم بودند.

تا اینکه دولت اسلامی قوی شده و مشاغل زیاد عبد الملك هفته يك روز معین کرد که استماع تظلمات و احقاق حقوق بکند هر وقت امری براوشکل میشد رجوع بقاضی ابن ادریس ازدی میکرد عبد العزيز بشخصه استماع شکایات مظلومین از قضاة یا حکام یا اجزاء خلیفه را میکرد چنانکه عمر ابن عبد العزيز ملکی را که ولید ابن عبد الملك در زمان خلافتش غصب کرده بود پس از تظلم صاحب ملك استردا نمود مأمون ضعیفۀ را که از پسرش عباس شکی بود راضی کرد . خلاصه منصب قضاة در اسلام از برای عدل و انصاف و مساوات بین خصوم تاسیس شد و در صدر اسلام شغل شخصی پیغمبر بود و خلفاء راشدین نیز شخصاً مباشر بودند تا اینکه ممالک اسلامی وسعت گرفت مشاغل زیاد و مناصب بسیار شد قضاة از طرف خلفا برای امصار و بلاد معین گشت و اول کسیکه از طرف

خود در اسلام قاضی منصوب داشت عمر این خطاب بود که ابودرداء را برای مدینه و شریح را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه بقضاوت منصوب کرد و در مصر پس از آنکه خواست کعب این بنا را برای قضاوت تعیین کند و کعب قبول نکرد و گفت چون در جاهلیت مباشر قضاوت بودم در اسلام عود بان نمیکنم عمر عثمان این قیس را منصوب کرد و در اوایل برای هر ایالتی یک قاضی معین میشد تا اینکه بواسطه اتساع ممالک اسلامی و آبادی بلدان در هر شهری چندین قاضی معین گردید تا اینکه رشید قضاوت بغداد را مفوض به ابو یوسف نمود و رفته رفته بواسطه اعلمیت وزیر کن ابو یوسف ترقی و تعالی جسته تعیین کل قضاة ممالک اسلامی بعهده او مفوض و ملقب بقاضی القضاة گردید. ابویوسف لباس علماء را تغییر داده علماء را از جهال ممتاز کرد باینکه قبل از آن فرقی در لباس نبود در اوائل فقط شغل قضات فصل خصوم و قطع اختلاف بود و بقیه اعمال را خلیفه متصدی میشد تا اینکه تکالیف سیاسی بر او امر دینی غالب شده وقت خلفا مصروف سیاسیات میگشت حقوق عامه مسلمین و نظارت در اموال بنامی و محجور علیهم و نظر در اوقاف و وصایا و تزویج ایام بانبودن اولیاء و اجراء حدود نیز مفوض بقضاة شد اگرچه شغل احتساب که نظر در مکاتیل و موازین و عدم تصرف مردم در شوارع عامه و نهی از سایر منکرات عانی از ضرب و شتم و شرب و دزدی نیز بعهده قاضی بود لکن برای تقدیس و تعالی رتبه قاضی قضات شخصاً مباشر این عملیات نمیشدند ثالثی از طرف خلفا معین می شد که به محاسب ملقب بود و بعضی اوقات قیادت و سرداری اردو را هم قضات متصدی میشدند بلکه زمان حاکم بامرالله فاطمی قضی ابو محمد باروزی بمنصب وزارت مرتقی شد و اول قاضی بود که بسمت وزارت فائز گشت و شغل قضاوت چون دارای منصب الهیه و مسئولیت خلیفه بود خیلی اهمیت داشت که همه کس جرئت بعهده گرفتن این مسئولیت بزرگ را نمی کرد مگر اهل تقوی و زهد

چنانکه وقتی خواست منصور ابو حنیفه را منصب قضاوت بخشد ابو حنیفه قبول نکرد و گفت من در حال خوبی از خود مطمئن نیستم چه اینکه اگر یکی از متخاصمین مرا بغضب بیاورند مطمئن از عداوت خود باشم و همیشه از طرف خلفاء قضات موظف بودند باختلاف اعصار و ثروت اسلام که طمع به اموال مردم نمیکند شریح قاضی بصره از طرف خلیفه ماهی صد درهم باکندم آذوقه اش موظف بود و در زمان بنی امیه که تمام روایب اضافه شد روایب قضات نیز اضافه گردید تا زمان بنی عباس که موجب قاضی مصر ماهی سی دینار شد که هر دیناری ده درهم است و در زمان مأمون حقوق عبسی ابن منکدر قاضی مصر ماهی (۲۷۰) دینار رسید و در دولت فاطمیین و ابوییین موجب قاضی القضاة بسالی (۱۴۰۰) دینار رسید علاوه برتخف و هدایا و چون طلاب و محصلین و قضات تماماً موظف بودند و روایب علماء زیاد و خلفاء را کسل میداشت باینکه مبنی و مذهب عامه و اهل سنت از اسلام براجتهاد است حتی خلفاء را مجتهد میدانند و دونفر متخاصمین که هر دو مجتهد باشند هر دو را بصواب و ماجور عندالله فرض میکنند با اینحال بعلت سیاسی باب اجتهاد را بعدر های شیر موجه مسدود کرده فتوی و فروع احکامرا منحصر بچهار نفر علمای مسلم نمودند (ابوحنیفه) و (شافعی) و (احمد ابن حنبل) و (مالک) باینکه پس از اینها اشخاصی بدرجات عالتر از این چهار نفر بودند لکن مقصود تقلیل در مخارج و صرفه در وظائف بود بخلاف طائفه شیعه که از اول عادت به مواجب نداشتند باب اجتهاد ایشان مسدود نگشت و تا زمانیکه قضات از عامه بعدالت رفتار میکردند و طمعی باموال مردم نداشتند از دولت و وظیفه و عایدی معین داشتند لکن از آن وقتی که بنای جور و کجروی و رشوه و طمعرا گذاشتند علاوه بر اینکه روایب قطع شد قضاوت تقدیمی و پیشکشی معینی داشت که هر که بیشتر تقدیم دولت میکرد بمنصب قضاوت نائل میشد.

در ایام معز الدولة دیلمی در بغداد اول کسیکه تقدیمی بخلیفه داد برای قضاوة عبدالله ابن حسن ابن ابی الشواب بود که سالی (۲۰۰۰۰۰) درهم مقرری بخلیفه می داد که قاضی القضاة شد در حقیقه اسباب خرابی اسلام و انحطاط مسلمین خلاف و مفسد این نمونه از علماء است که از آن قرن بعد امثال آنها زیاد و مصداق (اذا فسد العالم فسد العالم) محقق گردید (هولاء اضر علی دین الاسلام من جیش یزید ابن معاویه علی حسین ابن علی علیهما السلام)

فلسفه نماز

خداوند عالم انسان را که نمونه تمام اجزاء عالم است صاحب سه جنبه قرار داده قوای طبیعی که بموجب تحقیق این سینا متعلق بکبد است و فائده آن نمو جسم و حفظ نظامات و تقویت بدن و جذب و دفع و تغذیه اعضا است و این جهت جامعه بین انسان و نباتات است و عمل قوی طبیعی اکل و شرب است که جهات بدن را بطور اکمل رعایت کند.

جنبه دوم قوی حیوانیست که مربوط بقلب و منبع حواس باطنه و ظاهره است که هر یک از ادراکات ظاهر و باطن غیر قوه عاقله مربوط و متعلق باین قوه و توسط حس مشترک بقوه عاقله تحصیل و ادراکات این قوی تسلیم می شود. و شغل قوه حیوانی حرکت و خیال و شهوت و غضب و تدبیر حفظ بدن و نظام معیشت است و این قوه جهت جامعه بین انسان و حیوانات است که حیوانات هم تمام ادراکات حواس ظاهره و باطنه را دارند که خود را حفظ کرده و محل خود را می دانند و می سازند و دشمن خود را می شناسند دفاع یا فرار میکنند و شهوت و غضب را بطور اکمل دارا هستند و نظام معیشت و تدبیر بدن خود را باین قوه محفوظ میدارند و معلوم است بقاء نوع و تولید و تناسل و ریاستخواهی

و غلبه جوئی و جلب اموال و سد باب ضرر و انتقام از ظالم و دفاع از مظلوم از اثرات شهوت و غضب و از فوائد قوای حیوانی است. جنبه سیم در انسان جنبه روحانی یا قوه عاقله است که متعلق بدماغ و رئیس تمام اعضاء ظاهره و باطنه است که مسئول تمام اعمال قبیحه و مناب تمام اعمال حسنه است و بموت و فناء بدن قانی نمیشود و شغل این قوه ادراک معانی کلیه و فهم حکم و صنایع و مصالح مخلوق و تذکر در غرائب خلقت و کشف حقایق و اسرار غیبی بحدس صائب و حس صادق و این قوه مایه امتیاز و سرمایه فضیلت انسان است بر سایر مخلوقات (قل الروح من امر ربی) اکل و جماع و حس و سماع جلب و دفع هضم و امساک و دفع و تدبیر حرکت و خیال آرزو و آمال هیچیک وظیفه این جنبه نیست پس شغل مخصوص این قوه علم و ادراک است و فائده آن علم تذکر و تضرع و تعبد است که پس از علم و ادراک روحانی و مخلوقات کامل و علویات نفس مشتاق عرفان دقائق و حقایق آنها خواهد بود و این موجب تضرع و درخواست و التماس قهراً خواهد بود و معلوم است قوه عاقله هر چه کشف حقایق سفلیات کرد علویات طمع مینماید و کمال ادراک در صعود از مرتبه ممکن شناسی بدرجه واجب شناسی است که عوالم فوق خود را دیده و بداند زیرا که رجحان علم بر رجحان معلوم و تفوق ادراک بتفوق مدرکست هر قدر مکشوف اشرف باشد کشف آن بیشتر قابل تمجید است و تحصیل ادراک عوالم واجب و مقامات ملکوت تضرع و خضوع و تعبد و صوم را که امساک از وظائف حیوانی و طبیعی است لازم دارد و پس از ادراک آن مقامات تشبه بعوالم ملکوت و صوم و صلوة و سایر عبادات را لازم خواهد داشت چنانکه قوای طبیعی و حیوانی بملائم و منافق مطبوع و غیر مطبوع لذت و الم سعادت و غم را ادراک و احساس میکنند هر چه معلوم و مکشوف قوای روحانی اشرف و نزدیکتر بعالم واجب و منبع جمیع کمالات باشد لذت او بیشتر خواهد بود و انسان هر یک از این سه جنبه را تقویت نمود

مظهر همان جنس و ملحق با مثال خود خواهد بود و بدین جهت است در اخبار آل محمد ص وارد است مردم در قیامت با اشکال مختلفه از بهائم و سباع محشور میشوند مقصود این است که اوصاف شبيهه بان حیوانات که در عالم کسب نموده در مردم تجلی خواهد کرد و الا حشر جسمانی بهمین صورت و سیرت و ماده است لکن مسئول نفس ناطقه و جنبه روحانی است که مرگ و فنا ندارد و در اخبار نیز فرمود که بعد از مرگ بالای جسد پرواز میکنند و منحسر و متأسف از عبادات فوت شده خواهد بود اگر وظایف امارت و ریاست خود را ادا نکرده باشد معذب و متاب در آخرت روح است لکن بدن هم چون آلت عمل و دخیل است مجازات خواهد شد چنانکه از صادق آل محمد ص سؤال میشود که جنبه روحانی عامل و مسئول است و بدن آلت کار در قیامت جسد را چرا عذاب کنند و ثواب بخشند جواب فرمودند اگر يك شل بینائی بر شانه کوری رهوار سوار شود و آن بی بای بینا مجال دزدی و راه خطا را بکور بیان کند و آنکور رهوار شل چشمدار را بمقصود برساند که بواسطه رسیدن بانها شل بینا مصدر دزدی (مثلاً) واقع شود حالا میتوان گفت که فقط شل بینا را باید مجازات کرد و کور رهوار که آلت عمل بینا است استحقاق ثواب و عقاب ندارد مثل روح عبناً مثل شل بینا است که بی آلت جسد و توسط آن نمیتوان مجری عملی واقع گردد چنانکه کور و شل هر دو مستحق مجازات هستند روح و جسد هر دو مجازات شوند .

پس از دقت در مقدمات تصدیق خواهد شد که جنبه انسانی مایل بتکمیل علم و عرفان و تحصیل صفات واجب از قبیل حیات و قدرت و غنی و علم است و فرمود (الصلوة عماد الدین) (نماز نگاه دارنده دین است) و مقصود از دین تصفیه نفس است از اغراض شیطانی و هواجس نفسانی و مطالب طبیعی و تصفیه نفس تمیض و مکر بعلم الهی و مشاهده جمال حقیقی که منتهی کمال عقل و قوه روحانیست و آن علم و عرفان یعنی تقدیس عالم و جوب را از نکثر و

تزیه آن از علاقات و اضافات و نقائص و اتصال روح بان عالم و مشاهده عقل آن عالم را مقصود از نماز و معنی صلوة است چنانکه شبی را محمد ابن عبدالله ص در اول وضع و جعل نماز در عالم بیخودی و مشاهده جمال حقیقی و مطالعه انوار و مظاهر الهیه بود که مجرد از علاقات بدنی و اضافات حیوانی گردیده با خداوند مجید مناجات عقلانی می کرد پس عرض کرد .

(يارب انى وجدت لذة غريبة فى ايمتى هذه فاعظمها ويسر على طريقتاً يوصلنى الى لذتى فامر الله بالصلوة قال يا محمد المصلى ينجى ربه)

(خدایا لذت غریبی (مراد لذت روحانیست که در توجه عبد بمبدء حاصل است) امشب در خود احساس کرده یکطریقه و راهی وضع کن همیشه اوقات میسور و ممکن باشد رسیدن من باین لذت خداوند فرمود یا محمد ص نماز بخوان که نماز گذار خداوند را مناجات میکند)

و البته معلوم است که مقصود از مناجات خطاب و تضرع بقول نیست زیرا کسیکه صورت و ماده و مکان و زمان ندارد و نمیتوان جهت برای او معین کرد و محدود و متصور نیست و از عالم امکان غایب من جمیع الجهاتست نمیتوان با او مناجات زبانی و خطاب ظاهری کرد بلکه مجال است پس مقصود مناجات عقلانی و مشاهده ربانی بتجرد نفوس انسانی و تضرع و خضوع قوای روحانیست که پس از تجرد از علاقات مناسب و مشابه عوالم قدس گردد و این حال تجرد و مشاهده و تخلیه از غیر را خداوند در اوقات مکرره در شبانه روز از انسان خواستار شده و طریق و راه انرا نماز قرار داده و این حال جذب و مشاهده را از برای اشخاصی که در علاقات بدنی و قوای حیوانی مستغرقند غیر مفهوم و و هووی بیشتر نمی توان نمایش داد چنانکه جنین را احوال دنیا و طفل را لذت جماع فهماندن

است این یکقسم نماز و حقیقت و روح آنست که فرمود
(الصلوة معراج المؤمن) یعنی نماز منتهی رتبه ایستکه ممکن بتواند
 خود را نزدیک بعالم وجوب کرده و صعود از حقیض کثافات بنماید و تضرع و
 خضوع نفس زکیه بعوالم جبروت را اظهار کند و این روح نماز را خداوند
 درجسندی وضع کرده که عبارت از قیام و قرائت و رکوع و سجود و قعود و
 ذکر در اوقات معینه و شرائط مقرره است از آنجائیکه وجوب نماز حقیقی و
 روح معرفت بر هر مکلفی بحکم عقل هر عاقلی واجب و لازم است محمد ابن عبدالله ص
 خواست که انسان مرکب از روح و جسد دارای عبادت مرکب از روح و جسد
 باشد که ابدان نیز تشبه بارواح پیدا کنند و در جائیکه نفس ناطقه در مناجات و در
 تعبد است بدن نیز متابعت آنرا کرده باشد بعلاوه نظام تدبیر و قاعده سیاست قانون
 گذار نظر بتمام افراد است و تمام افراد مردم ادراک مقام حقیق را نمیتوانند
 کرد فارغ از عمل و تارک مناجات و محروم از معراج بکلی نباشند نظر بر عایت
 قانون و سیاست نوع و متابعت اجسام بارواح نماز ظاهر را جعل کرده و عموم مردم
 را مکلف ساخت و از اشرف عبادت قرار داد و فرمود **(صلوا کما رأیتمونی**
اصلی) (نماز بخوانید اینطور که من نماز میخوانم) و این صلوات
 مکرره در شبانه روز از برای هر کس بقاوت علم و عرفان بنماز حقیقی نزدیک
 میشود و هر نماز گذار ظاهری حتماً مقداری از مقصود را ادراک میکند و منتهی
 درجه ادراک نماز حقیقی رتبه ایست که مصلی بکلی در حال صلوة فارغ از خود
 و غیر و مبری از عوالم ظاهر و غرق تماشای جمال و کمال صرف گردد چنانچه
 امیر المؤمنین تیری را که در جنگ بیابش رسیده بود نمیکذاشت بیرون بیاورند
 در حال نماز بیرون کشیدند احساس تألم نکرد و ماتمت خویش نبود پیغمبر
 اکرم از کثرت اضمحلال در عوالم قدس و فراغت از مراتب ظاهر روزی نماز
 چهار رکعتی را بدو رکعت سلام داد اصحاب عرض کردند **(اقصرت الصلوة**

ام نسیت یا رسول الله) (آیا قصر کردی نماز را یا فراموش کردی) حضرت
 آنوقت دور کت دیگر نماز را ملحق فرمود بر فرض صحت روایت این دو
 رکعت خواندن نماز نه از علت فراموشی و سهو و نه قصر بود که ساحت پیغمبر
 حتماً از سهو و نسیان و خطا باید مقدس باشد بدلیل وجوب عصمت در انبیا که
 اینجا مقام بیان آن نیست بلکه حکم دور کت خواندن پیغمبر اکرم نماز را
 حکم افتادن بجهت حضرت امام زین العابدین ۴ است در چاه در مقابلش و حضرت
 چون در نماز بود ملتفت و متوجه بان نکردید نماز ظاهر فوائد دیگرش
 از قبیل اینکه ریاضت بدنی است و هر ریاضت بدنی تقویت عضلات میکند و فواید
 اجتماعی و نظامی و سیاسی و قانونی را دارا است بخصوص نماز جماعت در مساجد
 که سابقاً تحریر شد و اندک تأمل و دقتی تصدیق خواهد شد نماز در اسلام
 در مقابل و ازاء ادعیه نصاری است در کلیسا و سوزاندن یا قربانی یهود و نسبت
 بجهت روحانیت ترنم با بیان و یا ناقوس که اگر انسان مفتون استماع آنها و
 مشغول بانها نشود حتماً اسباب تأیید توجه نخواهد شد نسبت صلوة است باسلام که در خانه شکل
 مجسمه یا تصویری در مقابل نماز گذار باشد اقلاً نماز مکروه است مباد که آن تصویر یا
 کسی که در جلونماز گذار است خیال مصلی را بخود جلب کند (اکمیت خاتم
 الانبیا را از این نمونه عبادت نیز میتوان تشخیص داد و از آنجائیکه شارع خواست
 بین احکام روحانی و تکلیفات جسمانی مطابقت باشد که جسد در تمام وضعیات متابعت
 از روح کرده و هم قانون گذاری و عموم را ثابت کند که هر کس به
 اندازه استعداد بتواند ادراک مقامات عقلانی و حقیقت را بنماید که **(المجاز**
قطرة الحقیقة) چون محل توجه و مبدأ فیوضات و استفادة روحانی جمال
 الهی است که **(اینما تولوا فثم وجه الله)** بظاهر نیز از برای حرکات جسم و جسد
 کعبه و پایت المقدس را منظور و قبله قرار داد بعنوان اینکه متسبب بخداوند

است که تمام اجسام نیز يك مبدأ جسمانی و يك منظور خدائی را متفقاً در نظر داشته باشند چنانکه در نماز حقیقی بایستی نفس ناطقه از کثافات اخلاقی و نجاسات معنوی که مضر سلامت عقل است پاک باشد که قابل توجه بمبدأ عالی و انعکاس انوار الهی گردد بدن نیز در نماز ظاهر باید از نجاسات و کثافات آنرا که مضر بصحت بدن و غالباً دارای میکروب های امراض است که در فلسفه نجاسات واضح است پاک باشد که جسد نیز اداء وظایف تابعیت خود را با روح بنماید

(حج و رهبانیت)

یکی از عبادات مهمه و اعمال شاقه مذهب مسیح رهبانیت و ترک مزاجت و خدمت کلیسا و صحرا نوردی و اعتزال از مردم عالم است . و فوائد آن انقطاع از خلق و ترك علاقه بزین باشوهر و دوری از آفات اجتماعی و معاشرت با مخلوق و تأمل در غرائب خلقت و بالاخره خضوع در پیشگاه الهی و تذکر عالم آخرت و فناء در ساحت قدس خداوندی است .

نظر بمشقت کامله رهبانیت و اینکه مستلزم بعضی محذورات از قبیل قطع توالد و تناسل که اگر عموم مردم بخواهند عمل باین عبادت کنند اسباب اقراض بنی آدم خواهد بود و بعلاوه مطابق حفظ الصحه ترك مزاجت اسباب وجود امراضی در زنها مثل اختناق رحم و جنون و غلظه و داء الجمود و نعوذ مولم و نعوذ دائم و غیره شده و شاید بواسطه فراهم نبودن اسباب معیشت و تغذیه غیر مناسب مزاج انسانی متضمن اتلاف نفوس گردد شریعت اسلامی رهبانیت را ممنوع داشته لکن برای وصول بفوائد آن بر تمام افرادی که استطاعت مالی داشته باشند که بتوانند محفوظاً وسائل تغیش و تغذیه مناسب فراهم کنند و استطاعت بدنی داشته باشند که خطر بدنی و مزاجی بانسان گمان نرود حج را واجب کرد (ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا) بنظر دقت واضح

میشود که حج همان فوائد رهبانیت را دارا است و از مضار آن سالم حج کننده اول قدم منقطع از عیال و علاقه میشود و بنام حواس متوجه بخداوند است و فواید مسافرت را ادراک میکند (تفرج هم و اکتساب همیشه و علم و آداب و صحبه ماجد) هر قدمیکه برمیدارد مشتمل است بر تفریح تفرج و تذکر غرائب خلقت و مزید علم بطبیعیات و عادیات و تقرب بمقام قرب الهی بعلاوه ریاضات بدنی که تقویت روح و بدن را ادراک کند و چون بمقام احرام برسد منادی حق را لبیک گوید و لباس اهل محشر و مردگان را تمامی پوشیده که پس از اتصال روح بعوالم قدس بدن نیز متابعت روح را کرده ملبس بلباس مردگان شوند (عوتوا قبل ان تموتوا) و همچنین برای مطابقت عوالم ظاهر با باطن چنانکه روح را مطاف و مزار جلال و جبروت خدائی است (اینما تولوا فثم وجه الله) بظاهر نیز کعبه را مطاف و مزار اجسام قرار داد و از برای تجلیل ابطال سبق و اوتاد سلف و برای ابقاء آثار تاریخیه مردان فداکار خدائی و قوف در عرفات که محل شناسائی آدم و حوا است واجب کرده و قربانی در محل ذبح اسمعیل و رمی جمره را در موضع حمله و ساوس شیطانی با ابراهیم و رد ابراهیم شیطان را مجسم کرده امر فرمود که از برای مردم غرق در عوالم ظاهر نیز آثار تاریخیه اشخاص فوق العاده عالم محسوس گردد که هر يك از مواقع حج نشانه از آثار واقعه سابق است و چون در مدت احرام و جریان اعمال آن بدن و روح هر دو در حکم مردگان و تسلیم صرف و غرق انکسار و عاجزند مزاجت و صید و بعضی اعمال لذائذ از قبیل استعمال طیب و نظر به آینه و بوی خوش و غیره که اسباب اغفال نفس و ضروری معاش نیست ممنوع است بلکه برای اینکه ابتدا اظهار حیاتی نکند دفع ضررهای جزئی از قبیل گرفتن مو و کشتن حشرات بدن را نیز نهی فرمود

مجملاً تمام اعمال احرام ناظر بفناء کامل نفس و بدن است که فوائد و

نتایج رهبانیت را کاملاً واصل شوند و مقصود از کریمه (واتموا الحج والعمرة لله) همین معنی است و مسلم است که اگر حج باخضوع و شرایط مقررہ واقع شود باندازه در جوهر نفس اثر خواهد کرد که پس از مراجعت نیز ابد اغفلت از آن ممکن نیست و خود را همیشه بحال وقوف در عرفات خدائی و مشعر قیامت خواهد دید و مسلماً کسیکه خود را در عداد موتی دانست و حیات را عاریه پنداشت متصف بحسن اخلاق قهراً شده از تکبر و ظلم و غیبت و دروغ و نفاق و غدر و سوء معاشرت اجتناب خواهد کرد و تمام مخلوق خدا از اخلاق و معاشرتش استفاده میکنند و معلوم است فواید حسن اخلاق در اجتماع و حضرت حاصل است نه در صحرا نوردی و رهبانیت و از آنجائیکه منظور محمدی ص ا هم از منظور مسیح است مسیح نظریه آفات اجتماعی امر بر رهبانیت فرمود و قانون گذار اسلامی فرمود (کن فی الناس ولا تکن معهم) در بین مردم باش و خود را حفظ از معاصی کن که علاوه بر حفظ خودت سایرین را نیز هدایت کرده بحسن اخلاق ارشاد شوند پس از دقت و تأمل در مصالح و مفاسد حج و رهبانیت تصدیق میشود که حج افضل و اکمل از رهبانیت است و بنا بان مقدمه مسلمه که هر که ا عقل و اعلم است خاتم الانبیاء است اکملیت محمد ابن عبد الله از تمام انبیاء سابق مسلم و منجز خواهد بود (اولئک آبائی فجئت بمثلهم اذا جمعتم یا جریر الجامع) آیاتیکه دلالت میکند بر فضیلت رهبانیت از انجیل مقدس زیاد است برای شهادت دو سه آیه کفایت میکند علاوه بر سیره مسیحیان و قطع بر فضیلت رهبانیت بضرورت مذهب ایشان (انجیل متی) (باب ۱۰) (آیه ۲۵) (زیرا که آدم تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر خود و شوهرش جدا سازم و دشمنان شخص اهل خانه او خواهند بود (انجیل مرقس) (باب ۸) (آیه ۲۴) پس مردم را باشاگردان خود خوانده گفت هر که خواهد از عقب من آید خویشتن را انکار کند و صلیب خود را

برداشته مرا متابعت نمایند) (انجیل لوقا) (باب ۱۸) (آیه ۲۹) (باشان گفت هر ابنه بشما میگویم کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاوید را

(قبله و تحویل آن)

پس از بعثت پیغمبر خاتم مادمیکه در مکه بود برخلاف بت پرستها طرف بیت المقدس نماز میگذاشت و چون مهاجرت بمدینه نمود مدت شش ماه یا هشت ماه یا سیزده ماه نیز بطرف بیت المقدس نماز گذاشت چنانکه یهود مدینه نیز به همان طرف اداء فرائض مینمودند و امتیازی در قبله بین صحابه پیغمبر و یهود نبود و آنجا را در خاطر بود که قبله اصحاب خود را از سایرین امتیاز بدهد خداوند عالم نظر بمصالح و حکم چندی کعبه را قبله مسلمین کرده و فرمود ای پیغمبر قبله برای تو معین میکنم که تورا ضی شوی (فلنولینک قبله ترضیها)

(اما حکمت لزوم قبله)

- (۱) چنانکه روح را عبادات متوجه بمرکز جلال خدائی است بدن نیز باید متابعت کرده بک محل معینی را متوجه باشد
- (۲) مقصود از وضع قبله معاونت قوه خیال و حسن است با قوه عاقله در توجه و تضرع و خضوع در پیشگاه سلطنتی و اذکار و قرائت از قبیل ثنا و مدح سلطانت چنانکه مهندس نقشه حسی پیش خود مرتسم مینماید که حسن و خیال معاونت بکنند قوه عاقله را در ادراک حکم کلی مقادیر هندسی.

(۳) مراد از نماز حضور قلب و خضوع آن در ساحت قدس است پس اگر نماز گذار در حرکت بجهت باشد حضور کافی نخواهد داشت و اگر هر کسی بیکطرفی نماز گذارد اختلاف واضحی در مسلمین پدید آید و منظور صاحب دستور اسلام که اتفاق مسلمین در امور و جلب الفت و اتحاد در کلیه اعمال و شعار ایشان است نقض خواهد شد.

اما حکمة تحویل قبله

- (۱) ابقاء آثار تاریخی حضرت خلیل الرحمن است
- (۲) برای تعظیم مجدد ابن عبدالله ص که مکه مولد اوست
- (۳) برای امتیاز از یهود در مدینه قبله از بیت المقدس بکعبه نقل شد (وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول)
- (۴) افضلیت کعبه است از بیت المقدس بچند جهت
- (۱) باتفاق تمام بانی کعبه ابراهیم خلیل و بانی اورشلیم سلیمان ابن داود است و خلیل الرحمن اجماعاً افضل از سلیمان است
- (۲) قصه ابرهه و طبر ابابیل و هلاکت اردوی ابرهه که برای تخریب کعبه آمده بودند که قصه آنها مبدء تاریخ عرب بود قبل از وضع تاریخ هجری دلیل است بر شرافت کعبه زاده الله شرفاً
- (۳) باینکه اقلای سالی (۲۰۰) هزار نفر هر یک اقلای ده سنک رمی جمره میکنند در مجمع سنکریزه ها بیشتر از مقدار رمی بکسال مجتمع نیست در صورتیکه نه کسی آنها را بر میدارد و نه محل جریان سیل و باد است و نه کوه و تپه تشکیل داده است پس بدلائل فوق و سایر وجود شرافت و اینکه مکه محل مبدء تاسیس دولت اسلامی است چنانکه قضایای بزرگ عالم را مبدء تاریخ قرار میدهند مثل میلاد مسیح خداوند عالم قبله اسلام را کعبه قرار داد
- (ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارکاً)

تعلیمات مجانی و اجباری است

مهمترین مواد مرام از دموکراسی اسلام اشاعه این قاعده و افاضه این فائده است که بمقتضای (طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة) تحصیل علم و کمال و ترقی از حسیض جهالت و اهمال واجب و فریضه است بر تمام افراد مسلمین از صغیر و کبیر و غنی و فقیر و زنگی و رومی غریب و بومی که خوف و خشیه خود را خداوند عالم واجب و متحتم ساخت بر تمام افراد بنی آدم و خشیت خویشتن را منحصر بعلماء فرمود (انما یتخشى الله من عباده العلماء) و از آنجائیکه قوام هر قاعده و اشاعه هر فائده و حسن سیاست در ترویج قانون و نشر قواعد است امر بمعروف و ابلاغ مشروع بحکم عقل صریح بر هر عالمی نسبت بجاهل و هر کاملی نسبت بنازل واجب و لازم است (کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) پس اجراء قانون را همگی عهده دار و تمام افراد مستخدم سلطان قانون سیاست اند فهم قانون خدمت بان ابلاغ مشروع عمل بان امر سیاست و حفظ آن تمام موقوف بعلم است و اگر تعلیم اجباری نباشد هیچ جاهلی چهل خود را احساس نکرده در صراط تعلم و استفاده قدم نخواهد گذاشت و تمام مردم در ظلمت جهالت دست از دامن شریعت و قانون گسیخته رفته رفته علاوه بامور معاد کلیه معاش آنها مختل خواهد گشت .

(زیرا که سه چیز بی سه چیز پایدار نماند علم بی بحث مال بی تجارت ملک بی سیاست) و جوب معالجه مجانبین بر عقلا تعلیم جهال بر علماء از احکام اولیه محاکم عقلی و شرعی است (بعثت لانهم مکارم الاخلاق) اشرف مخلوقات را خداوند عالم از برای تکمیل مراتب اخلاقی خلقت و مبعوث کرد و فوق تمام اخلاقیات - که تحصیل آنها موقوف است به آن علم است پس ارسال رسل و انزال کتب آسمانی

تمام برای تعلیم اجباریست که مردم را مجبوراً و مجاناً با علم آشنا کنند (اتبعوا من لایستلکم اجراً) پس از آنکه خداوند عالم تعلیم را برعلما واجب کرد و هر واجب عبادی اجرت بر آن حرام است بالملازمه ثابت میشود که اجرت برتعلیم و تعلم حرام است در شریعت اسلام دانستن اصول عقاید بر هر مکلفی در اول رتبه بلوغ شرط اول اسلام است البته تصدیق باید کرد که در اول بلوغ عامی صرف و جاهل بحت را نمیتوان تعلیم اصول فلسفی نمود پس قبل از بلوغ مکلف به تحصیل مقدماتی و کلاس های ابتدائی را حتماً باید باجبار تعلیم اطفال دختر و پسر نمود که مواد قابلیت استفاده و فهم مراتب اسلامیت را در اول نه سال و پانزده سال پیدا کنند و معلوم است که فقراء اطفال خود را اگر تعلیم مجانی نباشد نمیتوانند در بک مدت مدیدی مشغول بتحصیلات مقدماتی بنمایند و بالاخره مقدمات و نتیجه را ادراک نخواهند کرد پس حتماً مصرف و مخارج تعلیمات راجع به بیت المال خواهد بود تحصیل اقسام علم واجب عینی است که بعضی راجع بصنایع و بعضی راجع بسیاست و بعضی دینی محض است که حیوة هر قومی و ملتی بسته بمعلومات معاشی و دینی است زیرا که جامعه مسلمین دین است (فاصبحتم بنعمة الله اخواناً) مذهب لباس جامعی است از برای هرملتی که لباس وحدانیت تشکیل داده احساس اجتماعی را تحریک میکند اگر رشته اسلامیت منفصل شود روابط اتحادیه افراد مسلمین مقطوع گردد هر کس نفع شخصی را خواستار خواهد بود شمله وحدانیت مبدل بتکثرات گردیده اساس قومیت منهدم خواهد گردید اما تحصیلات مقدماتی از برای هر مکلفی لازم و در نتیجه چنانکه علوم معاشی و سیاست از قبیل ریاضی و جغرافیا و طبقات الارض و تاریخ طبیعی و شیمیای و سماوی و صنایع لازم است که علی ابن ابیطالب در دستور حکومت مصر بمالك اشتر در موضوع علماء صنعت و مجامع کارگرها توصیه فرمود (فانهم مواد المنافع و اسباب المرافق و جلابها من المباعد و المپارح

فی برك و بحرك و سهلك و جبلك فانهم سلم لانخاف باثقه و صلح لا تخشى غائلته و تفقد امورهم بحضرتك و فی حواشی بلادك الخ) همچنین علوم دینی از برای انتظام امور معاشی و معادی و تهذیب اساسی واجب و متحتم است اعتقاد بمذهب رادع از اعمال شنیعه و قبیح است و الا سیاست مملکت تحصیل اخلاق حسنه غیر ممکن و انتظام از غیر طریق تدبیر انتظار از غیر مجربست (ادخلو البيوت من ابوابها) پس تحصیل علوم دینی و انتظام امور مدارس قدیمه و تشویق طلاب و ترویج قواعد اسلامی از وظایف اولیای امور و کلیه ارباب بصیرت و وجدان است فقط و فقط طریق تعالی ایران همان تعقیب مواد مرام اسلامی و ترویج اصول و متون شرع محمدی است که در حقیقت متضمن تمام علوم و صنایع و اخلاقی و دینی و سیاسی و اقتصادی و ادبی است سد باب غیبت و بهتان و نسبت مفتریات و فحاشی و هتاک و زبان بازی و قلم اندازی و دزدی و اداء مسئولیت وجدانی موقوف بر ادع قلبی و پلیس مخفی است و آن رسوخ مملکت مذهبی است (دوستی از دشمن معنی مجوی آب حیوة از دم افعی مجوی از بی صاحب نظرانست کار بیخبرانرا چه غم از روزگار) و چون اعتقاد بمذهب از میان رفته و رشته اتحاد مسلمین از هم گسیخته اخلاق فاسده حکومت استبدادی در تمام افراد مملکت پیدا کرد (فعلى الاسلام سلام)

(لزوم تربیت نسوان)

نظر بمقاله تعلیمات اجباری و مجانی ثابت و معین میشود که تکلیف تعلیم اصول عقاید در اول بلوغ بتمام مردم از مرد وزن متوجه است و مقدماتاً قبل از بلوغ تربیت اطفال از ذکور و اناث لازم است که استعداد وصول و تحصیل علوم الهیه را پیدا کنند بخصوص در تربیت نسوان که عادات و اخلاق آنها اثر کاملی در مزاج اطفال دارد و از اینجهت است که فرمود (الجنة تحت اقدام الامهات)

مقصود اینست که بهشت را مادرها باید برای اولاد تهیه کنند و سعادت اولاد از اخلاق و تربیت مادرها مهیا میگردد و احکام فقاہت که زنها بامردها شریک در تمامی هستند بعلاوه زنها مسائلی محتاجند که مرد مستغنی از آنها است چنانچه زن بحال بدویت و بربریت بود رعایت حفظ الصحه اولاد را نمیتواند کرد از معاشرت چنین زنی حظ روحانی از برای شوهر نیست بلکه لذائد شوهر منحصر بعادات حیوانیست و بدترین عذاب عالم معاشرت با جاهل است صدیقه کبری دختر بیغمبر خاتم از حیث علوم اسلامی که مشتمل بر علم ابدان و ادیان است تفوق تمام صحابه بیغمبر داشت بعلاوه در ادبیات و خطب نیز سر لوحه فصحا بود چنانکه مراتب فصاحتش از خطبه در موضوع فدک در احتجاج با ابوبکر واضح میشود شعرای عرب از قبیل فرزندق و جریر و جمیل و توبه عامری و لیلی اخیلیه تمام اشعار خود را بصحه سکینه بنت الحسین ۴ میرسانیدند که اصلاحات بدیعی شده رد و قبول آنها مسلم شود پس مطلقاً علم فریضه است بر تمام افراد مسلمین از مرد و زن منتهی بعضی علوم از بعضی اشرفند بچند جهت اولاً شرافت علم بشرافت معلوم است ثانیاً شرافت ادراک بشرافت آلت ادراک است ثالثاً اگر معلوم تغییر پذیر و مختلف نبود علم بان اشرف خواهد بود رابعاً چیزیکه بیشتر دارای فایده و نتیجه است علم بان اولی است و تمام این جهات در علوم الهیات مجتمع است و پس از آن در سایر علوم از فروعات و صنایع و سیاسیات و اخلاقیات باختلاف مراتب موجود است هر کس باندازه استعداد و قابلیت از علم محروم نباید بماند بیغمبر اکرم فرمود (*) (العلم علمان علم

(*) در فیه مافیه از ملای رومی نقل میکنند که مولانا فرمود هر علمیکه بتحصیل و کسب در دنیا حاصل شود آن علم ابدان است و آن علم که بعد از مرگ مواتوا قبل ان تموتوا حاصل شود آن علم ادیان است دانستن علم انا الحق علم ابدان است اما انا الحق شدن علم ادیان است نور کش و چراغ را دیدن علم ابدان است اما سوختن در آتش علم ادیان است

الابدان و علم الادیان) علم ابدان علومی است که از برای سلامت و معیشت افرادی با اجتماعی انسان لازم است و در همین قسم داخل است عام تشریح فیزیولوژی پاتولوژی و خواص الاشیاء و جغرافیا و هیئت هندسه و حساب و جبر و مقابله و فیزیک و شیمی و فلاحت و تجارت و حقوق و علم نظامی و علم بالنسبه ملل مجاوره و قواعد آنها باندازه رفع احتیاج چنانکه در صدر اسلام قائدین عرب مترجم داشتند و ائمه ۴ با هر قومی بزبانشان تکلم می کردند اما علم ادیان موقوف بمقدماتی است و از مقدمات اوست نحو و صرف و زبان عربی و منطق و تاریخ و جغرافیا و فقه و اصول و چون در میان مسلمین تا بحال فقط علم ادیان معمول و علوم معیشت را تارک گشتند در حقیض ذلت و فنا واقع شده زیرا که علوم معیشت مطابق مقتضیات دوره است چنانکه امیر المؤمنین ۴ فرمود اولاد خودتان را بعادات خودتان تربیت نکنید برای اینکه آنها برای غیر دوره شما خلقت گردیده اند (لا تأدبوا اولادکم باخلاقکم لانهم خلقوا لغير زمانکم) در دوره که نظام عالم به تیر و نیزه و شمشیر بود بیغمبر اسلام سبق و رمابه را امر فرمود و مسلم است در زمان حکومت زینلین و توب کرپ و تحت البحری علم معیشت بخط آهن و آلات مجاریه مناسب وقت و فرمود هر که امر معاش خود را مختل کند معاد خود را نمیتواند اصلاح کرد پس علم معیشت هر عصری مناسب اهل همان عصر باید فراهم شود پس اگر مملکت اسلام حوزه خود را منتظم نکند و علم زندگانی مملکت را نداند علم معاد نخواهد داشت مثل ما (خسر الدنيا و الاخرة ذلك هو الخسران المبین) باندانستن قوای حریه امروزی و طرق و شوارع سریع السیر و آلات کشفیه و ادوات اجراییه و علم گیاه شناسی و دوا سازی و ندانستن علم نظام و ندانستن زبان و قواعد ملل مجاوره چگونه ممکن است باطنیک آنها مقاومت کرده حوزه اسلامی را محفوظ داشت و هم چنین اگر علوم دینی از میان رفت اساس قومیت و قدر جامع مسلمین منهدم گردید علم معیشت نیز مختل خواهد شد پس تمام افراد مسلمین از مرد و زن

واجب است که علوم زندگانی و معاشی ملی و افرادی را تحصیل کرده که وسائل تعیش فراهم و علوم دینی را کسب که مسائل حلال و حرام را امتیاز داده سیاست اسلامی را وسیله استراحت دنیا و آخرت خود شناسند
(اطلبو العلم من المهد الی اللحد)

حرکت زمین از علوم اسلامی ظاهر میشود

پوشیده نیست که عده از قرون قبل از میلاد تمام مردم را عقیده بسکون زمین و حرکت شمس بود اگر چه فیثاغورث پنج قرن قبل از میلاد قائل به حرکت زمین شد و بعد از نیم قرن دیگر کلیاتوس دو حرکت از برای زمین ثابت کرد و علماء آن عصر او را تکفیر کردند زیرا که سکون زمین از بدیهیات بشمار میرفت تا اینکه چندی قبل از میلاد بطلمیوس ظاهر شده حرکت شمس و کواکب و سکون زمین را ثابت کرد و هیئت قدیمه ماخوذ از نظام بطلمیوسی است و تمام دنیای متمدن متابعت بطلمیوس کرده این عقیده در آنها راسخ و بدیهی بود تا اینکه قبل از الف هجری برنو از اروپا برای زمین حرکت قائل شد محل تکفیر واقع گردید شش سال در محبس توقیفش کردند پس از آن گالی حکیم و ژون مولار قائل بدو حرکت برای زمین شدند و رفته رفته این کلمات شیوع پیدا کرد تا اینکه کورنیک در حدود الف هجری ادله قویه بر حرکت زمین اقامه کرد از قبیل اینکه اگر تری که در هر ساعتی طرف مغرب ده فرسخ طی کند بطرف مشرق بواسطه مساعدت هوا و اتمسفر دو میل اضافه سیر خواهد کرد و یا اگر سنگی از فوق بخط مستقیم فرود آید قهراً بطرف

شرقی مستط و محل نزول خود متماثل است (*) و سایر ادله که فعلا در صدد بیان آنها نیستیم آنوقت نظام کورنیک مسلمات پیدا کرد اما پیشوایان و علماء اسلام در زمانیکه تمام عالم متمدن قائل بسکون زمین بودند اخبار از حرکات زمین مکرراً در آیات و اخبار داده به يك جمله از آنها ذکر میشود.

(سورة نازعات) (آیه ۳۰ و ۳۱) (والارض بعد ذلك دحیها اخرج منها ماؤها و مر عیها دحو بمعنى حرکت و دفع است که اشاره بدو حرکت زمین شده است فرمود خداوند زمین را حرکت داد چون دحو در محل حرکت که استعمال میشود حرکت وضعی و انتقالی هر دو را مفید است شتر مرغ وقتی که بیضه را با پایش حرکت میدهد دحو گویند و حرکت آن بیضه نیز مثل حرکت زمین وضعی و انتقالی هر دو را داراست و ایضاً دحو گاهی بمعنی رمی و انداختن استعمال میشود چنانکه گویند (علی داحی باب خیبر) باز دلالت بر حرکت زمین دارد اما اینکه مفسرین دحو را بمعنی بسط تفسیر کردند برای قبول نکردن

(*) دلیل دیگر و رفته گی قطبین زمین است - از همه دلایله واضحت امتحان بزرگی است که (فوکات) در کلیسیای (پانته اون) پاریس کرد و آن چنان است که شاقول بلندی از وسط سقف کلیسیا آویزان نمود بر شاقول گوی سنگینی که ته گوی مثل سوزن بجز روی زمین هم شن نرم پس این شاقول را حرکت دادند معلوم است بعد از یکی دو مرتبه رفتن و آمدن ته شاقول روی خط مختلف احداث نمود و بهمان خط اول حرکت نا آخر متحرك نشد پس اگر زمین متحرك نبود بایستی شاقول بلك میزان حرکت کند و اختلاف حرکت ندهد یا اگر زمین متحرك نبودی بایستی در همه نقاط زمین شاقولی مختلف حرکت کند و حال آنکه همچو پوست اگر در خط استوا همچو شاقولی آویزان کنند ابدأ اختلاف حرکت نمی دهد و اگر در قطب همچو شاقولی آویزان کنند دور خودش خواهد چرخید هر چه از استوا دور بشویم اختلاف حرکت شاقول بیشتر میشود و این دلیل هیچ جای انکار باقی نمیگذارد مگر کسانی که ملسک محسوسات و بدیهیات میشوند.

اذهان ایشانست حرکت زمین را بلکه در بعضی اخبار بسط را نیز بعد از دحو فرموده و این دلیل است براینکه مراد از دحو حرکت است نه بسط (بحار) (عن امیر المؤمنین ۴ فی خبر طویل الی ان قال) (فلما خلق الله الارض دحیها من تحت الکعبه ثم بسطها علی الماء فاحاطت بكل شیئی)

امیر المؤمنین فرمود که چون خداوند زمین را خلق کرد از تحت کعبه آنرا حرکت داد پس روی آب پهن شد و احاطه بر همه چیز پیدا کرد و معلوم است که مقصود از احاطه کردن بهر چیز شکل کروی پیدا کردن است پس چنانکه حکمای اروپا گویند زمین بعد از خلقت شدنش بحرکت آمد و بواسطه حرکت دور خودش شکل کروی تحصیل کرد (سوره طه) (آیه ۵۵) (الذی جعل لکم الارض مهداً) خداوند زمین را برای شما کهواره قرار داد (معلوم است لازمه کهواره حرکت بملایمت و استراحت است و الا کهواره نخواهد بود بلکه سرر و کرسی محسوب خواهد شد هم چنانکه حرکات منظم و منضبط کهواره اسباب جریان هوا و استراحت و نمو اطفال است همچنین حرکات منظم زمین اسباب نمو ابدان و خروج ماء و مرعی است (سوره ملک) (آیه ۱۵) (وهو الذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناكبها) خداوند زمین را برای شما مثل ذلول قرار داده ذلول يك قسم از شته رهوار ملایم الحکاتست که نوعه و نظم حرکات زمین باز تشبیه شده.

(سوره سجده) (آیه ۱۰) (ثم استوی الی السماء وهی دخان فتال

لها والارض اثتیا طوعاً او کرهآ) خداوند آسمان را از دود خلق کرد (سابقاً تفسیر شد که مراد از دود بخار آبست که آسمان ه زمینی کوره بخایه همان زمین است) پس از آن باسما و زمین فرمود بیاید باطاعت جاذبه این شمس باختیار یا بکراهت باطاعت جاذبه شمس دیگر آسمان و زمین گفتند آمدمیم بالطوع والاختیار معلوم است نظر از امر و جواب آسمان و زمین تکوینی است

نه لفظی آیه اولاً دلالت دارد بر تقدم خلقت زمین بر آسمان و ثانیاً معلوم میشود آسمان از بخار زمین تولید شده و این دو مقدمه ثابت میکند که آسمان ما کوره بخاریه محیط بزمین است و ثالثاً ظاهر از آمدن حرکت حسیه است و رابعاً معلوم میشود که زمین با کوره بخاریه اش که آسمان اوست در جاذبه این نظام شمسی در حرکت هستند (نهج البلاغه) (ووتد بالصخور میدان ارضه)

خداوند عالم بکوره و سنگهای بزرگ زمین را میخ کوئیده و درینمعنی که جبال اوتاد زمین ما هستند آیات قران نیز وارد است و نظر بعقیده قدما که زمین مرکز عالم و ساکن و از خط محفوظ است محتاج باوتاد و راسیات نخواهد بود پس ثابت میکند که چون زمین مستخدم و مجذوب شمس است و حرکات مختلف را داراست اگر مثل میخهای آهنین گشتی اوتاد صلبه و جبال روایی نمی داشت مورد خطر تلاشی و تفرق اجزاء درین حرکت بود بعلاوه بواسطه خفت و نداشتن اجزاء صلبه حرکات آن غیر منظم بود خداوند برای تعدیل حرکات آن و حفظ از تلاشی و تفرق جبال روسی را اوتاد زمین قرار داد که علی ابن ابی طالب در نهج البلاغه فرمود :

(بیم) (وعدل حرکاتها بالراسیات) خداوند حرکات زمین را مساوی و تعدیل کرد به

(بیم) هشت حرکت برای زمین ثابت شده و از بعضی آنها حرکات دیگری متولد میشود (اول) حرکت وضعی زمین که حرکت استوائی و محوری نیز می گویند و از آن متولد میشود حرکت بومیه که شرح آن در عقرب نوشته می شود در متن (دویم) حرکت سنوی اطراف مرکز شمسی در مدار بیضی مطابق منطقه البروج یا (اکلیپ تریک) و دوره آن در (۳۶۵) روز (۶) ساعت و (۸) دقیقه و (۳۸) ثانیه طی میکند بروج رومی و فارسی و فصول اربعه متناسب بان حرکت است و از این حرکت متولد می شود حرکت میلی که شرح آن در مقاله (شمس دو حرکت دارد) درج خواهد گردید و اختلاف شبانه روزی منسوب باین حرکت است (سیم) حرکت اقبالیه یعنی

خلفت جبال (احتجاج) (بحار) عن هشام بن حکم عن الامام جعفر الصادق ۳ فی اجوبته للزندیق

متعلق بصفحة قبل است

اقبال و حرکت منطقه البروج بطرف دایره اعتدال که مساویست باخط استواء و در هر (۶۷۰) سال یکدرجه و منتهی این حرکت تا سه درجه است که منطقه البروج نزدیک میشود بااعتدال و پس از آن باز بهمان منوال دوری جوید و حاصل این حرکت راجع بهمان حرکت میلی است یعنی میل محور و قطب زمین از مدار بیضی که مساوی با منطقه البروج است طرف خط اعتدال با اندازه (۱۳) درجه و نیم که این میل در (۶۷۰) سال یکدرجه اختلاف پیدا میکند تا سه درجه و بهمان اندازه باز عود میکند تا بحالت (۲۳) درجه و نیم قرار بگیرد (چهارم) چون مدار بیضی زمین نسبت به مرکز شمس دارای اوج و حضیض یعنی يك طرف مدار با اندازه (۳۰۰) فرسخ نزدیکتر به شمس است و بواسطه نزدیک بودن و دور بودن زمین جاذبه شمس قوی و ضعیف می شود و مسافت قطع زمین در حضیض کمتر است از مسافتی را که در اوج باید قطع کند و زمین در حضیض سریعتر از اوج است چنانکه حالیه توقف زمین در بروج شمالی (۹) روز بیشتر است و هوای آن زمان گرمتر و غالب آبها مفرات کم در صفحه جنوبی است که جاذبه شمس مایعات را در نزدیکترین نقاط خود جذب می کند و زمان و فصول تغییر پیدا میکند یعنی زمین بتدریج اوج و حضیض خود را در منطقه البروج تغییر می دهد که در آن مدت یکدوره تمام می شود چنانکه حالیه که حضیض در صفحه جنوبی است ایام جدی کمتر و سرطان زیاد تر است و اگر حضیض در سرطان واقع شود ایام سرطان کوتاه ترین بروج خواهد بود و همچنین در تمام بروج شمالی و جنوبی اختلاف اوج و حضیض در حرکت شمس اختلافی حادث می کند در ایام آن بروج و بروج جنوبی (۹) روز علاوه بر شمالی می شود و همچنین نقطه حضیض اگر در انقلاب صیفی راس سرطان واقع شود جاذبه شمس آبهای زمین را بطرف شمال خواهد جذب کرد و بیشتر زمینهای شمال غرق می شود

(و مما قال علیه السلام ان الاشياء تدل علی حدوثها من دوران الفلك بما فيه وهي سبعة افلاك وتحرك الارض و من علیها و انقلاب الازمنة و اختلاف الوقت)

متعلق بصفحة قبل است

و بکس در جنوب اراضی آن ظاهر و مسکون خواهد شد (پنجم) حرکت اعتدالین ربیعی و خریفی زمین یعنی حرکت مدار زمین در موازات منطقه البروج در هر (۲۶) هزار سال یکدوره تمام می کند یعنی مدار بیضی زمین نسبت به شمس اختلافی وضع پیدا می کند مثلاً رأس بیضی زمین یعنی نقطه اعتدال ربیعی بجای سرطان خواهد آمد و سرطان بجای نقطه اعتدال خریفی میزان و رأس بیضی میزان در محل جدی و جدی در محل حمل و باین حرکت زمین که مدار خرد را اختلافی وضع می دهد قدامتصور میگردند ثوابت متحرکند و در (۲۶) هزار سال یکدوره تمام می کنند مثلاً در سالی که زمین بنقطه اعتدال ربیعی رسید و مقابل با جمع ستارگان حمل بود سال دیگر بنقطه اعتدال میرسد در حالیکه پنجاه ثابته فلکی بمقابل آن ستاره کان مسافت دارد که نقطه اعتدال از مشرق بطرف مغرب باین اندازه سیر کرده و زمین از آن ستارگان عقب افتاده است و ایضاً در دو هزار سال قبل که زمین در نقطه اعتدال ربیعی یعنی رأس مدار بیضی مقابل با ستارگان حمل بود حالیه در نقطه اعتدال ربیعی یعنی راس مدار بیضی که رسید مقابل با اول درجه ستارگان شبیه بحوت واقع می شود (ششم) ارتعاش قمری که از جاذبه شمس و قمر در محور زمین حاصل می شود در هر (۲۹) سال يك دوره تمام می کند .

(هفتم) حرکت رقصی قطبین زمین بواسطه جاذبه شمس با اندازه يك دقیقه

از فلك در مدت يك سال (هشتم) حرکت بی اختیارانه زمین بهمراهی شمس و باقی سیارات در فضاء غیر معلوم در مدار غیر معلوم در طواف مرکز مجهول که در مقاله (شمس دو حرکت دارد تحریر میشود)

فرمود حرکات افلاک باهرچه در او هست و حرکت زمین و هرچه در او هست و انقلاب ازمنه شبانه روزی و اختلاف اوقات دلالت برحدوث آنها میکنند (زیرا که حرکت بودن در مکانی است، بعد از مکان اول و این عین حدوث است)

اما اینکه فرمود سیر افلاک سببه باهرچه در او هست این جمله دلالت می کند برحرکت سالیانه سیارات زیرا که مراد از افلاک در اینجا مدارات بیضی و محل جریان سیارات است و نسبت حرکت بمدار بافلک نسبت جریان است بنهرچنانکه گفته میشود نهر جاری است یعنی آب درنهر جاری است و این استعمال حال و محل شایع است این معنی کریمه (کل فی فلک یسبحون) است و مقصود از افلاک هفتگانه مدارات زمین و خمسة متحیره و اراتوس است که بچشم مرئی و مرصود میشوند و الا بعقیده قدماء افلاک نه عددند نه هفت اما اینکه فرمود حرکت زمین و هرچه در او هست و انقلاب شبانه روزی و اختلاف اوقات دلالت برحدوث دارد (

در این جمله حرکت یومیه زمین را ناظر است که اختلاف شبانه روزی را مستند به آنداشت (کافی) (وافی) (بخاری) مستنداً الی الامام السادس جعفر ابن محمد ص انه قال ان الله عز وجل دحی الارض من تحت الکعبه الی منی ثم دحیها من منی الی عرفات ثم دحیها من عرفات الی منی) فرمود خداوند زمین را از تحت کعبه حرکت داد (یعنی سبب حرکت را در آن نقطه ابتداء ایجاد کرد) بطرف منی که سمت مشرق کعبه است و از منی بجانب عرفات که آنها طرف مشرق منی است و از عرفات سیر شرقی خود را کرد تامتهی منی شد اثبات حرکت زمین از این خبر واضح است لکن اینکه متهای حرکت را منی قرار داد باآنکه مبدء حرکت کعبه بود نکته ایست و آن اشاره بزبادت حرکت یومیه است از حرکت محوری زمین چون آن نقطه

از زمین که مقابل نقطه از محور است بعبارة اخری اتمام يك دایره عظیمه زمین ۲۳ ساعت و ۵۵ دقیقه و ۴۸ ثانیه طول میکشد ولی دوره شبانه روزی زمین ۲۴ ساعت تمام میشود و این تفاوت بعلمت اینست که زمین تا دور محوری خود را قطع کند يك اندازه از مدار بیضی و مطاف سالیانه خود را نیز قطع خواهد کرد و این باعث میشود که نقطه محاذات شمس با سیر محوری تکافوء کرده نقطه مبدء سیر دوره حرکت محوری بمقام اول خود نرسد بواسطه اختلاف وضعیت آن بجهت حرکت انتقالی و آن مقدار از حرکت جزء حرکت یومیه محسوب میشود پس اگر از کعبه بکعبه تشکیل يك دایره تنظیمه در حرکت زمین فرض شود حرکت محوری است و شبانه روز بیش از آنست که تقریباً با اندازه مسافت بین منی و کعبه میشود پس در این روایت بهر دو حرکت اشاره فرمودند (نهج البلاغه) (امیر المؤمنین فرمود) (و جعل الجبال فیها اوتاداً لها فسكنت علی حرکتها من ان تمید باهلها او نزول عن مواضعها)

خداوند جبال را وتد و اسباب استحکام زمین قرار داد پس در عین حرکت ساکن از اضطراب شد و از زوال از مدارش یا تفرق اجزاء آسایش پیدا کرد و در خبر سابق فرمود منظم کرد حرکات زمین را باوتاد که مرکز نقلی برای او وضع کرد مطابق کشفیات متأخرین هشت حرکت برای زمین محقق است اگرچه فیلکس ورنه فانسوی یازده حرکت ثابت میکند و اخبار آل محمدص در این باب بسیار است .

(دنیا برای ظهور مبارکی حاضر میشود)

(انجیل منی) (باب ۲۴) (آیه ۶) و (جنکها و اخبار جنکها را خواهید شنید زنهار مضطرب نشوید زیرا که وقوع اینهمه لازم است لکن انتهاء هنوز نیست زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و باهاوزلزلهها در جایها

پدید آید اما همه آنها آغاز دردهای زه است (سوره بقره) (آیه ۴۶)
**(واذنبناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یدبحون ابناءکم و
 یتحیون نسائکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم)**

(خداوند عالم منت به بنی اسرائیل میکندارد که خلاص شدید از آل فرعون
 که بجهای شمارا سر میریدند الخ) ملا صدیقی در تفسیر سوره فاتحه می
 نویسد که چون قوه فائزه از طرف مبدء وجود که جالب و جامع کمالات است
 در هر دوره کانه یک اندازه معینی است که به نسبت استعداد و مواد اشخاص تقسیم
 میشود و هر چند مشترکین کمتر شوند آن قوه تماما بانها داده میشود و کاملتر
 خواهند بود پس چون در دوره فرعون دوازده هزار نفر بجه بنی اسرائیل را
 فراغت کشتند و موضوع از میان رفت و یکنفر موسی مستخلص شد تمام آن قوه
 مفیضه از مبدء فیاض افاضه بموسی گردید و باینجهت جامع کمالات شد .

(صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد) و محسوسا
 در هر دوره انقلاب کبیری یک شخص فوق العاده در عالم طلوع میکند و امروز
 که دنیا منقلب و کشتار فوق العاده و مخاصمه خارج از جریان طبیعت حکمفرما
 است و قحطی و سختی و امراض و بلاهای آسمانی و زمینی مشغول اتلاف نفوس و
 اموال است درد زائیدن عالمست که عالمرا برای ظهور یک شخص خارق عادت
 حاضر میکند ترویج عقاید سوسیالیستی که تمام دنیا را در تحت سیاست واحده
 میخواند و یک مرکز نقلی برای عالم میجوید یک سانس و مدیر فوق العاده را
 برای دنیا دعوت میکند اندراس و ترک مذهب و تدین یک تجدید و تازه کننده
 لازم دارد اشاعه جور و مظالم در عالم حکومت مقتدره مقننه عالی را از پس برده
 غیب نمایش میدهد که **(یملاء الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً)**
 حاکمیکه بعد از این اقتضای زمان باید از طرف خداوند بر سرر حکومت دنیا
 حکمرانی کند باید عالم بتمام قواعد و قوانین علمیه و سیاست باشد ابداً تخطی

از حق و تخلف از واقع نکند و برای ترویج مرام و قواعد عدل و داد بقوه قهریه
 نیز متوسل شده که تمام دنیا را بتواند مطیع قانون کرده خواهی نخواهی حیات
 اجتماعی معالک و امم را تامین بنماید و بهترین قواعد عالم و قوانین الهیه را ترویج
 و تجدید بنماید و معلومست که اینمقدمات و نتیجه منطبق و مطابق نمیشود مگر با
 وجود مبارک حجة عصر عجل الله فرجه امام دوازدهم امامیه اسلام که در برده
 مستوری الی کنون قرار گرفته **(الی ان یقضی الله امرآ کان مفعولاً)** و تمام
 آن نتیجه و شرائط بموجب اخبار متواتره آل محمد در آن وجود مبارک مجتمع
 و هنوز ظاهر نشده اگر آیه **(یمحو الله ما یشاء و یشئ)** که بموجب
 مقتضیات معنویه که خداوند عالم است تاخیر در ظهور را باعث نشود (امیدواریم
 که بزودی یا چند سالی بیشتر نکشد که دیده عالم بجمال مبارکش روشن و
 مفارق اهل حق بمقدمش مفتخر گردد چنانکه از (کتاب اشعیاء نبی) (باب
 یازدهم) (آیه اول الی دهم) مستفاد میشود (ونهالی از تنه بسی بیرون آمده
 شاخه از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند در او قرار خواهد گرفت
 یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند
 و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد
 کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود بلکه مسکینان را بعدالت
 داوری خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین بر راستی حکم خواهد نمود و جهان
 را بعصای دهان خویش زده شیران را بنفخه لبهای خود خواهد کشت و کمر
 بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت و گرگ با بره سکونت
 خواهد داشت و بلنک با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری باهم و
 طفل کوچک آنها را خواهد راند و گاو باخرس خواهد چرید و بجهای آنها با
 هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ
 مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را بر خانه افمی
 خواهد گذاشت)

یسی بدرداود است و تنه او یعنی آن مبدئیه یسی از اغصان و قروع اوست ابراهیم خلیل است و نهال بیرون آمده از آن تنه اسمعیل است که در توریه صریحاً به ابراهیم وعده کرد که از اولاد اسمعیل دوازده رئیس برانگیزاند که در انبئات ذکر میشود ریشه های اسمعیل پیغمبر اسلام و اوصیاء او و اولیاء خدا اجداد آن حضرت است و ان شاخه که از ریشه خواهد شکفت وجود مبارک حجة غائب پسر امام حسن عسکری ۴ است که بموجب این آیات باید عدل کامل را جلوه بدهد و بقوة قهریه و جنگ ظهور کند که فرمود شریبان را بنفخه لبهای خود یعنی اوامر صادره خواهد گشت و حکم و سلطنت بمجاری ظاهریه نکند بلکه بموجب واقع و علم امامت امور مردم را قطع و فصل کند و تمام دنیا را خودش مات واحده قرار دهد نه آنکه بعد فوتش دین او دنیا را بر کند زیرا صاحب دین مخصوصی نخواهد بود بلکه شاخه از همان ریشه ها است و مسالمت کلیه را باید در تمام مخلوقات جریان بدهد که پانک باینزغاله خواهد خوابید و طفل شیر خواره با سوراخ مار بازی کند)

بدیده انصاف این آیات منطبق نمیشود مگر بحجة موعود که اخبار اسلامی نیز نشانه ظهور و علائم سلطنت او را بهمین طریق بیان کرده و ابداً با عیسی ۴ و متمهیدها مطابق نیست که هیچیک از اینعلامات هنوز در احدی ظاهر نشده دعوی ان از برای دیگران خروج از حق است و اینگونه انبئات که با ظهور دعوی احدی مناسب نیست مگر وعده ظهور حجة غائب جعل الله ته الی فرجه در کتاب مقدس و اخبار اسلام بی شمار است که ما انشاء الله بتوفیقات خداوندی در رساله مهدویت مجتمعاً ذکر میکنیم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

(شمس دو حرکت دارد)

یکی حرکت انتقالی مثل مادریکه اطفال خود را برداشته میرود شمس با تمام اهل نظامش حرکت میکند بعضی از حکمای اهل اروپا تصور میکنند که در اطراف عقد ثریا یا ثور دهر ثانیة چهارمیل حرکت میکند چنانکه کمیل رصدی امریکائی گوید شمس خط منحنی در حرکت دارد مثل شکل مار و همیشه از طرف جنوب مسافر شمال است و در هر روزی ۴۲۲۰۰۰۰ میل حرکت و سیر میکند با جمیع مستخدمین خود از اول خلقتش هنوز عود نکرده اگر چه ممکن است هر وقت خدا بخواهد از همان خط سیر مراجعت نماید حرکت دیگر شمس که از تغییر و انقلابات و علامات نقاط شمس بتلسکوپ معین شده حرکت وضعی است که بر محور خود حرکت میکند و هر دوره از حرکت یعنی تشکیل دایره عظیمه را در (۲۵) روز و (۵) ساعت خاتمه میدهد و این سیر محوری شمس از مغرب بطرف مشرق است پس از برای شمس بعقیده متجددین دو حرکت انتقالی و وضعی معین گشت و بعقیده قداماء و یونانیها مطابق نظام بطلمیوسی همچنین دو حرکت داشت حرکت سنوی که فصول اربعه را تهیه کند و حرکت بومیه که شب و روز را تشکیل دهد .

اما آیات و اخبار مکرر اخبار بحرکت شمس داده که تمامی آن آیات ناظر بمسلك متاخرین است و منطبق با عقاید متمدین قبل از الف هجری نمیتوان نمود (سوره یس) (آیه ۴۰) (کل فی فلك یسبحون) شمس و قمر هر يك در فلکی شناوری و حرکت میکنند فلك را اگر مطابق قداماء جسم روحانی خالی از ماده که شمس و قمر مرکز در نخن او باشند تصور کنیم بنابه آن مسلك فلك متحرك است نه شمس و قمر در فلك پس منظور از فلك همان مدار شمس و قمر است که هر يك از آنها در آن مدار حرکت مینمایند لکن مبدء

و منتهی و مرکز فلک قمر معلوم است و فلک یامدار یا مسیر شمس مبدء و منتهی و مرکز معلوم نیست (سوره یس) (آیه ۳۸) (والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم) چنانکه آیه اول حرکت انتقالی را ثابت کرد این آیه حرکت وضعی را اشاره فرمود که شمس جریان دارد و سیر می کند در مستقر یعنی محل خودش از حسن تدبیر خداوند عالم قادر ، سابقین لام لمستقرا بمعنی الی گرفته یعنی جانب مستقرش می رود و مستقر شمس را مبدء بروج میدانستند و بامعنی فی گرفته که مستقر عبارت از فلککش باشد و هر دو خلافت زیرا که بمعنی الی لازم میاید که شمس بمبدء بروج که رسید ساکن باشد و اگر بمعنی فی گرفته شود بقول قدماء شمس حرکت ندارد بلکه فلککش منحرف است پس صدق نمیکند ظاهر آیه که شمس و قمر در فلک جریان دارند پس لام بمعنی فی مثل (لا یجلیها لوقتها الا هو) (ای فی وقتها) و مراد از مستقر مدار حرکت انتقالی است و مقصود از جریان حرکت وضعی است اما بقرائت لامستقر لها اشاره بحرکت انتقالی خواهد بود (سوره ابراهیم) (آیه ۳۷) (وسخر لكم الشمس والقمر دائبین) یکی از نعمتهای خداوندی اینست که مسخر کرد شمس و قمر را که در حرکت باشند و معلوم است حرکت وضعی شمس آثاری در زمین دارد که موجب نعمت است چنانکه فاندیک می گوید بواسطه اختلاف شمس در حرارت و داشتن بعضی سطوح آن تیرگی و کلف و علامات را آثار مختلفی در باران و گرما و سرمای زمین دارد مخصوصاً در خطوط استوائیه (نهج البلاغه) امیر المؤمنین ۴ فرمود (والجو المكفوف الذي جعلت مغیظا للیل والنهار و مجری الشمس والقمر) خداوند جو و فضائی خلقت کرد که محل غروب نور و ظلمت است یعنی شبانه روز و همان مجری و محل سیر شمس و قمر است حرکت را بخود شمس و قمر نسبت داد بخلاف قدماء که فلک آنها را متحرک میدانستند و مجرای شمس و قمر را جو

مکفوف قرار داد نه فلک که مراد از او جسم روحانی خالی از ماده باشد و همچنین ظاهر روایت اینست که لیل و نهار متناسب بحرکت شمس و قمر نیست که شب و روز را در قبال جریان شمس و قمر فرموده متولد از آن چنانکه ظاهر آراء متجددین است بلکه در بعضی آیات اشاره بمرکزیت شمس شده مثل اینکه فرمود (والشمس و ضحیها والقمر اذا تلیها) و ایضا (هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً و قدرناه منازل) شمس و نور او را فرمود بدون اشاره بحرکت و قمر را به تلو . تبیت شمس و حرکت و منازل اشعار داشت اگر حرکت شبانه روزی و سالیانه متناسب بشمس بود اظهار اوصاف و بزرگترین آثار شمس سزاوار بدگر بود که شبانه روز را بان متناسب کند کریمه (لا الشمس یبغی لها ان تدرك القمر) ناظر بحرکت انتقالی شمس است (فی البحار) عن ابن عباس عن امیر المؤمنین ۴ (ان للشمس (۱۸۰) منزلاً فی (۱۸۰) یوم ثم انها تعود مرة اخرى الی واحد واحد منها فی امثال تلك الايام و مجموع تلك الايام سنة) فرمود شمس ۱۸۰ منزل دارد در ۱۸۰ روز پس از همان ۱۸۰ منزل مراجعت میکند از یکی یکی آنها در ۱۸۰ روز و مجموع سیر و عود آن ۳۶۰ روز ایام سال است) مقصود از سیر شمس سیر اشعه شمسی است در زمین که در واقع حرکت میلی زمین باشد و مراد از منزل را درجات بروج بقول قدماء که شمس در آنها حرکت میکند نمیتوان دانست زیرا اگر بقول قدماء میبود ایشان دایره معدل النهار را به (۳۶۰) تقسیم میکنند که درجات بروج است و عود و مراجعت شمس نمیشود مگر بعد از ۳۶۰ روز نه ۱۸۰ روز که دوباره مراجعت از همانها میکند و مجموع سیر و عود آن ایام سال را تشکیل بدهد اما سیر میلی زمین میل محور و قطب زمین است از سطح دایره زمین که

مطابق بامنطقه البروج است باندازه (۲۳) درجه و نیم که اختلاف شب و روز را تشکیل میدهد در ششماه مثلا اگر قطبین زمین را در سطح منطقه البروج فرض کنیم اشعه شمس نصف کره زمین را شامل و شب و روز در تمام حتی قطبین یکسان خواهد بود آنوقت قطب شمال یا محور شمال حرکت میکند از سطح بروج مایل بشمال میشود که باقی کره حاجب از رسیدن نور است بقطب شمال قطب شمال شب می شود و هر چه بقطب شمال نزدیکتر است شب آن بیشتر و اطول از روز خواهد بود تا بخط استوا که تعادل قوس الیل و قوس النهار است و از آنجا هر چه بقطب جنوب نزدیکتر شود روز آن طولانی تر است تا قطب جنوب در تمام مدتی که قطب شمال شب است قطب جنوب روز است پس از آنکه (۲۳) درجه و نیم قطب شمالی در مدت سه ماه حرکت کرد و از سطح بروج مایل بشمال شد بعد از آن بطرف سطح دایره فرود میاید تا سه ماه دیگر که منطبق با سطح دایره منطقه البروج میشود که جمعا ۱۸۰ روز است دو باره اوضاع قطب شمال را قطب جنوب پیدا میکند و بکلی معکوس میشود تا ششماه یا ۱۸۰ روز که مجموع ایام سال است و بواسطه همین حرکت قطب شمال و جنوب ششماه شب و ششماه روز هستند و در اول میزان و حمل شب و روز در تمام کره یکسان است و در خط استوا همیشه یکسان است و مراد همین معنی است که در مجمع البحرین نقل میکنند که از برای شمس ۳۶۰ برج است از هر برجی یک روز نازل میشود و هر برجی باندازه جزیره است از

جزایر عرب (و ان للشمس ۳۶۰ برجا کل برج منها مثل جزیره من جزایر العرب فتتزل كل يوم على برج منها) مقصود از شمس اشعه شمس است که هر روز در محلی از زمین واقع است و در دوره ۱۸۰ (۳۶۰) برج یعنی محل و مکان میشود زیرا که قطع مسافت اشعه شمس از دایره نصف النهار در هر روزی ۵ فرسخ می شود

مطابق تقریبی یا بعضی از جزایر عرب و الا اگر ناظر بمسلك قدماء می بود اولاً از برج ۳۶۰ درجه دایره حرکت شمس را نمیتوان اراده کرد زیرا که آن درجه چند مقابل کره زمین خواهد بود و ثانیا بقول قدماء شمس هر روزی یکدرجه را طی نمیکند بلکه گاهی متجاوز از یک درجه و گاهی کمتر سیر می کند و ثالثاً لفظ منها صحیح نخواهد بود بلکه فیها باید استعمال شود بالجمله ظاهر از آیات و اخبار بنظر دقیق این است که شمس دو حرکت دارد و زمین حرکتانی دارد و شبانه روز متنسبت بحرکت زمین بعضی آیات که طلوع و غروب را نسبت بشمس داد مثل اینکه در حکایت اسکندر فرمود (سوره کهف) (آیه ۸۴) (حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة) دلالت بر حرکت شبانه روزی شمس نمیکند زیرا که اولاً طلوع و غروب بمعنی ظهور و خفاء شمس است ثانیا مطابق اصطلاح عرفیست ثالثاً حکایت از ظن و تصور اسکندر است از آنجائیکه در آن زمان غیر آسیا و اروپا و افریقا معموره تصور نمیکردند شاید اسکندر تا سواحل بحر اتلانتیک یا بحر اسود آمده و از آنجا بواسطه عظمت دریا تصور کرد که آفتاب در همان دریا غروب میکند خداوند حکایت از ظن و تصور اسکندر کرد زیرا که عین بمعنی مصب الماء یعنی محل ریزش آب است و دریا محل ریزش رودها است و حمئه گل سیاه را گویند که بحر اسود باشد یا بقرائت حائمه که بمعنی کثرت علق و زیادی آب است و مراد دریای اتلانتیک است چنانکه مراد از کریمه (و جدھا تطلع على قوم لم نجعل لهم من دونها سترا) مشرق آسیا از قبیل سبیریا و بعضی هنود و غیره است که هنوز در حوض توحش و بدویت باقی هستند (فسبحان الذی سخر لنا هذا وما كنا له بمقرنین)

(شق القمر واقع است)

ضروری مذهب اسلام است که پیغمبر مسلمانان قمر را از برای چهارده نقر که معجزه خواستند بالای تپه برآمد و باشاره انگشت منشق نمود و دوباره التیام پیدا کرد و این قضیه بصورت محل استبعاد و باعدم امکان بود مخصوصاً به عقیده قداما که سیارات را متحرك باراده و صاحب نفوس کلی میدانستند و خرق و التیام در آنها جائز نبود تحقیق مقام و اثبات امکان و وقوع شق القمر موقوف بچند مقدمه است (۱) امکان انشقاق قمر بمسلك فلاسفه قرن اخیر واضح است زیرا که قمر زمینی است مثل زمین ما بلکه قطعه از زمین ما است زیرا بعقیده متجددین قمر قطعه از زمین ما است که منفصل شده به قوه دافعه زمین و حالیه در جاذبه زمین به حال حرکت باقی است و در قرآن نیز اشاره باین معنی فرموده (سوره رعد) (آیه ۴۱) (انا ناتی الارض فنقصها من اطرافها) (ما از اطراف زمین قطعه را منفصل کردیم) پس قمر نه صاحب روح کلی و نه از مجردات است چنانکه زمین ما را گویند ممکن است بیک ذوذنبی در اثناء حرکت برخورد و متلاشی شود انشقاق و تلاشی قمر نیز ممکن است

(۲) نظیر این واقعه بلکه بالاتر از این واقع شده در نجومات بین مشتری و مریخ پس از اینکه در یکماه ۶۰۰ سیاره کوچک را بتوسط تلسکوپ برصد آوردند در حالیکه تمام آنها در مدار منظمی بیک حال و مدار و جهت سیر میکردند از تشابه اوضاع آنها معین گردید که تمام آنها بیک سیاره مستقلی بوده که در فضا بعلت تکوینی متلاشی و اجزاء آنها در همان مدار بهمان اوضاع حرکت میکنند (۳) پس از انشقاق قمر یا دو قسمت غیر متساوی شده بود یا دو قسمت متساوی (*) اگر غیر متساوی

(*) نقش فی الحجر مینویسد سقوط جسمی را طرف مرکز زمین جاذبه میگوئیم

بود التیام آن سهل است بقاعده مسامحه بین حکماء اروپا که هر جسم بزرگتری جاذب کوچکتر است چون آن قسمت کوچکتر از مرکز قمر خارج نشده بود دوباره مجذوب قسمت اعظم آن گردید و اگر دو قسمت متساوی بوده دو جاذبه متساوی در هر دو قسمت موجود است که همدیگر را جذب میکنند و مسلمست دو قسمت متساویه کره قمر حتماً همدیگر را بقاعده جذب و انجذاب ملاقات کرده ملحق بیکدیگر خواهند شد (۴) استبعاد ندیدن سایر مردم عالم و ثبت نشدن آن در تواریخ دلیل بر عدم وقوع نیست زیرا مردم خالی الذهن که انتظار انقلابی در قمر نداشته و ابداً متوجه قمر نبودند اگر مثلاً در ظرف دو دقیقه منشق و ملتئم گردد ممکن است احدی ملتفت آن نشده و مطلع نگردند یا اگر اشخاص دیگری دیده باشند شاید بعضی حس خود را تخطئه کرده قابل ذکر

متعلق بصفحه قبل است

و اندازه و درجه جذب را که باعتبار زیادی و کمی ماده است در مجذوب نقل و خفت نامیده میشود لکن ملاحظات و امتحانات در قانون جریان طبیعت از برای جاذبه معانی وسیع تری نشان میدهد و آن معنی این است که هر ماده جاذب هر ماده دیگر است در تمام اجسام اعم از اینکه یکی کوچک و دیگری بزرگ یا هر دو بیک اندازه باشند هر دو جسم طرف همدیگر حرکت می کنند اگر مانعی از حرکت نداشته باشند متهی اگر ماده و هیولای هر دو جسم متساوی شد در وسط حقیقی مسافت همدیگر را ملاقات خواهند کرد و اگر یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر نقطه ملاقات نزدیکتر بمبداء حرکت بزرگی خواهد بود مثلاً اگر فرض کنیم که در عالم جسمی نیست غیر دو قطره آب متساوی که ماده در هر دو بیک اندازه باشد و قطر هر یک عشر قیراط از اول خلقت هر یک جاذب دیگری است و بسرعت واحده متحرک بطرف یکدیگر خواهند شد که در وسط حقیقی بعد و مسافت متصل بیکدیگر میشوند یعنی هر یک مسافتی را

ندانستند مخصوصاً با عقیده یونانیها و تمدن آن عصر که خرق و التیام را نسبت بمجردات مجال میدانستند یا اگر بیننده نقل کرده چون انشقاق قمر امر غیر عادی است مورخین اعتقاد بقول آنها ننکرده درج تواریخ نمودند (۵) اثبات وقوع این امر پس از اثبات امکان انشقاق بدلیل وقوع نظیر آن در سیاره اعظم از قمر و برهان طبیعی التیام آن بقاعده جذب و انجذاب بدلیل تواتر و شیاع آن بین امت است چنانکه معجزه عیسی ۴ و موسی از قبیل احیاء موتی و دیدیضاء نیز بتواتر و انتشار بین امت ثابت میشود اگر تواتر و شیاع بین امت سند است شق القمر ثابت میشود و اگر سند نیست اثبات معجزات غیر باقیه هیچ پیغمبر را نمیتوان نمود در خاتمه این نکته مخفی نماند که اخبار دیگر که در بعضی کتب وارد است از قبیل اینکه نصف ماه داخل کریان پیغمبر شد و از

متعلق بصفحه قبل است

قطع میکنند که دیگری نیز بهمان اندازه قطع مسافت کرده است و اگر آن دو قطره یکی بزرگتر در ماده و هیولی بود حرکت آن بطیئی تر میشود و حرکت کوچک سریعتر و نزدیکتر بمبداء حرکت بزرگتری ملاقات میکنند بهمین ترتیب نقطه التقاء نزدیک بمبداء حرکت بزرگی میشود تا اینکه فرض کنیم يك قطره باندازه کره زمین دیگری همان قطره که قطر آن عشر قیراط باشد باندازه حرکت قطره کوچک سریعتر است که حرکت قطره بزرگ ابداً محسوس نیست و همین قاعده جاری است در قطره باران و زمین که بجاذبه زمین قطره باران بزمین نزدیک میشود و بقوه جاذبه همان قطره زمین نیز حرکت میکند متهی چون ماده و هیولی در کره زمین خیلی زیاد تر است حرکت کره زمین نسبت بنقطه التقا باندازه کمست که ابداً محسوس نیست و هر چند بیکدیگر نزدیک شوند جاذبه قوی تر و حرکت هردو مخصوص جسم کوچک سریعتر می شود تا ملاقات در نقطه نزدیک بمبداء حرکت زمین واقع شود .

آستین بیرون رفت چون مخالف قواعد طبیعی است بعلاوه اخبار آحاد است ما مجبور بتصدیق آنها نیستیم و اثبات آنها نیز بر ما لازم نیست فقط حکم قطعی اسلام انشقاق قمر است ولو دو تائیه وقت پس از تامل در مقدمات از برای منصف راه منعی نخواهد باقی بود

(اخبار از قوه بخار و خط آهن)

قرآن محمد ابن عبدالله ص که معجزه ثابتة خانم الانبیاء است تا انقراض عالم مطابق استعداد هر دوره معجزاتی نمایش میدهد که تمام حجت بر عالمیان گردد در زمان نزول آن که کمالات عرب منحصر بفصاحت بود اسباب عجز سایرین گردید و در این قرون اواخر اخبار و کشفیات و پیش بینی های آن که بتحقیق وثبوت پیوسته دایل اعجاز آنست (سوره یس) (آیه ۴۱)

(و آیه لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلك المشحون و خلقنا لهم من مثله ما یر کبون) فرمود یکی از آیات و نعمتهای خدائی این است که حمل کرد مردم و اولاد ایشان را در کشتی مملو از جمعیت در روی آب بدون اینکه کشتی در آب فرو برود باینکه چوب کشتی و محمولات آن تمام از اقبال و مجذوب مرکز زمین هستند و باید فرو بروند و خلق کرد از برای شما مثل کشتی مرکب دیگری که مانند کشتی باشد و حامل جمعیتی شود ظاهر این است که اشاره به (ترن) و خط آهن است با چون لفظ فلك فرد معمول و شایع آن کشتی بادی است بقصود از مثل آن کشتی بخاری و دودی است که مثل بادبست در تمام اوصاف بهر حال مراد از مثل قوه بخار و کهربائی است که مثل باد مرا کب را با جمعیت مشحون حرکت میدهد (احتجاج شیخ طبرسی نقل میکند توفیق و دست خطی را که امام دازدهم امامیه حجه غایب بشیخ مفید نوشته در آن نیز اشاره بخط آهن فرموده .

(ستظهر لکم آیه من السماء جلیة ومن الارض مثلها بالسوقية ويحدث في ارض المشرق ما يحزن ويقلق) در آیه ظاهر میشود از برای مردم آیات آسمانی و زمینی مساوی و متوالی یکدیگر از قبیل خسوف و کسوف و ستاره دنباله دار غیر مانوس در آسمان و قتل و نهب و امراض و نقص اموال و انفس و ثمرات در زمین و واقعات مشرق اسباب حزن و اندوه است (اختصاص بمشرق برای اختصاص مسلمانان است بمشرق والا مفسد مغرب بیشتر است جمالات اوائل ظاهر اینست که اشاره بجنک بین المللی است که مراکز اسلام هم از محارب و بیطرف حوادثی طی کردند بسیار اسفناک و حزن انگیز (و تغلب علی العراق قوم عن الاسلام مراق یضیق بسوء فعالهم علی اهلہ الارزاق) و غالب می شوند بعراق عرب اشخاصیکه خارج از اسلامند و اسباب تنگی رزق خواهند بود گویا اشاره بتصرف و غلبه انکیس است به بغداد (ثم تنفرج الغمة من بعد بوار طاغوت من الاشرار ویسر بهلاکه المتقون الاخیار) پس گرفتاری مسلمانان متوجه باسراحت میشود بعد از بهم خوردن و هلاکت اوضاع بکنفر از بزرگان اشرار و خویان مسلمانان مسرور می شوند ظاهر از اینجمله نیز خلع امپراطور روسیه است که اسباب تخفیف عذاب مسلمین گردیده و در نتیجه اسباب صلاح بین الملل خواهد بود (ویفق لمیریدی الحج ما یاملونه علی توفیر غلبه منهم و اتفاق ولنا فی یتسیر حجهم علی الاختیار منهم و الوفاق شأن یتظهر علی نظام و اتساق) و حاصل میشود از برای اشخاصی که اراده حج دارند چیزی را که میخواهند از اینکه وافرأ بانفاق یکدیگر واستراحت مسافرت کنند و طریق حج آنها سهل خواهد شد بواسطه چیزی که جدیداً احداث میشود یک نظم و نسق مخصوص اینکه حجاج بتوانند از راه سهل واستراحت باجماع و اتفاق بوسیله یک شیئی منظم و منضبط جدید الاحداثی بحج موفق شوند منصف تصدیق میکند که اخبار و اشاره

بخط آهن راه بغداد و مکه است که بعد از جنک بین المللی خاتمه خواهد گرفت (فطوبی لمن دعی نفسه للانصاف وردعها عن الاعتساف)

(حرارت و نور شمس)

قدماء از فلاسفه معتقد بودند که شمس منبع و مصدر نور است و حرارت و ناریتی در او نیست چون بیط است و مرکب نیست از اوصاف عنصریات مقدس و منزه است و ابدا متصف بحرارت و برودت و رطوبت و بیوست نمیشود بلکه بواسطه اثر و خصوصیتی که در نور شمس است پس از رسیدن بزمین انعکاس از کثافات احداث حرارت میشود .

و لکن متاخرین از حکماء اروپا معتقد هستند که شمس از عنصریاتست بلکه تقریباً ۱۲ ماده معدنی در او کشف نموده اند و نور و نار هر دورا داراست و تشبیه میکنند او را بدریای آتش که شعله ور و زبانه آن پنجاه هزار فرسخ میرسد و شعاع آن گاهی مثل شعاعی که باد آرا از محل توجه متمایل کنند منحرف میشود و آن مقدار حرارت که از شمس بزمین ما میرسد یکجزء از (۲۰۳۸۱۰۰۰) و باقی حرارت آن یا تلف میشود یا بباقی سیارات می رسد (و کرنیکسوس) میگوید قوت حرارت شمس از غلاف و جلد نورانیست که احاطه بشمس دارد که آنرا (فوتوسفیر) گویند و غالب نور و نار شمس از این جلد و غلافست و کشف این مسئله ممکن نیست مگر بدورین طبقات (سپکترو-سکوپ) که نور را بالوان خودش نمایش میدهد (سوره نوح) (آیه ۱۵) (وجعل الشمس سراجاً) خداوند شمس را چراغ قرارداد از برای اهل زمین (و معلوم است چراغ جنبه نور و ناریت هر دورا دارا است و باین جهت است که بزبان شریعت نیز شمس منبع حرارت و مصدر نور است خداوند مکرر

شمس را بسراج و ضیاء تشبیه کرده و قمر را بنور چنانکه فرمود (الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً) اشاره باینکه نور و حرارت شمس ذاتیست و نور و حرارت قمر کسبی است (خصال) (بحار) (مجمع البحرین) عن سلام ابن مستیر قال قلت لابی جعفر ۴ لم صارت الشمس احر من القمر قال ۴ (ان الله خلق الشمس من نور النار وصور الماء طبعاً من هذا وطبقاً من هذا حتی صارت سبعة اطباق البسها لباساً من نار فمن هنالك صارت احر من القمر)

سائل سؤال میکند از حضرت صادق آل محمد ۴ که چرا حرارت شمس بیشتر از قمر است حضرت فرمود خداوند خلقت نمود شمس را از نور آتش و آب صاف یک طبقه آن از جوهر آتش و طبقه دیگر از صفای آب تا اینکه هفت طبقه شد پس از آن لباسی از آتش بر آن پوشانید از اینجهت است حرارت شمس بیشتر از قمر است

این خیر اولا دلالت میکند مطابق عقیده متاخرین از اروپا که شمس مرکب از عناصر است و بسیط نیست چنانکه عقیده یونانیها بود و ثانیاً مطابق کشفیات جدیده چون شمس مرکب از عناصر و مادیات و دارای آب و آتش و بخار است بالملازمه تکوین معادن در او میشود ثالثاً اینکه عمده حرارت شمس از لباس ظاهر و جلد اوست و فاندیک منحصر کرد علم بان لباس و تصدیق بانرا بدیدن به واسطه (سپکترسکوپ)

اما شریعت اسلام بدون آلت و اسباب مطابق کشفیات جدیده خبر داده بر خلاف علماء اهل عصر خودش (کافی) (بحار) عن اصبح ابن نباته عن امیر المؤمنین فی حدیث طویل (ان الشمس لو کان وجهها لاهل الارض لاحتقرت الارض ومن علیها من شدت حرمتها) فرمود اگر روی شمس مواجه اهل زمین بود تمام زمین و اهلس را میسوخت از شدت حرارت) این روایت علاوه بر اینکه

دلالت بر شدت حرارت شمس میکند اختلاف سطوح شمس را در حرارت و برودت نیز ثابت میکند چنانکه مسلم متجددین است که صفحه شمالیه اش گرمتر از صفحه جنوبیه است و اول کوینده این کلام هرشل حکیم است که میگوید نصف شمس حرارتش بیشتر از نصف دیگر است پس مطابق روایت اگر وجهه شمالیه اش یعنی قطب شمالیه مواجه زمین میبود تمام اهل زمین می سوختند و ایضا متاخرین گویند که اگر صفحات استوائیه شمس خالی از کلف میبود حرارت آن خط بیشتر از اطراف خط استوا میشد

(باران شمس)

(*) نجم الملك طهرانی نقل میکند از حکمای قرن اخیر که یکی از حوادث شمسیه باران است زیرا که دیدند به تلسکوپ در ناحیه غربی شمس به

(*) مرآت العالم می نویسد لکه های سیاه زیادی و لکه های روشنی که کلف میگویند در روی شمس مشهود است که این لکه ها متصل در حرکت هستند و از روی آنها حرکت و مدت یکدوره بخوبی معین میشود این لکه های آفتاب خیلی تغییر پیدا میکند بعضی نابود میشوند و بعضی مجدداً عود میکنند بسا سالها که در آفتاب هیچ لکه ندیدند معین نیست این لکه ها چه چیز هستند خود جرم شمس منجلی و روشن نیست ولی در حول این کره سه طبقه هوا باشیبه به هوا است طبقه اول که متصل بشمس است نورانی تر و در حقیقت این حرارت و نور باین زیادی از اوست و این همان لباسی است که در اخبار آل محمد وارد است که از نار جهنم بشمس پوشیده که مبدء نور و نار اوست و در مقاله نور شمس ذکر شد (طبقه فوق نیز روشن و درخشانده و شبیه باتمسفر است طبقه سیم مثل ابر ولی بدون اینکه نورانی باشد باران از او متولد میشود

اندازه سی درجه کلفی بشکل ابر که شعبانی دارد بعضی از شعبات نزدیک به شمس آن مثل تیر است و در طرف شمالی آن ابر رشته های نازک رقیق و خطوط کشیده شده از آن ابر بطرف جرم شمس متصل است مثل خطوط باران و از طرف راست آن ابر خطوط مورب و منحرف متصل بشمس است مثل بارانی که باد آنرا از محلش منحرف کند و سرعت سیر آن خطوط را بجرم شمس تقدیر کرده اند در هشتاد و نهم (۱۵۰) فرسخ و در همین زمان که این کلف و خطوط در شمس دیده شد در اروپا نیز سرخی عظیمی در شمس نمایان گشت و بعد از دو ماه دیگر ابر روشنی روی شمس مشاهده شد که عروق و خطوط آن منحرف و منحنی بود و این مشهودات را از روی حدس باران و ابر کره شمس تصور کردند

(کافی) (بحار) مسنداً عن جابر انه سمع الامام الخامس محمد الباقر ۴ يقول (ان للشمس ملكاً ينضحها بالماء ولولا ذلك لاشتعلت الارض) حضرت باقر فرمود خداوند برای شمس ملکی خلق فرموده که بشمس آب میریزد و الا اگر حرارت شمس تدافع آب نمیشد زمین میسوخت (اگر باران شمس مطابق حدس مناخرین محقق شود این روایت حتماً ناظر بهم ان معنی و امطار شمس است و باممکن است مراد از زدن آب ترشح ذرات آب و بخار از زمین باشد که در هوا و اتمسفر ما حرارت شمس را کاهیده و بان تکافؤ میکنند (لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي -)

(شمس فانی میشود)

حکماء یونان و مقلده آنها تا قبل از قرن یازدهم هجری معتقد بودند که شمس بلکه تمام افلاک علویات باقی و متحرك باراده هستند ممکن نیست محل حوادث شده یا اختلالی و فسادی در آنها ظاهر شود (شیخ الرئیس) در کتاب شفا

گوید (واتفقوا علی انه نیس عنصر الفلك عنصراً للجسام الكائنة الفاسدة) اما شریعت اسلام فنا و زوال حرارت و تار و تمام شدن نور و تار و شکل آنها را مکرر اخبار فرمود بلکه فناء تمام کائنات را خبر داده است

(کل شیئی هالك الا وجهه)

(و اذالشمس کورت) یعنی زمانیکه حرارت و نور شمس سلب و معدوم شود (و اذالنجوم انکدرت) یعنی ثوابت یا شمس فوق این نظام نیازی نور و حرارت خواهند شد (و اذالنجوم طمست) اخبار مبدء خلقت که شمس و قمر و زمین و سایر کواکب و شمس تماماً حادث و مسبوق بعدمند متواتر بلکه بدیهی و ضروری اسلام است (حین لا شمس مضیئة و لا قمرآ منیراً) و این نزاع حدوث و فناء شمس همیشه بین پیروان اسلام و علماء فلاسفه بود تا اینکه در قرن (۱۱) هجری حکماء اروپا اجماعاً تصدیق معتقدات اسلام را نمودند (کتاب نقش فی الحجر) هر جرم نورانی لابد است که بتدریج نور و حرارتش تمام شود بمرور زمان اعم از اینکه شمس باشد یا ستاره دیگری از ستارگان (اروء الظماء) میکوید زمانیکه نور کوچکی کم شد باندازه که در اطراف و جوانب نور آن شعله منقلد دیده شد یعنی بین الوان نور او خطوط تاریک مظلمی مشاهده گردید آن کواکب در حال نزول و راه انحلالست شمس مختلفند بعضی در کمال حرارت و نور و قوه آثار مثل شعری ایمانی و بعضی بعد از تکمیل آنها اینک رو به بروود و درخط نقصان است مثل شمس ما و دب اکبر و عبوق که عزت خود را خاتمه داده و در انحطاط و درخط فنا و زوال سیر میکنند بالجمله محقق و اجماعی حکماء اروپا است که اجرام کونیه از شمس و اراضی و کواکب و هرچه در آنها هست حادث و مسبوق بعدمند اگرچه در مبدء وجود آنها اختلافست ولیکن در اصل حدوث و فناء آنها شکی نیست و زمانی خواهد آمد که هیچیک وجود نداشته

باشند چنانکه ترقی و تکامل وضعف و تناقص هریک از میزان حرارت و نور معین شده و آثار عتیقه و مخلوقات طبقات الارض را گشفت کرده اند و کسر و نقصان حرارت مزاج زمین را معین نموده اند (واقرب الی الحق فاذا هی شاخصه ابصار الذین کفروا یاویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین)

(روزه بنظر خالی از غرض لازم است)

از آنجائیکه خداوند عالم در انسان قوای ظاهریه و باطنیه قرار داد و هریک از اینها از ماده مخصوصی باید تغذیه کرده بملائیم و منافقری سعادت و الم ادراک میکنند منع هریک از منظور آن افراط و غرق هریک در مشتهیات خودش تفریط است مثلاً تغذیه باصره بر رؤیت و دیدن است منع از بکلی از رؤیت ظلم و اشتغال آن در تمام اوقات و منغش از خواب مورث ضعف است و همچنین تمام قوی و احساسات طرف افراط و تفریط آن مورث مضار و قبیح است بعلاوه تمام این قوی باقتصادیات اشرف قوای انسان را که عقل است حافظند افراط و تفریط هریک قوه عاقله را کسر و نقصان میدهد قوه واهمه اگر بیشتر از اندازه اشتغال به عمل پیدا کند مرض هیستری غالب آمده عقل را مغلوب خود مینماید و اگر کمتر بود مورث تهور و صاحب از مجنون بشمار میرود پس باین قاعده غذا خوردن زیاد عقل را خفه میکند و کمی بی اندازه جسم بلکه عقل را ضعیف می سازد و هر چند قوای طبیعی الغاء از عمل شوند جنبه قدوسی آن بیشتر جلوه خواهد کرد پس از برای اشخاصیکه مریض و مسافر نیستند و احتمال شدت مرض از روزه داده نمیشود خداوند روزه که مراد امساک از وظایف حیوانی است سالی سی روز واجب قرار داد زیرا که بنی آدم طبعاً منغمس در شهوات و مشغول اداء مشتهیات نفس است و شهوت رانی مطلق مسلماً اسباب اغفال نفس از عالم قدس و همان جنبه افراط در قوای طبیعی است برای تبیه نفس و جلب آن از عالم

طبیعت که متوجه بعالم امر گردد و جهة انسانیت و قوه عاقله تقویت گیرد که تقویت عقل و صفاء قلب و توجه بعالم الهی و انصراف از طبیعت مسلماً در معده خالی و امساک از وظایف حیوانی است اگر تمام عمر را انسان مصروف در شهوات دارد طرف افراط مذکور است که نسبت بقوه عاقله بعمل آمده و اسباب ضعف آن خواهد بود و ایضاً منتهی ترقیات عالم امکان تشبه بعالم و جوب و اتصاف باوصاف خدائست چنانکه هر انسان طالب علم و قدرت و غنی و حیوة ابدی است که تمام صفات خداوندیست امساک از وظایف شهوات و طبیعت و سلطنت داشتن انسان بر اعضا و جوارح و امعاء خودش بزرگترین مورد و شبیه ترین ممکن است بعالم قدرت و غنی و وجوب و تقدس صرف باین جهت است که فرمود (الصوم لی و انا اجزی به) روزه برای خودم است و من خودم جزای روزه هستم) علاوه بر آنها فوائد امساک در کم خوردن و آشامیدن و منع جماع از برای حفظ الصحه و سلامت بدن واضح است که (المعدة بیت الداء) (والحمیة رأس کل الدواء) معده منبع درد ها است و امساک بهترین معالجات است)

وجوب روزه باختلاف موقع و مدت و شرایط اجمالاً در تمام ادیان الهی است برای شهادت ایراد چند آیه از کتاب مقدس کفایت میکند (انجیل متی) (باب ۱۷) (آیه ۲۱) پس از شفا دادن مسیح جوان مصروعی را (لیکن این جنس جز بدعا و روزه بیرون نمیرود) (انجیل متی) (باب ۶) (آیه ۲۶) (چون روزه دارید ریبا کاران ترش رو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر میدهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند هر آینه بشما میگویم اجر خود را دریافته اند لیکن تو چون روزه داری سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی تا در نظر مردم روزه دار نمائی بلکه در حضور بدرت که در نهان است و پدر نهان بین تو را آشکارا جزا خواهد داد) (انجیل لوقا) (باب ۲) (آیه ۲۷)

(و قریب بهشتاد سال بود که او پیوه گشته بود از هیکل جدا نمیشد بلکه شبانه روز بروزه و عبادت مشغول می بود)

(انجیل لوقا) (باب ۶) (آیه ۲۱) مسیح بشاگردانش میفرماید (خوشا بحال شما که اکنون گرسنه اید زیرا که سیر خواهید شد خوشا بحال شما که اکنون گریبانید زیرا که خواهی خندید) (انجیل مرقس) (باب ۲) (آیه ۱۸) (وشاگردان یحیی و فریسیان روزه میداشتند پس آمده بوی گفتند چونستکه شاگردان یحیی و فریسیان روزه میدارند و شاگردان تو روزه نمیدارند عیسی بدیشان گفت آبا ممکن است پسران خانه عروسی مادامیکه داماد بالیشان است روزه بدارند مادامیکه داماد را باخود دارند نمیتوانند روزه بدارند لکن ایامی میاید که داماد از ایشان گرفته شود در آن ایام روزه خواهند داشت) این آیه دلالت دارد که روزه در شریعت یحیی ممدوح و در شریعت مسیح نیز ممدوح و آن ایام بعلت مخصوصی شاگردانش روزه نمیداشتند مثل مرض و یا مسافرت چنانکه وعده میدهد که عقرب شاگردانش باید روزه بگیرند .

(لواط حرام است)

غرض از مجامعت پوشیده نیست که توالد و تناسل است و این لذتی که خداوند در جماع قرار داده برای آنستکه طبیعت را تحریک بعمل کند و اسباب توالد فراهم گردد و حفظ مواد حیوانی و میکروبهائیکه مایه حیات است در شرع اسلام است فوق العاده مورد توجه است و باینجهت مجرای بخصوصی خداوند برای مجامعت خلق فرمود که مواد انسایت آلوده بیول و غایط نشده و آن فضلات منی را باخود دفع نکند و زنا و لواط و استمناء را حرام کرد بلکه اخراج ذکر را از فرج در هنگام انزال منی حرام فرمود که اجزاء منوی ترضیع

نشود و ایضاً انزال بی نتیجه ولادت و محل توالد فقط شغل بهیبت و حیوانیت و انسان اشرف از آنستکه داعی و نتیجه امور خود را صرف شهوت رانی قرار بدهد و همچنین وضع زن مناسب انفعال است و خلقت مرد مناسب فعل پس بمقتضای قانون خلقت زن قابل است و مرد فاعل و لواط مرد و مساحقه زن مرد را منقل و زترا فاعل قرار میدهد مخلف قانون خلقت و حکم طبیعت است و ایضاً در مهبل فرج و مجرای رحم خداوند قوه جاذبه وضع نموده که جاذب منی است برای آنکه مجاری مرد را تخلیه کامل از منی نموده تطهیر بنماید و چون این قوه در لواط نیست ممکن است ترشحات منی و باقی ماندن اجزاء آن در مجاری مرد اسباب قرحه و امراضی شبیه بسوزاك گردد پس از معلوم شدن فلسفه حرمت لواط مدرك حرمت آن علاوه بر اجماع و بداهت مذهب اسلام آیات و اخبار مکرره است (سوره اعراف) (آیه ۷۹) (انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون) نقل از لوط میکند که بامتش میگوید بطریق ملامت و استفهام انکاری آیا شما قضاء شهوت خود را در مردها میکنید بدون زنها بلکه شما جاهل و مسرف در قضاء شهوات هستید در آیه بعد خداوند میفرماید ما لوط و اهل بیت او را نجات دادیم و نازل کردیم بلا و عذاب متواتراً مثل باران بر قوم لوط که مسرف و مجرم بودند (فانجیناه و اهله الا امراته کانت من الغابرین و امطرنا علیهم مطراً فانظر کیف کان عاقبة المجرمین) در علم اصول فقه مقرر است که تعلیق حکم بوصف شعر بعلیت ماخذ اشتقاق و آن وصف است پس از آنکه خداوند مجرم بودن و نزول عذاب را معلق بر عمل لواط قوم لوط فرمود دلالت براین میکند که این وصف و عمل در هر جا و در هر کس و در هر وقت که موجود شد ملامت و عذاب را مستحق است (سوره انعام) (آیه ۹۰) پس از اینکه خداوند اسحق و اسمعیل و یسع و لوط و بعضی انبیاء دیگر را ذکر میکند به پیغمبر اسلام خطاب میکند که این پیغمبر

ها را خداوند هدایت کرد توهم بهدایت ایشان اقتدا کن (اولئك الذين هدى الله فبهديمهم اقتده) بموجب این کریمه شرایع آرائیاء تماماً بریغمبر اسلام و مسلمین واجب است مگر اعمالی که صریحاً نسخ شده باشد (ما نسخ من آیه او نسیهات بخیر منها) و لواط داخل منیبات لوط است پس بالملازمه داخل در منیبات و محرمات قرآنت و ایضاً از قول اوط در سوره شعراء (آیه ۱۶۵) اتأتون الذکران من العالمین (سوره نمل آیه ۵۶) انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون (اربعین شیخ بهائی) قال رسول الله (ص) (من نکح امرئة فی دبرها او غلاماً فی دبره او رجلاً حشره الله عز وجل اتن من الجيفة يتأذى به الناس حتى يدخل جهنم (جامع الاخبار صدوق) (قال رسول الله ص) (من الح فی وطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الرجال الی نفسه) (مجمع البحرین) (اللواط مادون الدبر و اما الدبر فهو کفر)

(محل قمر مدار بیضی در طواف زمین است)

مذهب قدماء این بود که قمر مرکوز در حجم فلک اول است و در عداد سایر سیارات است (قمر است و عطارد زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل) لکن حکماء اروپا آنرا در مدار بیضی مستخدم زمین میدانند و در عداد سایر سیارات نیست آیات و اخبار اسلامی نیز دلالت دارد بر همین معنی (سوره نوح آیه ۱۴) (الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقاً و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمس سراجاً) خداوند هفت آسمان را خلق کرد و قمر را در آنها نور قرار داد و شمس را چراغ آنها) اینکه فرمود قمر را نور در بین آنها و اختصاص یک آسمانی نداد و شمسه را چراغ و قمر را نور

تعبیر کرد دلالت بر این میکند که در عداد شمس و مخصوص بفلکی و مرکوز در نخن آن نیست (فرج الهموم) و (بحار) مسنداً عن امیر المؤمنین فی خبر احتجاجة علی الدهقان سرفیل المنجم الفارسی انه قال ۴ (اظنک حکمت علی اقتران المشتري و زحل لما استتارا لك فی الغسق و ظهر تلائؤ المرخیخ و تشریقه فی السحر و قد سار فاتصل جرمه بجرم تریع القمر) امیر المؤمنین ۴ بسرفیل منجم فرمود گویا حکم باقتران مشتری و زحل میسکنی برای اینکه در شب هر دو نورانی شده اند و صفاء مریخ و نورانیتش در سحر در صورتیکه متصل و نزدیک شده بعد از تریع قمر) حکم حضرت بمنصل شدن مدار تریع قمر بامریخ دلالت دارد که قمر در مدار بیضی اطراف زمین در طولانی ترین قطر است و زمین در کوتاه ترین قطر مدار خود و مدار مریخ چون محیط بر مدار زمین است و مریخ هم در نزدیکترین قطر مدار خود نسبت بزمین این زمان قرب میانه قمر و مریخ باندازه ایست که میتوان عرفاً حکم باتصال کرد اگر چه حقیقه فاصله دار است و این شکل نزدیکی مریخ باقمر در ظاهر قدماء ممکن نیست زیرا که هر یک مرکوز در حجم فلک و آسمانی هستند در کمال بعد از یکدیگر چنانکه فلک عطارد و زهره و شمس بین قمر و مریخ فاصله است بخلاف نظام جدید که بین مدار زمین و مریخ فاصله نیست و قمر هم داخل جاذبه زمین است (فیلکس ورنه) میگوید مریخ هر زمان نزدیک میشود بمایعنی در نزدیکترین مدار خود باز زمین میرسد جرم آن بنظر (۲۵) مرتبه بزرگتر است از قطر بعید آن وهم چنین قریب الاتصال بزمین تصور میشود) و این کمال قرب مریخ بزمین در هر دو سال و پنجاه روز بکمتر به اتفاق میشود و ظاهر اینستکه در آن زمان در موقع سحر در حالیکه قمر نظر تریع بشمس داشته اقتراب قمر بامریخ حاصل شده بود (کتاب در المشور) فرمود (قمر و نجوم و رجوم فوق آسمان دنیا هستند)

قمر اگر مرکوز در نجن فلک اول میبود ممکن نبود فوق آسمان دنیا باشد بلکه مطابق نظام جدید که مراد از آسمان دنیا کره بخاریه زمین باشد صدق می کند که تمام اینها فوق کره بخاریه زمین هستند اما اخبار تعدد و کثرت اقمار در مقاله (شمس و قمر یکی نیست) ذکر شد تعدد اقمار را باید دلیل صحت مسلک جدید دانست که باشرع اسلامی منطبق است چنانکه اول کسیکه غیر از قمر ما از برای مشتری قمر ثابت کرد (کالی است) پس از آن اقمار مخفیة مکشوف کشت باندازه که قدر مسلم از اقمار که مستخدم سیارات هستند (۲۸) عدد شد زمین ما (۱) قمر مریخ (۲) قمر مشتری (۸) قمر زحل (۸) قمر ارانوس (۸) قمر نپتون (۱) قمر (کاسنی و موتابن) یکقمری از برای زهره مدعی هستند

میخائیل میگوید قمر زهره چهار مرتبه دیده شده و قطر قمر زهره را ۲۰۰۰ میل تشخیص دادند و بعد آنرا از زهره مثل بعد قمر ما از زمین فاندیک می گوید از برای زمین ما قمر دیگری کشف کرده اند که یکی از ستاره های دنباله دار در جاذبه زمین استخدام زمین را بهمه گرفته در اطراف زمین بطریق سیر ستاره های دنباله دار سیر میکند که آنرا هم قمر دیگری از برای زمین فرض کرده اند

و معلوم است کثرت اقمار که در شریعت اسلامی وارد است دلیل بر صحت عقیده جدید است و کشف کثرت اقمار مطابق زبان اخبار دلیل بر اعجاز ائمه اظهار سلام الله عليهم است

(قمر حرارت و نور ذاتی هم دارد)

فاندیک میگوید قمر و حرارت بزمن ما میرساند یکی انعکاس اشعه شمسیه که حرارت عمده قمر منعکس از شمس است و دیگری حرارت ذاتیه که در مزاج و باطن قمر است بواسطه اشعه شمسیه از باطن بظاهرش سرایت می کند

و بزمن ما آثارش واصل میشود فیلکس ورنه میگوید نور قمر حرارت خفیه از خود قمر دارد که بتوسط آلات کشف شده هرشل میگوید از برای تمام اجرام مظلمه که سیارات هرشمسی هستند نور خفیف ذاتی موجود است مخصوصاً در قمر برای اینکه قمر در روز دیده میشود در حالتیکه در محاق است اگر نورانی نبود در محاق که اشعه شمسیه در آن منعکس نمیکردد ممکن نبود مرئی واقع شود و دیگر آنکه در حال خسوف و کسوف کلی قمر دیده میشود نورانی بنور ضعیف که مایل بسرخنی است و آن مقدار نور ذاتی قمر است پس بر خلاف عقیده قماء قمر مرکب از عنصریات و دارای حرارت و نور و تشکیل از مواد و طبقات مختلف شده و دارای جبال و تلال است بلکه (هوک)

حکیم میگوید در قمر هوا و آب و حیوان نیز موجود است آتش فشانی وسیع اجزاء کوه آتش فشان قمر و شفق قمر را دلیل بر وجود هوا دانسته و تمام این مراتب ظاهر میشود از روایتی که سؤال میشود (بحر) از حضرت باقر ۴ که چرا حرارت قمر کمتر از شمس است فرمود (ان الله خلق القمر من ضوء

نور النار و صفو الماء طبقاً من هذا و طبقاً من هذا حتی صارت سبعة اطباق البسها لباساً من ماء فمن هنالك صار القمر ابرد من الشمس) خداوند قمر را طبقات قرار داد يك طبقه از ماده آتش و طبقه دیگر از عنصر آب تا اینکه هفت طبقه گردید و طبقه ظاهر قمر از عنصر آبست پس حرارتش کمتر از شمس شد

این خبر دلالت دارد اولاً بر اینکه قمر از عنصریات و مواد کون و فساد است و مرکب از اجزاء مختلفه و ثانیاً آنکه قمر تابع شمس و در خلقت متأخر بلکه متولد از شمس است بدلیل آنکه در خبر سابق فرمود خداوند شمس را از نور آتش خلق کرد و قمر را از ضوء نور نار یعنی از ترشحات و توابع نور شمس قمر را ایجاد کرد ثالثاً اینکه قمر حرارت خفیه را دارا است چنانکه در صدر خبریکه در مقاله (حرارت شمس) ذکر شد فرمود

(فلذلك صارت الشمس احرا من القمر) یعنی شمس گرمتر است از قمر معلوم است که قمر نیز دارای حرارت جزئی هست.

و رابعاً اینکه حرارت از باطن و مواد ناریه قمر است و شاهد این معنی قول فاندیک و کوه آتش فشان است که ذکر شد

از حضرت صادق علیه السلام روایتی منقول است که فرمود (الشمس والقمر آیتان الی قوله ۴ و ضوءهما من نور عرشه و حرهما من نار جهنم) فرمود ضوء شمس و قمر از نور عرش خدا است (مراد از عرش یا احدی دنیای تمام موجوداتست چنانکه سابقاً تحریر شد باقوه قدسیه مفیضة وجود) و حرارت شمس و قمر از آتش جهنم ظاهر است از این روایت که قمر نیز دارای نور و حرارت ذاتی است و الا بعقیده قدماء از فلاسفه نور قمر مطلقاً مکتسب و منسوب بشمس است و ابدأ دارای نور و حرارت نیست که نوران از عرش و حرارتش از جهنم باشد.

(عکس را در قرآن فرموده)

(سوره فرقان) (آیه ۴۷) ألم تر الی ربك کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکناً ثم جعلنا الشمس علیه ذلیلاً خداوند سایه را متحرك و ممدود کرد اگر بخواهد آنرا ساکن و بیحرکت میکند که پس از زوال صاحب سایه نیز بجای خود متوقف باشد و شمس را دلیل و راهنمای تسکین و ضبط سایه قرار داد زیرا که حرکت دادن شمس سایه را دلیل است بر اینکه ضبط و سکون سایه نیز ممکن است چون متعلق قدرت طرفین وجود و عدم است اگر بعین انصاف ملحوظ شود این کریمه اشاره بعکس است زیرا که عکس همان سایه ایستکه بواسطه روشنی شمس در شیشه منعکس شده در آنجا ساکن و متوقف میشود.

(رقیت و عتق)

رقیت و بندگی در عالم چون مطابق با طبیعت انسان است که وقتی غالب بر خصم خود گردید در تحت عبودیت و اسارت خود خصم را همیشه میخواید و در ممالک قدیمه از آشور و کلدان و سایر ممالک معمول بود که اسیر جنگ را عبد و بنده خود دانسته خرید و فروش مینمودند و در رومان بازار مخصوصی از برای فروش بنده و کنیز داشت که هزارها عبد متاع آنها بود پرویز پادشاه فرس در ضمن هدایایی که از برای موریکس سلطان روم فرستاد صد غلام نرک بود که در گوشه‌هایشان گوشواره های لؤلؤ بود و موریکس در ضمن هدایای خودش برای پرویز بیست کنیز از محترقات صقالیه گسیل داشت که هر یک تاج جواهری بفرق آنها بود و در جاهلیت عرب نیز مثل سایر ملل اسیر جنگ خود را استرقاق کرده بملاوه از بلادیکه اهالی آنها در توحش و بربریت بودند تجار عبید و اماء حمل بجزیره العرب کرده میفروختند و خانه نبود که خالی از عده بنده و کنیز باشد گاهی جنگ و گاهی زراعت و کجایی سایر احتیاجات مولای خودش را ادا و اداره میکردند چنانکه ذوالکلاع حمیری وارد بابی بکر شد با هزار بنده غیر قشون و فامیلش پهر حال بنای تمام عالم و تجارت مخصوصاً عرب باسترقاق و بنده پروری بوده در اثناء این احوال صاحب دعوت اسلام برای اعلاء کلمه حق و ترویج شریعت الهیه قیام کرد در حالیکه در عرب و فرس و رومان ملیونها از مردم تحت اسارت و بندگی بودند صاحب اسلام اسیر جنگ و جلب کفار را از دار الحرب بدار اسلام عبد و بنده قرار داد و اجازه در خرید و فروش آنها نیز داد پس از آن عتق و آزاد کردن بندگان را فضیلت داد و ثواب عظیم برای آن قرارداد و مردم را ترغیب به آزاد

کردن آنها کرد که یکی از عبادات مهمه در شریعت اسلام عتق است (۱) بعلاوه اسباب دیگری از برای عتق قهری وضع کرد از قبیل (تدبیر) (۲) و (مکاتب) (۳) و (استیلا) (۴) و (واقعات و عمی و جذام و برص) (۵) و کفاره (۶) و اسلام عبد قبل از اینکه مولایش مسلمان شود و خروجش از دار الحرب (و تشکیل) (۷) و موت مورث (۸) و شراء یکی از عمودین (۹) (ونذر) (و عتق بسرایت) (۱۰) که تفصیل هر یک در کتب فقه مزبور است و فلسفه امضاء پیغمبر اسلام رقیت و عتق را پس از تأمل در منظور صاحب اسلام واضح میشود چون منظور صاحب اسلام جلب کفار است بدین اسلام بهر وسیله که ممکن شود اعم از جنگ یا صلح یا موعظه یا بخشیدن مال که مؤلفه قلوبهم

(۱) پیغمبر اکرم فرمود من اعتق مؤمناً الله العزیز الجبار بكل عضو عضواً له من النار فان كان انثی بكل عضوین منها عضواً من النار (۲) تدبیر تعلیق حریت عبد است بموت مالک یا موت شوهر مملو که یا موت مخدوم مملوک که مالک عبد را بخدمت دیگری گماشته باشد بایجاب حکم شرعی بعد از موت مالک یا شوهر یا مخدوم آزاد خواهد بود. (۳) مقصود از مکاتب قرار داد مالک است بعبد که عبد تکسب کرده قیمت خود را بمالک بدهد و آزاد شود.

(۴) استیلا آنستکه کنیزی از مالکش صاحب اولاد شود بمحض اینکه حامل شدن نقل و انتقال او جایز نیست تا بعد از موت مالک اگر کنیز صاحب اولاد بود آزاد است (۵) اقعاد و عمی آنستکه عبد زمین گیر و یا کور شود آن وقت اگر عبد بخواهد آزاد میشود جذام و برص هم اگر در عبد پیدا شود قهراً آزاد است (۶) کفاره در چند محل عتق را واجب میکند در بعضی از مجال بتخیر بین عتق و چیز دیگر و در بعضی بتعیین اول اقطاع روز رمضان و مخالفت نذر و قسم و ایلاء که عتق عبد در اینها واجب است تخیراً دوم کفاره ظهار و

است یاغیر اینها از وسائل و اموال بعیده و ملل وحشیه را بهیچ وسیله نمیتوانست در تحت قید اسلام مقید سازد زیرا با آنها نفوذ و معاشرتی نداشت یکی از وسایل ارشاد کفار از ملل دور و نزدیک جاب آنها بود در دار الاسلام که انجا به عادات و اخلاق اسلامیّه متصف شده انوقت یکی از اسباب عتق و آزادی فراهم شود علت اجازه خرید و فروش هم معلوم است که مسلمین را تحریک میکند برای جلب نفع شخصی کفار را از ملل خارجه وحشیه و غیر وحشیه از دار الحرب بدار الاسلام بیاورند و ان عبدی که درین مسلمین بغربت مبتلا شود حتماً رفته رفته باخلاق و احکام اسلام مانوس شده خواهی نخواهی تسلیم شریعت پیغمبر مسلمین خواهد گردید و بمحض اینکه انجام غرض نوعاً گردید چون

متعلق بصفحه قبل است

کفاره قتل خطاء و کفاره جزاء صید در احرام و کفاره تراشیدن سر زن که عتق را معیناً واجب میکند و اگر عتق ممکن نبود کفارهای دیگری دارد خلاصه کفاراتی که عتق را واجب میکند بیش از اینها است که مشروحاً به کتب فقها باید رجوع کرد.

(۷) تشکیل آنستکه اگر مولی گوش یا دماغ یا یکی از اعضای عبد را قطع کند آن عبد قهراً آزاد است.

(۸) موت مورث آنستکه عبد وارث صاحب مالی باشد پس از مردن مورث عبد ملک هر کس باشد آزاد است منتهی باید قیمت خود را ادا کند.

(۹) شراء یکی از عمودین آنستکه بسری آزاد پدر یا مادر خودش یا یکی از زنهای محرم به نسب یا رضاع را خریداری کند و یا زنی یکی از آنها را بخرد بمحض خریدن مملوک آزاد خواهد شد

(۱۰) عتق بسرایت آنستکه اگر بیکجزئی از عبد آزاد شود بهر یک از این سه تمام آن قهراً آزاد است.

اسارت و رقیت ظلم است و حریت اساس مذهب اسلام اسباب قهری چندی از برای آزاد شدن وضع کرد که جمله ذکر شد بعلاوه امر بتعق اختیاری فرمود که پس از حصول نوعی نتیجه عیب از قید رقیت مستخلص شوند چنانکه علی ابن ابیطالب ۴ ۱۰۰۰ و عمر ابن خطاب ۱۰۰۰ و محمد ابن سلیمان ۷۰۰۰ بنده آزاد کردند و همچنین است حال سایر صحابه پیغمبر که هر یک به زحمت زیاد بمحض اینکه قیمت يك بنده را تحصیل کرده میخریدند و آزاد می کردند و اگر بمحض حصول نتیجه و اسلام عبد عتق انرا واجب می نمود یا اسلام را مطلقاً یکی از اسباب قهریت آزادی قرار میداد قهراً جلب و اسیر کردن کفار و سعی مسلمین در اخراج آنان از دار الکفر بدار الاسلام کاهیده بلکه ابداً کسی در این صدد برنمیامد زیرا که داعی دینی صرف در کمتر از مردم موجود است و باز نقض غرض میگردید پس ما بازاء واجرت عمومی در قانون گذاری لازم بود ولی اسباب حریت را بوسائلی شخصی از امر استجابی و علل قهری فراهم نمود یکی از اسباب عتق نذر است که مذکور شد مکرراً اسباب آزادی عبد را فراهم میگرد چنانکه عمر بن ربیعہ قسم خورد که هر يك شعری که بگوید يك بنده آزاد کند و قسم خود را ادا کرد عتق بنذر و عهد نیز موجب جلب بندگان بود باسلام و امور مهمه مثل اینکه پیغمبر وقتی طائف را محاصره کرد ندا در داد **کل عبد نزل الی فهو حر** هر يك از بندگان اهل طائف که قبل از تسلیم و تسخیر پیش من بیاید آزاد است جنید ابن عبد الرحمن والی هشام ابن عبد الملك در خراسان در وقعه شعب گفت هر بنده امروز جنك کند آزاد است و بواسطه جنك عیب قشون خصم را مغلوب و منهزم نمود دیگری از اسباب عتق خروج از دار الحرب و اسلام عبد قبل از مولایش وضع کرد و اینهم نکته ایست که متفرع بان اوضاع ابتداء اسلام است که تمام کفار عیب و اماء زیادی داشتند و عیب بدین واسطه و امید آزادی از حوزه کفار

فرار کرده اسلام اختیار میگردند و همچنین موالی آنها بواسطه حفظ عیب خود بسا بود زودتر مسلمان میشدند و این وسیله استخلاص عیب بود از قید اسارت ملل و دول پس بنظر تأمل و دقت واضح میشود که غرض از وضع رقیت رواج حریت و جلب کفار است باین وسیله در دارالاسلام و استخلاص عیب از بندگی و اسارت و الا حریت پایه دین محمدی است که حسین ابن علی ۴ در کربلا فرمود (ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم) بدشمنان خود خطاب کرد حال که دین ندارید حریت و آزادی دنیا داشته باشید

(سیارات از شمس منفصل شده اند)

محقق است نزد اروپائیان که زمین و سایر سیارات غیر اقمار هر يك جزئی از شمس بوده و بقوه دافعه آن منفصل شده و هر يك از آنها بدو قوه دافعه و جاذبه شمس در محل خود واقف و از مدار خود تخطی نمیکنند قرآن نیز فرموده که آسمانها و زمینها متصل بودند ما فاصله و جدائی انداختیم میان آنها را یعنی تمام زمینها جزء شمس بودند و تمام کرات بخاربه منحصر بآب یا کره بخاربه شمس بعد از آن هر زمین و سیاره را از شمس جدا ساخته و فاصله میان هر يك از آن اراضی و سیارات کره بخاربه گردید (سوره انبیاء) (آیه ۳۱) **ان السموات والارض کانتا رتقاً ففتقناهما**

(لا یدخل الملكة بیتاً فیه کلب)

(ملئکه داخل خانه که در آن سگ باشد نمیشوند)

مراد از بیت خانه قلب است که بیت سعادت و شقاوت و خانه نور و ظلمت است و مراد از کلب شیطان است که فرمود (الابلیس کلب علی باب الله) ابلیس سگی است که بر در خانه خدا ایستاده و مانع از ورود اعمال حسنه است

مراد این است که در قلبی که سگ یعنی شیطان در او باشد ملشکه وارد نمیشوند و فائده ورود ملشکه الهام است چنانکه هر صاحب وجدانی تصدیق میکند که گاهی انسان خالی از کلیه خیال نشسته و هیچ اسباب تذکر مطلبی نزد او فراهم نیست یکمرتبه يك امری بید از ذهن در قلب او القاء شده اگر خیر است الهام و بتوسط ملشکه است چنانکه يك قسمت از علوم انبیاء و اولیاء این نحو است و اگر شر است وسوسه و بتوسط شیطان واقع در قلب میشود و مادامیکه شیطان پاسبان قلب فاسق است ملشکه ورود نمیکند (الا عبادك منهم المخلصون) پس این روایت منافاتی با روایت اینکه هر قطره باران را مالکی میآورد در موضوع خانه که سگ در او هست و باران میآید ندارد والله اعلم

(حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر)

خداوند خوردن گوشت خوک را حرام کرد و خوک را نجس قرارداد مطابق شریعت موسی که در توریة (باب ۱۱) (سفر لاویان) (آیه ۷) میفرماید (و خوک زبرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد ولیکن نشخوار نمیکند این برای شما نجس است از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس نکنید اینها برای شما نجس است) عجالة حکماء اروپا بتوسط میکروسکوپ تصدیق کرده اند که میکروبهای زنده در گوشت و جلد و تمام بدن خوک موجود است امید داریم بزودی مضرات آنرا نیز تصدیق و تشریح بنمایند و اما فلسفه حرمت خوردن خون که در آیه فرمود علاوه بر اینکه خوردن آن موجب قساوت است وجود میکروبهای غالب امراض است در خون و حرمت مینه نیز منفرع بر حرمت خون است که خون غیر مذبوح حلول در گوشت و عروق کرده بلکه جزء آن میشود که تصفیه و تجزیه گوشت مینه را از خون منجمد شده ممکن نیست

(سیارات و اقمار قابل مسکونیت اند)

فلاسفه قدیم معتقد بودند که مجردات و ارواح که ملانکه از همان جنس است در افلاک وجود دارند لکن چون زمین و حرارت و برودت و هوا و بخار و نبات و سایر اوضاعی که در زمین است در آنها نیست مخلوق حیوانی ممکن نیست در آنها باشد ولی نصوص اسلامی بر خلاف آن که اثبات مخلوقات حیوانی در آنها می کند بسیار است پس از تقریر بر مسلك متجددین اخبار و آیات شاهد این معنی را ذکر میکنیم فاندیک میگوید زهره در موقع غروب گردش چون نور او بتدریج کم میشود دلیل بر اینست که کره بخاریه و هوا در او موجود است که نور در آن منکسر شده و بمحض غروب زهره نورش یکباره تمام نمیشود بلکه بتدریج نور زهره از افق ناپدید میگردد و بعضی کوههای زهره با ارتفاع ۲۷ میل تصور شده اگر چه از شدت لمعان و درخشندگی زهره بواسطه قرب با شمس تحقیقاً نمیتوان جغرافیای طبیعی او را معین کرد و در مریخ اطراف قطبین آن مساحت سفیدی دیده شده که در زمستان زیاد میشود و در تابستان کم و آنرا برف قطبین باید شناخت و دور بین طبقات الارض (سپکترسکوب) دلالت میکند که آب و بخار در او موجود است صحرای آن زرد رنگ و زیاد تراست و دریای آن سبز رنگ و کمتر لکن مسطح بودن قطبین آن معلوم نشد حدائق النجوم میگوید طول جبال عطارد ۱۱ میل است و گاهی در روی عطارد مثل کلف و ابرچیزی دیده میشود که دلالت بر هوا و کره بخاریه و ابر و باران آن میکند و در سطوح استوائیه مشتری کلف و علاماتی مرئیست که زود تر از علامات قطبین آن نقل و تحویل میشود و کفهای آن که گاهی مرئیست ابراست

که در کره بخاریه آن موجود شده و بواسطه دوام محاذات خطوط استوائیه آن با شمس کلف و ابر آنجا زودتر از قطبین منحل میشود هوک حکیم میگوید بواسطه صبح و شفق و مرئی شدن آتش فشانیه برکان قمر حکم بیودن هوا و بخار و آب در قمر میشود پس اثبات جبال و تلال و هوا و بخار در هر یک از سیارات بمقتضای علم (ژبولوژی) که جبال نکوبین نمیشود مگر از سنگها و ریکها وانکسار نور و شفق و اختلافات کلفی در سیارات دلالت کرد بر بخار و هوا و هوا و بخار باران و باد و سرما و گرما را لازم دارد و ایضاً معلوم میشود اراضی سیارات قابل زراعت و محل نمو نباتت ثابت میشود بحدس صائب بلکه قاطع که حیوانات نیز در آنها موجود است اگر چه انسان یا حیوان آنها محسوس نشده لکن بمقتضای حدس بنظامات و قواعد طبیعت حدساً حکم میشود بوجود حیوان در آنها زیرا که حوادث فوق و تغییر فصول لازم دارد نبات را و درخت و نباتات حشرات نکوبینه را غالباً مستلزم است و حشرات نکوبینه و حوادث غالباً مستلزم حیوانات تناسلی است بقانون نشو و ارتقاء بهمین جهت است که عده کثیری از متجددین حکم بوجود انسان و یا حیوانات دیگر در سیارات کرده اند و ایضاً پس از آنکه قابلیت مخلوق حیوانی در اراضی سیارات بدیدارشد بموجب حکم قطعی اینکه خداوند حتماً باستی قابلیت را فعلیت بخشد و بیخل در مبدء فیض و خلقت نیست قطعاً خداوند محلی را که اسباب زندگی از هوا و بخار و آب و باران و فصول در آن مجتمع نموده ممکن نیست بدون فایده گذاشته و مخلوق قابل و لایق آنرا ایجاد نکند و با آن حوادث مسلمه مرتبه که سیارات قابل مسکونیت انسان یا حیوان هستند بحکم و جوب فیض برفیاض حکم میشود بوجود حیوان یا انسان در آنها دلیل دیگر بوجود انسان یا حیوان در آنها اخبار و آیات اسلامی است که پس از ذکر حدسیات و کشفیات اهل اروپا ذکر میشود.

فلامربون فرانسوی میگوید کوههای عطارد بزرگتر از کوههای ما است و بیشتر سنگهای آن معدنی است و زهره مثل زمین است مگر اینکه سبک تر از زمین است و بیشتر سنگهای آن معدنی است و ابرهای آن حرارت شمس را کم میکند و در اتمسفر عطارد ابرهای زیادی متراکم است و عطارد از هر جهتی قابل سکونی انسان و حیوان است و شاید اهالی متمدنی داشته باشد که زمین ما را در رصد بیاورند و باتلسکوپ مشاهده کنند.

و در مریخ حتماً مردمان متمدنی هست که تمدن آنها شناخته شده از کانال هائیکه بین دریاها کشیده شده و دو دریا را بهم اتصال داده اند از برای اینکه زمان مد دریا اراضی آنها محفوظ بماند که عرض هر کانالی ۱۰۰۰۰۰ متر و طول هر یک ۵ میلیون متر است محمد مسعود افندی مینویسد که حکما اختلاف کرده اند در مسکونیت سیارات و اینکه در آنها آیا انسانی هست یا خیر هرشل و اراغو که از بزرگان هستند میگویند تمام سیارات دارای مخلوق حیوانی است حتی در شمس و قمر نیز قائل بوجود حیوان هستند (برماردن دسان پیر) میگوید ساکنین زهره شبیه ساکنین زمین هستند و بعضی از آنها چوپان گوسفند در کوهها میباشند و بعضی کنار نهرها تمام اوقات خود را برقص و تعنی و عیش میگذرانند (فوتل) میگوید ساکنین عطارد در خانهای کوچکی منزل دارند به واسطه کوچکی خودشان و بواسطه شدت حرارت شمس غالباً دیوانه اند دیگری از حکما است میگوید ساکنین عطارد با جناح و بال سیر میکنند و ساکنین زحل رنگ بدن آنها یاسنجایی یا گلی رنگ است (المقطف) بعد از شرح مشتری می نویسد کسی تصور کند در مشتری هوا و ابر و باران است و بداند که خداوند چهار قمر از برای آن خلق کرده ابتدا شک نخواهد داشت که انسان نیز در آن موجود است زیرا که بکلی اگر مخلوقی در آن نباشد اوضاع آن بیفایده خواهد بود تعالی الله عن ذلك

و در مریخ پس از آنکه ثابت شد بودن بظار و آب و هوا مانعی از وجود انسان نیست اجمالاً حدس بوجود انسان یا حیوان در غیر فلکان و نبتون شایع است و در آنها نیز چنانکه گفته شد هرشل و اراغو قائل بمخلوق هستند و شاید اینکه بعضی استبعاد از وجود مخلوق در سیارات میکنند بعلمت بعد بعضی و قرب بعضی است بشمس که بواسطه شدت برودت و حرارت استبعاد از مسکونیت آنها میشود این استبعاد هم بیمحل است زیرا ممکن است مخلوق هر یک مطابق مزاج همان پرورش یافته باشد چنانکه در زمین اشخاص نزدیک بخط استوا باندازه میتوانند تحمل حرارت کنند که ساکنین قطبین نمیتوانند طایفه اسکیمو که در (گروئنلند) قریب قطب شمال هستند خانهای آنها از یخ ساخته شده و باندازه تحمل سرما دارند که از برای سایرین ممکن نیست به علاوه ممکن است در ارانوس و زحل و نبتون در منطقه و خطوط استوائیه ساکن باشند و ساکنین عطارد و فلکان در حدود قطبین گذشته از اینها علت حرارت و برودت منحصر بقرب و بعد شمس نیست چنانکه جبال هیمالیا در منطقه حاره زمین واقع است و مرتفع ترین کوهها و نزدیکتر بشمس است با اینحال همیشه روی آن برف است خلاصه مخلوق هر یک مناسب حال اوضاع آنست .

اما آیات و اخبار اسلامی (سوره شوری) (آیه ۲۸) (و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابة) یکی از آیات خداوند خلقت آسمان و زمین و دوابیست که در آنها هست) مراد از دابه عرفاً و لغتاً چیزی است که راه میرود در روی زمین یعنی مخلوق حیوانی و مراد از آسمان در اینجا مطلق جهت علو است یعنی اراضی فوق باین دو مقده ثابت میشود که در آنها مخلوق حیوانی موجود است و (ایضاً) (قوله تعالی) در (سوره فرقان) (آیه ۶۲) (تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً) (خداوند در آسمان بروجی خلق کرد) بروج را حمل بمحیط منطقه البروج

نمیتوان کرد زیرا که اینمعنی شایع درعرب نبود بلکه برج لغتاً و عرفاً بنای عالی و قصوررا گویند پس دلالت میکند آیه مبارکه که در آسمان یعنی جهة فوق بناهای عالی و قصوردرسیارات است .

(بحار) (کافی) (وافی ملامحسن فیض) الی عجلان ابن صالح قل

دخل رجل علی ابی عبدالله جعفرالصادق ع فقال له جمات فداك هذه قبة آدم (قال نعم ولله قباب كثير الا انه خلف مغربکم هذا تسعة و ثلثون مغرباً ارضاً بیضاء مملوءة خلقاً يستضيئون بنوره لم يعصوا الله طرفة عين ما يدرون خلق آدم ام لم یخلق) راوی گوید حدیث قباب را که در تعداد عوالم نقل شد از حضرت باقر شنبه و مکرراً سؤال میکند از حضرت صادق که این زمین و کره بخاریه ما قبة آدم است حضرت فرمود بلی بعد از مغرب شما سی و نه مغرب زمینها است که تمام آن زمینها سفید و نورانیست مملوء از مخلوق که بنور خداوند روشنی دارند و خدا را معصیت نمیکند و نمی دانند ادم خلق شده بانه اولاً دلالت میکند بدلیل استناد مغرب بزمینها که انزمینها حرکت میکنند و ثانیاً تمام آنها کسب نور از شمس که مراد از نور خداست میکنند

و ثلثاً مخلوق انها قابل علم و محل تکلیف واقع شدند (بحار) (انوارنعمانی)

عن عبدالله ابن عباس فر حدیث الکعبة (انها بیت واحد من اربعة عشر بیتاً و ان فی کل من الارضین السبع خلقاً مثلنا حتی ان فیهم ابن عباس مثلی الخ) ابن عباس که از صحابه پیغمبر خاتم و عمو زاده اوست که این کعبه يك کعبه از چهارده کعبه است و خداوند در هر یک از هفت زمین خلقی خلق کرد مثل ما حتی اینکه مثل من پسر عمویی برای پیغمبر خلقت کرد)

کنایه از کثرت تشابه اراضی و عوالم است و معلوم است نظر اخبار فقط به سیارات شمس ما نیست بلکه اراضی و سیارات شمس دیگررا هم شامل است و مراد از چهارده و هفت و سی و نه هیچیک حد و حصر نبوده بلکه هر یکرا به

اندازه استعداد مخاطب کتابه از کثرت اراضی و سیارات قرار داده (بحار)
 (مناقب شیخ رجب برسی) (کفعمی) بالاسانید الی الموسی الکاظم ۴ ان جبرائیل
 قال للنبی (ص) (والذی بعثک بالحق نبیاً ان خلف المغرب ارضاً بیضاء فیها
 خلق من خلق اللّٰه یعبدونه ولا یعصونه قد تمزقت لحومهم و وجوههم من
 البکاء) قال علی امیر المؤمنین قات یارسول الله ایس هنک ابلیس واحدمن بنی ادم فقال (ص)
 (والذی بعثنی بالحق نبیاً ما یعلمون ان اللّٰه خلق آدم و لا ابلیس و لا یحصی عددهم
 الا اللّٰه) این خبر دلالت میکند که مخلوق زنده قابل علم و بکاء و فرح در زمینی
 طرف مغرب زمین ما هستند که فرمود از خوف خدا دائماً گریه میکنند و نمی
 دانند خدا آدم و ابلیس را خلق کرد یا نکرد و عدد آنها را غیر خدا کسی واقف
 نیست) چون شیطان در آنها نیست و ممکن است قوای شهوانیه آنها کمتر
 از ما باشد ممکن است بعضی از اهالی آن اراضی معصیت نکنند خدا را طرفه
 عین و بامانعی از معصیت برای ایشان موجود باشد پس دلالت میکند اخبار در
 بعضی اراضی که اهالی آنها معصوم هستند (صحیفه سجده) فی صلواته علی
 ادم انه قال (فصل علیہ انت و ملکک و سکان سمواتک و ارضک) خدایا
 رحمت بفرست برای ادم از خود و از طرف ملک و از طرف ساکنین آسمانها
 و زمینها) ساکنین آسمانها در ردیف ملک که قرار داد معلوم است غیر ملک که
 هستند (در المنشور للسیوطی) بحار ابن عباس میگوید در تفسیر (ومن الارض
 مثلهن) یعنی ۷ زمین دیگر مثل همین زمین که در آنها آدم و نوح و ابراهیم
 و عیسی مثل زمین ما هستند (تفسیر نیشابوری) در اینه ومن الارض مثلهن می
 نویسد یعنی در هر یک از آن هفت زمین خلقی است مثل آدم و حوا و نوح و
 ابراهیم که ایشان فوق زمین خود اسمانی دارند و خداوند نوری بایشان افزایمی
 کند که شب و روز دارند (بحار) (مفاتیح فخر رازی که سنه ۱۰۶۰ وفات

کرد قال (قال رسول اللّٰه لیلۃ اسری بی الی السماء رأیت فی السماء
 السابعة میادین کمیادین ارضکم) پیغمبر فرمود وقتیکه بمعراج رفتم در
 آسمان هفتم دیدم فضا و میدان هائی مثل میدانهای زمین شما (تفسیر قمی) در
 سوره صافات (۱۴ بحار) بسند صحیح الی امیر المؤمنین ۴ انه قال هذه النجوم
 التي فی السماء مدائن مثل المدائن التي فی الارض مربوطه بعمود
 من نور الخ) امیر المؤمنین ۴ فرمود این نجوم (مراد سیارات است) که در آسمان
 هستند یعنی در جهت فوق دیده میشوند هر یک شهری هستند مثل زمین ما که
 بواسطه عمودی از نور آنجا واقفند سیارات و زمین ما را تشبیه بشهر کردن
 معلوم است که مجموع این شهرها و اراضی یک مملکت و نظام شمسی را در
 تحت جاذبه شمس تشکیل میدهند و همچنین هر یک از آنها باید مثل زمین
 ما دارای تلال و حیا و آب و بخار و جماد و نبات و معدن و حیوان و حشرات
 و انسان باشند و مقصود از عمود که هر یک از آنها تکیه و اعتماد بان کرده
 اند جاذبه شمس است و در روایت دیگر عمودین فرموده که جاذبه و دافعه
 شمس است زیرا بعقیده متأخرین سیارات بدو قوه واقفند جاذبه و دافعه که اگر
 دافعه نبود سیارات ملحق بشمس میشدند و اگر جاذبه نبود از محل خود به
 دافعه عقب میرفتند تا از این نظام شمسی خارج شوند یا در فضا متجراً طالب
 مجهول مطلق باقی بمانند اخباریکه دلالت بر کثرت مخلوقات در سیارات شمس و سیارات
 شمس دیگر میکند متجاوز از ۵۰ خیر است لکن تا بحال چون اذهان علماء مشوب بعقاید
 یونانیه و فلاسفه قدیم بود معانی اخبار مکشوف نشده و بظاهر آن حمل نمیکردند.

(کوه قاف)

بحار (جامع الاخبار) عن النبی (ص) انه سئل عن قاف و ما خلفه
 قال (ص) سبعون ارضاً من ذهب و سبعون ارضاً من فضه و سبعون

ارضاً من مسك وسبعون ارضاً سكانها ائمة لايكون فيها حر ولا برد
وطول كل ارض مسيرة عشر الف سنة الخ)

از پیغمبر سؤال میشود از قاف و چیزیکه بعد از اوست حضرت فرمود (بعد از قاف ۷۰ زمین طلا و ۷۰ زمین نقره و ۷۰ زمین از مسك و ۷۰ زمین دیگر است که ساکنین آنها مثلککه هستند و حرارت و برودت در آنها نیست و طول هر زمینی باندازه ۱۰۰۰۰ سال است

ظاهر از کوه قاف در تمام اخبار سایه زمین است که گاهی تشبیه بزبرجد سبز میشود یعنی از اختلاط ظلمت سایه و نور اطراف آن که در سطح سایه است انعکاس نور و نمایش ظلمت رنگ سبزی احداث میکند مثل اینکه گاهی فرمودند (سبزی آسمان از کوه قاف است) یعنی از جنس سبزی کوه قاف است که سبزی آسمان نیز از مخلوط شدن ظلمت جویه و انعکاس نور از زمین حادث میشود و در بعضی اخبار است که پشت زمین ما واقع است چون روی سیارات آن قسمتی را گویند که مقابل بشمس است و سایه زمین همیشه در پشت زمین یعنی در جهت مخالف شمس واقع است و گاهی فرمودند که دائماً احاطه بخلائق دارد و ایضاً طول و عرض زمین تقریباً ۳۰۰۰۰۰۰ فرسخ است و در شرع طول و عرض قاف را باندازه سیر ۱۰۰۰۰ سال معین کرده که اگر سیر هر روزی را کتابه از یک فرسخ حساب کنیم تخمیناً مطابق است و جزئی اختلاف مضر نخواهد بود در مساحت تقریبی و همچنین نشانه دیگر قاف در بعضی اخبار است که دو کف یعنی در طرف آسمان دنیا روی قاف قرار گرفته است چون سایه زمین یک میلیون و سیصد و رست بیک نقطه منتهی میشود پس فوق آن از کوه بخاریه آسمان دنیا خارج و طرف تحت آن وصل بزمین است و باز از کوه بخاریه خارج است پس از طرف مشرق متصل بزمین است و از طرف مغرب بر خلاف جهت شمس و خارج از کوه بخاریه زمین است و آسمان

دنیا بان دو تکیه ندارد بآنکه از دو طرف جنوب و شمال کوه بخاریه که آسمان دنیا است واقعست بر سایه زمین (با کوه قاف) ایضاً خبر ابن عباس در درالمشور نقل میکند که بعد از این هفت زمین هفت دریا است که هوا و امسفر و کوه بخاریه و یا اثر مراد است و بعد از هر یک از آنها کوه قاف است پس هفت زمین و هفت دریا و هفت کوه قاف است (اثبات کوه قاف در تمام سیارات ایضاً دلیل است که مراد از قاف سایه سیارات است که بین هر زمین و زمین دیگر است و بعد از یکی و قبل از دیگری است و اما مقصود از اراضی که فرمود خلف قافت گویا نجیمات بین مریخ و مشتری است چون روی زمین یعنی قدمت مواجه بشمس است پس پشت زمین طرف مریخ و آن سیارات بین مشتری و مریخ خواهد بود حضرت ۲۸۰ اراضی فرمود که سیارات منحل شده بین مریخ و مشتری بین ۳۰۰ و ۴۰۰ برصد آمده اند و شاید در بعضی عنصر طلا و در بعضی نقره و در بعضی مسك غالب باشد و تعیین سبعین و ۲۸۰ برای حصر نیست بلکه فقط مراد تکثیر است و فرمود سرما و گرما در آنها نیست یعنی از منطقه حاره و بارده نیست بلکه حرارت در آنها بحد اعتدال است زیرا که نسبت بشمس که مبداء حرارت است و فوق نبتون که منبع برودت است در وسط واقع شده اند و مراد از تعیین طول آنها بده هزار سال طول مدارات بیضی آنها است .

(غسل دادن میت چه حکمت دارد)

مسلم است که اول موت ابتداء مسافرت بعالم آخرتست و منزل اول بعد موت که قبر است اول رتبه حضور در ساحت قدس الهی است و موقع ثواب و عقاب و حضور در محضر خداوندی شرائط و لوازمی دارد که یکی از آنها نظافت و طهارت از نجاسات ظاهری و باطنی است و چون غالباً اموات بمرضیکه

اسباب موت آنها است آلوده بنجاست ظاهریه میشوند فائده غسل اولاً تطهیر آنها است از کثافات ظاهریه نادباً برای حضور محضر خالق الملوك و جاعل السلاطین ثانیاً در شریعت یحیی و مسیح یکی از اسباب تطهیر از گناه و نجاسات قلبی غسل تعمید بود که یحیی مردم را بآب غسل توبه میداد چنانکه مسیح را نیز غسل تعمید داد (انجیل مرقس) (باب اول) (آیه ۹ و ۱۰) (و واقع شد که در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت چون از آب برآمد در ساعت در آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل میشود) خلاصه غسل تعمید که در شریعت یحیی و عیسی وارد است پیغمبر اسلام نیز از برای مردگان قرار داد که ایشانرا غسل تعمید داده که تطهیر از نجاسات ظاهر و باطن گشته مستعد ملاقات و حضور دربار الهی گردند بلکه انشاء الله مورد و محل نزول رحمت شوند .

(میکروب حیوة از نباتات است)

متجددین کشف کرده اند که میکروب حیوة حیوانات و مایه زندگی و نوالد و ناموس تناسل یعنی حیوانات ذره بینی که باید با منی داخل رحم شود و آنجا ترقی کرده صورت حیوان یا انسان گیرد تمام از نباتات و بتوسط گیاه داخل صلب و منی میشود و در قرآن نیز فرمود (خلق الأزواج کلها مما تنبت الارض) خداوند مایه خلقت و اساس ایجاد تمام ازواج و حیوانات را نباتات قرار داد

(جمله از انبائات و پیش بینیهای کتاب مقدس از ظهور پیغمبر اسلام)

(توریه) (سفر پیدایش) (باب ۱۷) (آیه ۲۰) خداوند بآبراهیم میفرماید (واما در خصوص اسمعیل ترا اجابت فرموده اینک اورا برکت داده بارور گردانم دوازده رئیس

از وی پدید آید و او را بسیار کثیر گردانم و از وی امتی عظیم بوجود آورم) مقصود از برکت وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء است و از دوازده رئیس دوازده امامند که خلیفه و جانشین اویند و از اینکه فرمود بسیار گردانم مراد اولاد اسمعیل و بطون و قبایلی که منتسب باویند از قریش و غیرهم .

(توریه) (سفر تثیه باب ۱۸ آیه ۱۵) موسی از طرف خداوند به بنی اسرائیل میفرماید خداوند از برادران بنی اسرائیل پیغمبری مثل من مبعوث کند و توصیه میکند امتش را بشنوائی از آن پیغمبر و مسلم است برادران بنی اسرائیل بنی اسمعیل اند که باید حتماً آن پیغمبر موعود از بنی اسمعیل بوجود آید و از بنی اسمعیل غیر از وجود مبارک محمدی (ص) با احدی تطبیق نمیشود عین آیات توریه این است .

(پوه خدایت نبی را از میان تو از برادرانت مثل من مبعوث خواهد گردانید او را بشنوبید) صریحتر از این (آیه ۱۸) از همین بابت (نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهد م کرد و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت و هر آنچه باو امر فرمایم با ایشان خواهد گفت) این آیه صریح است در اینکه آن نبی از بنی اسمعیل است که برادران بنی اسرائیلند و معجزه او کلام خدا است و آن حتماً قرآن محمدی است .

(کتاب حقوق نبی) (باب ۳) (آیه ۳) (خدا از یشیمان آمد و قدوس از جبل فاران سلاه جلال او آسمانها را پوشید و زمین از تسبیح او مملو گردید) جبل فاران عرفاً و اصطلاحاً عبری و عربی کوه مکه است و در آنجا غیر محمد عربی دیگری این دعوی را باینه و برهان اقامه نکرد و در آیه (۷) همین باب میفرماید (طریقه های او جاودانی است) و این آیه دلالت بر دوام احکام و خاتمیت او دارد (انجیل یوحنا) (باب ۱۶) (از آیه ۵ الی آیه ۱۷) که ثابت میکند رفتن خودش را بساحت قدس الهی و وعده میدهد بعد از خودش آمدن

روح تسلی دهنده که صاحب شریعت بود) و چون آن تسلی دهنده هر چه می گوید از خدا است از این جهت هر چه آن تسلی دهنده گوید متسبب بمسیح است زیرا که مسیح نیز از جانب خداوند ابلاغ شریعت میکند والا آن تسلی دهنده صاحب شریعت علیحده است (اما الآن نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمیپرسد بکجا میروی و لکن چون این را بشما گفتم دل شما از غم پر شده است و من بشما راست میگویم که رفتن برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم) از این آیه معلوم میشود که آمدن تسلی دهنده فوایدش بیشتر از مسیح است زیرا که مسیح برای آمدن او می رود (و چون او آید جهان را بر کناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود اما بر کناه زیرا که بمن ایمان نمیآورند) این آیه کنایه از یهود است که پیغمبر خاتم ایشان را ملزم و مجاب میکند برای آنکه بمسیح ایمان نیاوردند کناه و عناد ایشان را مدلل مینماید (و اما بر عدالت از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید و اما برداوری از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است) این آیه اشاره بانست که تسلی دهنده مبعوث سیاست و ریاست و مملکت گیری خواهد بود نه تنها مبعوث بنمایند اخلاقی (و بسیار چیزهای دیگر دارم بشما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید و لکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد) این آیه دلالت میکند که مسیح در غیر نمایشات اخلاقی در علوم دیگر تنطق نمیکند زیرا که اصحاب او طاقت تحمل آنها را نداشتند و اما آن تسلی دهنده اخبار از علوم آسمانی و زمینی و طبیعی و جغرافی و طب و سیاسی و کلیه علوم را ولو برخلاف اهل زمانش باشد خواهد داد (زیرا که از خود تکلم نمیکند بلکه بانچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده بشما خواهد داد) ترجمه این آیه مطابق بامعجزه محمدی است که قرآن و کلام خدا است (و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى

(او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن منست میگیرد و بشما خبر خواهد داد هر چه از آن پدر است از ن من است از این جهت گفتم که از آنچه آن من است میگیرد و بشما خبر خواهد داد این جمله صریح است که تسلی دهنده صاحب شریعتی است غیر شریعت مسیح و اینکه مسیح بخودش متسبب میکند بعلم این است که هر دو شریعت از طرف خدا است (انجیل یوحنا) (باب ۱۵) (آیه ۲۶) (لیکن چون تسلی دهنده که از جانب پدر نزد شما میفرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتداء بمن بودید مقصود از روح راستی که بر مردم گسیل شود پیغمبر مسلمین است که تصدیق عیسی را نموده بنی اسرائیل را دعوت باسلام نموده که ضمناً تصدیق مسیح را نمایند) (کتاب اشعیا نبی (باب ۴۲) (آیه اول) (اینک بنده من و برگزیده من که جانم از او خوشنود است من روح خود را در او می نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد) از اول این باب تا آخر این آیه آنکه بیست و پنجم است تماماً اخبار از پیغمبر است که با شرع جدید و کتاب جدید است خواهد آمد زیرا که در آیه نهم همین باب میفرماید (اینک وقایع نخستین واقع شده و من از چیزهای نو اعلام میکنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر میدهم) این سوره ممکن است بامسیح تطبیق شود و ممکن است بامحمد (ص) منطبق گردد و لکن بعضی از قرائن و آیات آنرا اختصاص بمحمد (ص) میدهد چنانکه در آیه سیزدهم فرمود (خداوند مثل جبار بیرون میاید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را بر میانگیزاند فریاد کرده نعره خواهد زد و بردشمنان خویش غلبه خواهد نمود) ظاهر این آیه این است که آن پیغمبر مبعوث بسبب و بقوة قهر و جنگ بر دشمنان خود غالب خواهد آمد و همچنین در آیه ۱۷ فرمود (آنانیکه بر بتان تراشیده اعتماد دارند و باصنام ریخته شده میگویند که خدایان ما شما را بید عقب بر گردانیده بسیار

خجل خواهند شد) پیغمبر اسلام اول بعثت در بین بت پرستان بود که بالاخره بتها را شکسته و بت پرستان را بعقب بر گردانید یعنی اقرار بنبوت موسی و عیسی و محمد (ص) کردند و همچنین آیه ۲۲ (لیکن اینان قوم غارت و تاراجشده اند و جمیع ایشان در حفره ها صید شده و در زندانها محضی گردیدند) در مقام غضب امت پیغمبر که تکذیب آنرا نمودند فرمود بغارت و تاراج و حبس و اختفا میروند و این نیز منطبق بپیغمبر اسلام و یهود بنی قریظه میباشد (انجیل لوقا) (باب ۲۴) (آیه ۴۹) پس از اینکه مسیح را بعد از کشتن دیدار کردند وقت مفارقت دو باره بحواریین و عده روح عالیتر از خودش را میدهد (واینک من موعود پدر خود را بر شما میفرستم پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتیکه بقوت از اعلی آراسته شوید)

(علوم جاهلیت در اسلام منسوخ شده)

عرب در جاهلیت در هوای صاف و گیاه وافر و بیاه متواتر واقع بودند به اینجهت غالب معیسه آنها از شتر و کوسفند بود و طبعاً اهل ادراک و قابل علوم عالیه بودند جاهلیت عرب عیناً حکم جاهلیت یونان را در عهد (هومپروس) داشتند که بموجب استعداد ذاتی چنانکه یونان پس از تمدن مبده آثار بزرگ گشتند عرب نیز بعد از اسلام استعداد خود را فعلیت دادند و در جاهلیت چون مدارس و تحصیل و قرائت و کتابت بکلی در ایشان نبود هر علمیکه داشتند می توان گفت طبیعی و بمقتضای استعداد ذاتی آنها بود و اگر مقداری کسبی بود آنهم بتقلبات و سمعیات و اتفاقیات بود که بطبعی شبیه تر است از کسبی مختصراً علوم عرب قبل از اسلام که پس از تمدن اسلامی نسخ شد چند علم است :

اول نجوم - اول واضح علم نجوم و ترصد کواکب کلدانیها بودند که بواسطه افق مستوی رهوای صافی کواکب را ترصد نموده بعقیده خودشان حرکات آنها را ضبط نمودند یونان و هند و مصر علم نجوم را از کلدان مأخوذ داشتند اهالی بابل یا کلدان بحال حضرت و تمدن بودند تا اینکه ۵ قرن قبل از میلاد فرس مملکت ایشان را تسخیر کرده سلطنت بر آنها پیدا کردند و بواسطه بعد مذهبی و نژادی و بینونت زبانی که بین فرس و کلدان بود عده از اهالی بابل مهاجرت کرده من جمله برخی وارد جزیره العرب و علم نجوم معمول آن زمان را اتفاقاً و غیر رسمی تعلیم بعضی از اهل جزیره العرب کردند مختصر رواجی گرفت اسامی کواکب و بروج و منازل قمر تماماً مرادف اسامی کلدانیهای آنها است بلکه بعضی معرب همان الفاظ است چنانکه مریخ معرب مرداخ کلدانی است و چون در سیر و مسافرت مواقع و محال خویش راه و علامتی نداشتند همواره در مسافرت متوسل بکواکب شده و باینجهت سیارات و نوابت را کاملاً شناخته و مواقع آنها را میدانستند چنانکه اگر کسی راه بلدی و یا قبیله را می پرسید میگفتند فلان ستاره را راهنمای خود قرار بده مثل اینکه سلبک ابن سعد و قیس ابن مکشوح نشانه قبیله و منزل خود را بیان میکردند قیس ابن مکشوح گفت بین مهب و وزیدن باد صبا و جنوب را بگیر تا اینکه باب زیادی رسیده و از آنجا اندکی برو تا قبیله من برسی پس از آن سلبک گفت مطلع سهیل و دست جوزا طرف چپ طریقه وصول بقبیله من است پس از آنکه عرب کواکب را شناختند معتقد بودند که اوضاع و حرکات آنها مؤثر در عالم کون و فساد زمینست و حوادث جوّیه را نیز از قبیل باد و باران و گرما و سرما و ابر و برق و رعد را منتسب باوضاع کواکب دانسته خلاصه کواکب و ستارگان را مؤثر در حوادث هوایی و جوئی و زمین میدانستند در اینموقع اشعار و ادبیاتی دارند

بکر باعی از اشعار ایشان در اینموضوع اینست (اذا ما هلال الشهر اوئل
 ليلة . بدالعیون الناس بین النعائم . انتك ریح القمر من كل وجهة . و
 طاب قبیل الصبح کور العمائم) طلوع هر کوكب و غروب آن و نزول
 هر یكرا در منازلیکه از برای آنها فرض کرده بودند موثر در یکی از حوادث
 جویبه بعقیده ایشان بود . در برابر معتقد بودند که مزاجه نریاراً بتوسط قمر
 خواستار شد و نریاراً جواب گفته بود که در آن چون بقدر صداق من مالک
 نیست من او را بمزاجه نخواهم پذیرفت . در آن ستاره های کوچک خود را به
 عنوان صداق نریاراً بهمراه خود برداشته سیر میکنند و جدی چون يك ستاره را
 کشته که حالیه مسمی بنفش است اولاد های آن مقتول که بنات النفش تسمیه
 شده اند گرد جدی برای انتقام و قصاص گردش میکنند سپیل جوزا را تعقیب
 کرده و جوزا را بشمشیر دونیمه کرده و شعرای یمانیه باشعراى شامیه مصاحب
 بودند پس شعراى شامیه از او مفارقت کرده از کهکشان عبور کرد برای مفارقت
 او شعراى یمانیه انقدر گریه کرد که چشمانش کور شد و از این جهت شعراى
 غمیضاء و کور معروفست ابو کبش در زمان جاهلیت شعری را عبادت میکرد
 و میگفت تمام ستارگان طول آسمان را قطع میکنند مگر شعری که عرضاً در
 آسمان حرکت میکند لات که بت بزرگ را نامیده بودند اسم زهره است شاید
 در واقع مقصودشان عبادت زهره بود و بت را مظهر و محل توجه آن میدانستند
 خلاصه باین رویه نجوم را معتقد بودند پس از ظهور اسلام پیغمبر مسلمین اولاً
 نسبت آثار را بذاته بنجوم نهی فرمود زیرا که لا مؤثر فی الوجود الا الله
 لکن ممکنست علامت یا کاشف یا مؤثر باشند بواسطه افاضه قوه تأثیر بانها از خداوند
 که لا حول ولا قوه الا بالله که هر طبیعی مذهبی ناچار است آثار را بالآخره
 بخدا مستند بداند زیرا که جریان طبیعت در واقع قانون طبیعت است و قانون
 حتماً مقنن لازم دارد و جریان طبیعت بان اوضاع مجری و واضع میخواید و

ایضاً حکماء اروپا تمام قواعد طبیعت را منتهی بنقطه میکنند و آن نقطه باید
 استفاده از قدرت خدائی بکنند والا تسلسل لازم است و اروپائیان قائل بان نیستند
 و نمیتوانند بود . و ثانیاً نجوم عرب را نهی کرد یعنی در واقع علم نجوم را
 از عرب نهی کرد زیرا مبانی علم آنها خراب بود که اراوس و بنون و فلکانرا
 نمیشناختند و حرکات آنها را نمیدانستند و زمین را ساکن و شمس را متحرک و سایر
 اقوالیکه مطابق باقدما است بعلاوه مزخرفات اعراب در اوضاع علویکه برخی ذکر
 شد پس پیغمبر اسلام علم نجوم را اساساً نهی نکرد بلکه عرب و متمدنین آن
 عصر را تحفظه فرمود چنانکه در بعضی اخبار علم با را منحصر باهل بیته از قریش
 و طائفه از هندو کرد و رتبه عالیتر آرا اختصاص بانبیاء داد (بحار) (مکاسب)
 خبر یونس قال قلت لایمبدالله جعلت فداک اخباری عن علم النجوم ماهو (قال
 علم من الانبیاء) قال فقلت کان علی ابن ایطالب یعلمه قال (کان اعلم الناس
 به) حضرت صادق فرمود که علم نجوم از انبیاء است و علی ابن ایطالب کاهلا
 آرا دارا بود از کلمات سابقه امیر المؤمنین که مطابق هیئت امروزی و برخلاف
 عقاید اهل آن عصر تنطق فرموده معلوم میشود حائز بودن آن حضرت کاملاً
 این علم را و در بعضی اخبار تأثیر و خواص بعضی کواکب را که معتقد بودند نفی
 کرده اثر و خاصیت دیگری برای آن اثبات میکنند (احتجاج) عن ابان ابن
 تغلب فی حدیث الیمانی الذی دخل علی ایعبدالله و سمی نفسه باسمه الذی لم یعلمه
 احد و هو سعد فقال له یاسعد و ما صنعتک قال انما اهل بیت تنظر فی النجوم الی ان قال
 ما اسم النجم الذی اذا طلعت هاجت الابل قال ما ادری قال صدقت ما
 اسم النجم الذی اذا طلعت هاجت البقر قال لا ادری قال صدقت ما اسم
 النجم الذی اذا طلعت هاجت الکلاب قال لا ادری قال صدقت ما زحل
 عندکم قال سعد نجم نحس فقال ابو عبدالله لا تقبل هذا هو نجم امیر المؤمنین
 وهو نجم الاوصیاء وهو النجم الذی قال الله تعالی النجم الثاقب (

صادق آل محمد از منجمیکه مسمی بسعد است سؤال میکند کدام است آستاره که وقتی طلوع میکند شترها بهیجان آمده فحل میطلبند منجم عرض کرد نمی دانم حضرت فرمود کدام است آن ستاره که وقتی طلوع میکند گاوها بهیجان و شهوت میابند عرض کرد نمیدانم حضرت فرمود کدام است آن ستاره که وقتی طلوع نماید درسگها تحریک شهوت میشود عرض کرد نمیدانم حضرت در هر سه دفعه فرمود که راست کفتی پس از آن فرمود زحل چگونه کوکبی است عرض کرد ستاره نحس است حضرت فرمود زحل را نحس مگو بلکه سعد و ستاره امیر المؤمنین و تمام اوصیاء است و در بعضی اخبار کیفیت استخراج آثار از کواکب تخطئه فرمود (احتجاج) عن روایة الدهقان المنجم الذی استقبل امیر المؤمنین حین خروجه الی نهر روان فقال له یومک هذا یوم صعب قد انقلب منه کوکب وانقذ من برجک النیران ولیس لك الحرب بمکان (فقال ۴ ایها الدهقان المنبئ عن الآثار المحذر عن الاقدار ثم سئله عن مسائل كثيرة من النجوم فاعترف الدهقان بجهلها الی ان قال واما قولك انقذ من برجک النیران فكان الواجب ان تحکم به لی لا علی؛ اما نوره و ضیائه فعندی و حریقہ و لهبه فذهب عنی فهذه مسئله عمیقة فاحسبها ان كنت حاسباً زمان خروج علی ابن ابیطالب برای جنگ نهر روان دهقان منجم عرض میکند یا امیر المؤمنین امروز برای جنگ خارج مشو که آن کوکبیکه در برج شما بود امروز خارج شد چون آتش و حرارت از برج شما امروز خارج شده موقع خروج از برای جنگ نیست حضرت جواباً فرمود (اگر این چنین است پس خوبست از برای جنگ زیرا که حرارت و آتش از برج من خارج شده و نور و ضیاء آن کوکب هنوز در آن برج باقیست و در بعضی اخبار فرمود که مردم بعلم نجوم کاملاً واصل نمیشوند و از قلیل آن نفی نمیبرند بلکه ناقص علم نجوم اسباب ضلالت است (مکاسب شیخ) خبر عبد الرحمن ابن سیابه قال قلت لابی

عبدالله ۴ جمعت فداك ان الناس يقولون ان النجوم لا یحل النظر فیها وهو بعینی فان كان یضرب بدینی فلا حاجة لی بشیئی یضرب بدینی وان كان لا یضرب بدینی فوالله انی لاشتهیها واشتهی النظر الیها فقال ۴ لیس كما یقولون لا یضرب بدینک ثم قال انکم تنظرون فی شیئی کثیره لا یدرک وقلیله لا ینفع (

عبد الرحمن ابن سیابه از حضرت صادق سؤال میکند که مردم میگویند علم نجوم حرامست و من دوست دارم آنرا اگر ضرری بدین من ندارد آنرا تحصیل کنم حضرت فرمود تحصیل علم نجوم ضرری بدین و اسلام ندارد لکن علمی است که کامل آنرا نمیتوانید تحصیل کنید و ناقص آن فایده ندارد) و در بعضی اخبار حرکات کواکب و زمین و کثرت اقمار و شمس و عوالم و کواکب غیر مرصوده آن زمان را فرموده که نجوم بواسطه ندانستن آنها و ندانستن خواص آنها و اوضاع و حرکات و مدارات آنها ناقص است چنانکه بتدریج معلوم شده و میشود (مکاسب) (کافی) روایة المدائنی عن ابی عبدالله (ان الله خلق نجماً فی الفلك السابع فخلق من ماء بارد وخلق سائر النجوم الجاریات من ماء حار و هو نجم الاوصیاء و الانبیاء و هو نجم امیر المؤمنین یأمر بالخروج من الدنیا و الزهد فیها و یأمر بافتراش التراب و توسد اللبن و لباس الخشن و اكل الجشب و ما خلق الله نجماً اقرب الی الله منه)

خداوند در فلك هفتم ستاره خلق کرد از آب سرد و باقی نجوم را از آب گرم و آن ستاره اوصیاء و انبیاء و علی ابن ابیطالب است که دلالت بر زهد و تقوی و ورع در دنیا میکند (مقصود از فلك هفتم مدار بیضی زحل است که پس از مدارات فلکان و عطارد و زهره و مریخ و مشتری مدار زحل فلك هفتم است و در اخبار سابقه نیز فرمود که زحل طالع انبیاء و اوصیاء و علی ابن ابیطالب است و چون بالنسبة بان شش ستاره نزدیکتر بشمس حرارت آن کمتر است و هر یک از سیارات از عناصر اربعه خلقت شده اند پس خلقت زحل از آب سرد

کتابه از این است که بواسطه بعد از شمس عنصر آب در او غالب و مباح آن کمتر تبخیر و تسخیر میشوند بخلاف آن شش سیاره اقرب بشمس که مباح و عنصر آبی آن بیشتر بخار شده و کسب حرارت میکنند مجملا آیات ناسخه علم نجوم معموله عرب بلکه تمام اهل آن عصر متواتر است که بواسطه خرابی اصول و مبانی و منقرعات و حواشی آنها در شرع اسلام تقید و منع شده .

(کهنات و عرافت)

کهنات علمی بود شایع در عرب که از کلدان اخذ کرده بودند و مقصود از کهنات و عرافت اخبار از مقیبات گاهی عرافت را در اخبار گذشته و کهنات را در آیه استعمال میکنند و عرب معتقد بودند که کاهن عالم بتمام اشیاء است به اندازه که در حوائج خود از ایشان مشورت کرده و در امراض استسفا میکردند و در محاکمات استفتاء مینمودند مثل سایر اممی که کهنات در آنها رواج داشت از قبیل فینیقیین و کلدان و آشور و کهنه مدعی بودند که ارواح یا ملئکه یا جن بانها اخبار مقیبات را نقل کنند و یا اینکه جن اخبار مقیبات را از آسمان میاورد یا اینکه ملئکه حلول در بت میکند و از آنجا بکاهن خبر میدهند این دعاوی کهنه بود و اصل این علم از صائبه یعنی اشخاصیکه ملائکه را خدا میدانستند و (اغاذیون) (وهرمس) یعنی شیث و ادریس را پیغمبر و تمام جزئیات عالم کون و فساد توسط یکی از خدایان یعنی یکی از ملئکه اجرا میشود و عبادت کنندگان ملئکه نیز از کلدان بودند و همچنین عقاید مردم مثلا وقتیکه میخواستند مرضی را از مرضی رفع کنند لوحی مینوشتند و زمانی که مشکلی را میخواستند حل کنند و عسرتی را بردارند روی سنگریزهها خطوطی میکشیدند و درنی باد میکردند و اگر دزدی میخواستند کشف کنند کوزه باد میکردند و اگر حق و باطل را میخواستند تمیز بدهند تیر اندازی میکردند و همچنین تمام کشفیات کهنه باین

رویه موهومات بود و تمام کهنه لغتی مخصوص داشتند که معروف بود بسجع کهنه یعنی عبارات مبهمی میکفتند که قابل دوسه معنی باشد و اگر دروغ گردید مدعی شوند که معنی دیگر آن مراد بود چنانکه (ظریفه) که زنی بود کاهنه یمن در موضوع پیش بینی عرم و سد مأرب گفت لا تو مؤا مکه حتی اقول وما علمنی ما اقول الا الحکم المحکم رب جمیع الامم من عرب و عجم قالوا لهم اشانک يا ظریفه قالت خذوا البعير الشذقم فحضبوه بالدم تکن لکم ارض جرهیم جیران بیته المحرم) بکیرید شتری و آنرا بخون آلوده کنید زمینی که همسایه مکه است مال شما خواهد بود) و کهنه از زن و مرد زیاد بودند و دوفتر بزرگ آنها (شق) و (سطیح) است که حکایت آنها برومان شبیه تر است از واقع چنانکه گویند شق نصف انسان بود و سطیح تمام گوشت و ابداء استخوان نداشت پس از ظهور اسلام معلوم است شریعت الهیه نمیتواند اینکه عقاید و موهومات را در مقابل حکمت الهیه تصدیق کند از اینجهت است که فرمود هر که ساحر یا کاهنی را تصدیق کند کافر به دین محمد ص است یعنی معتقد باشد ساحر حقیقی را منقلب می کند و یا کاهن علم الهی دار است که اخبار بمقیبات بدهد (مستطرفات السرائر) عن کتاب المشیخه للحسن ابن محبوب عن الهیثم قال قلت لایعبد الله ان عندنا بالجزیره زجلا ربما اخبر من یاتیه یسئله عن الشیثی یسرق او یسبه ذلك قال قال رسول الله من مشی الی ساحر او کاهن او کذاب یصدقه فیما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب النخ) (فقیه) فی حدیث المناهی انه نهی عن اتیان العراف و قال (من اتاه و صدقه فقد برئ مما انزل الله علی محمد ص) پیغمبر فرمود هر کس از عراف یعنی کسیکه مدعی علم عرافت است چیزی بپرسد و آنرا تصدیق کند داخل دین اسلام نیست (خصال) (من تکهن او تکهن له فقد برئ من دین محمد ص) هر کس دعوی علم کهنات کند یا کاهنی را تصدیق کند خارج

از اسلام است . فلسفه منع آن در اسلام اولاً بناى اسلام بر اتحاد و الفت و حفظ اسرار و ستر عیوب است و کهنات چون افشاء کننده عیوب است اسباب خلاف و شقاق و هتاکى است قهراً موجب انهدام الفت قلبى و اتحاد است و ثانیاً اگر در بعضی حقیقتی داشته باشد حتماً در اکثریت مدعى های آن کذب محض و دعوى باطل است و بدعوى باطل و هوای نفس مردم در ضلالت افتاده گمراه میشوند و اسباب هتک ناموس و اتهام مردم بدست یک نفر مدعى کهنات لایابالى ییدینی فراهم میشود چنانکه محى الدین مینویسد رؤیت جن از برای مزاج معتدل و سالم ممکن نیست مگر اینکه اختلالی در دماغ یا در یکی از اخلاط پیدا شود پس کاهن که مدعى رؤیت جن است از اشخاص عادى و سالم نیست بلکه حتماً مختل الدماغ و اقلأ مجنون ادواری است بمسهل و اصلاح دماغ کاهن رؤیت جن او برداشته میشود مثل اینکه مادامیکه جنبه قدسیه در پیغمبر غلبه نداشته باشد رؤیت ملئکه ممکن نیست و همین است که پیغمبر زمان نزول وحى تغییر حال و آثار انقلاب از حال طبیعى در او مشهود بود و ثالثاً علوم کهنات و قیافه و رمالى و جفاری و غیب گوئى اساساً مخالف با اجراء قانون هر قانون گذارى است زیرا هر قانون گذارى برای سیاسیات و نظامات عالم و امور مردم حتماً باید طرق ظاهریه وضع کند که مدعى و مدعى الیه و حاکم در قانون مساوى باشند و همه بتوانند عالم بان شوند و صحت و سقم قانون را همه کس بتوانند تشخیص بدهد و الامحاکمات و مجاری قانون بسته بمیل یک نفر کاهنى که صدق و کذب آن معلوم نیست و بارمالى که اساساً کشف علم رمل و جفر از واقع معلوم نیست بعلاوه اطمینان بصدق و کذب رمال و جفار و کاهن نیست و نمیتوان صدق انرا معلوم کرد منوط و مربوط میشود قانون باید پس از اینکه قابل علم ظاهرى تمام مردم باشد رشوه گیر نباشد شهوت شخصى نداشته باشد از مجرى تخلف نکند فرق و تفاوت بین مردم نگذارد تمايلات حسبى و نسبى ملحوظ نکند حس محبت و عداوت نداشته باشد و قاعده کلیه معاش را منظم کند و

معلوم است کاهن اولاً بهیچ يك از آن صفات متصف نیست و ثانیاً با وجود کاهن و اعتقاد داشتن مردم بان اسباب ضعف عقیده بقانون و نقض کلیه و لطمه بموارد اجراء قانون وارد میاید گذشته از تمام اینها اعتقاد مردم باینگونه موهومات از قیید اینکه معالجه کردن تب را بیاد کردن در کوزه کاهن بدانند اسباب اغفال مردم میشود که از تحصیل و تکمیل علوم تشریح و طب قانع باستشفای کاهن شوند و از بعضی اخبار معلوم میشود که شیاطین استراق سمع از آسمان و ملئکه می کردند و اگر چیزی از اخبار ماضیه و آتی می شنیدند بکاهن خبر میدادند و کهنه بمقتضى میل شخصى خود هر چه میخواستند میگفتند و بواسطه ولادت پیغمبر اسلام ممنوع از نزدیک شدن باسمان شدند و باین جهت علم کهنات اساساً بر داشته شد برای اینکه در زمین خبریکه شبیه بوحنی انبیاء و مضر بعالم اجراء قانون است واقع نشود (احتجاج) شیخ طبرسى خبر مفصلى که ما بذکر عین عبارات و ترجمه آن قناعت میکنیم (فى جملة اسئلة التی سئل الزندیق ابا عبد الله قال الزندیق فمن این اصل الکهنه و من این یخبر الناس بما یحدث)
 (قال ان الکهنه کانت فى الجاهلیة فى کل حین فترة من الرسل کان الکاهن بمنزلة الحاکم یحتکمون الیه بما یشبه علیهم من الامور بینهم فیخبر هم باشیاء تحدثه و ذلك فى وجوه شتى فراسة العین و ذکاء القلب و وسوسة النفس و فطنة الروح مع قذف فى قلبه لان ما یحدث فى الارض من الحوادث الظاهرة و ذلك یعلم الشیطان و یؤدیه الی الکاهن و یخبره بما یحدث فى المنازل و الاطراف و اما اخبار السماء فان الشیاطین کانت تقعد مقاعد استراق السمع اذ ذاک و هی لاتحجب ولا ترجم بالنجوم و انما منعت من استراق السمع لئلا یکون فى الارض سببا یشاکل الوحى من خیر السماء و یلبس علی اهل الارض ماجائهم عن الله تعالى لاثبات الحجة و نفی الشبهة و کان الشیطان یسترق الكلمة

الواحدة من خبر ما يحدثه الله في خلقه فيختطفها ثم يهبط بها الارض فيقتد بها الى الكاهن فاذا قد زاد كلماتها من عنده فخلط الحق بالباطل فما اصاب الكاهن من خبر يخبر هو ما اذاه اليه الشيطان مما سمع و ما اخطا فيه و هو من باطل ما زاد فممنعت الشياطين عن استراق السمع انقطعت الكهانة و اليوم انما يؤدي الشياطين الى كهانها اخباراً للناس مما يتحدثون به و الشياطين يؤدي الى الشياطين ما يتحدث في البعد من الحوادث من سارق سرق و قاتل قتل و غائب غاب و هم ايضاً بمنزلة الناس صدوق و كذوب الخ) (سؤال میشود از حضرت صادق که اصل کهنات چه چیز است فرمود در هر دوره که پیغمبر نبود و مردم در جاهلیت بودند کهنه ظهور میکردند که بمنزله حاکم بودند در رفع اختلافات مردم و اخبار غائب و آینده را میگفتند و کهنه چند قسم بود يك عده از روی ذكاء ذاتی و وسوسة نفس و حدس صائب حکم میکردند که گاهی مطابق و گاهی خطا و خلاف بود و گاهی شياطين القاء در قلب آنها مینمودند زیرا هر قضیه که روی زمین واقع میشد شياطين بهمدیگر خبر میدادند و شيطان مربوط بکاهن کاهن را مطلع میساخت و چون شياطين از دور و نزدیک مثل انسان بعضی راست و بعضی دروغ میگویند و گاهی نیز علاوه بر اخبارات آنها بعضی حدسیات و مقاصد خود را ملحق و اخبار مینمود باینجهت غالباً اخبار کاهن خالی از کذب نبود و اما اخبار آسمان چون شياطين تانزدیک آسمان میرفتند و استراق سمع میکردند وقتیکه مثلکه از قضایائی که باید در آتیه واقع شود حدیث میکردند شياطين بعضی راست و بعضی مر کب از دروغ بکاهن خبر میدادند پس از ظهور پیغمبر اسلامی برای اینکه در زمین چیزی که شبیه بوحی و معجزه باشد واقع نشود شياطين از صعود و نزديکی آسمان ممنوع شدند و حالیه اگر شیطانی بکاهنی خبر بدهد فقط اخبار زمین است از قتل و غائب و سرقت اگر شیطانی راستگو به کاهنی راستگو خبر بدهد

کاهن بدون حدیثات خودش ادا کند مطابق واقع است و این قسم شيطان و کاهن قلیل الوجود بوده و هست و اگر خلاف آن باشد خلاف واقع است)

(علم قیافه)

قیافه در عرب دو قسم معمول بود قیافه اثر و قیافه بشر اما قیافه اثر مبنی بر این بود که از آثار قدم شتر یا کوسفتند یا سایر حیوانات یا انسان تشخیص میدادند که کجا رفته و چه قسم حیوان بوده و در این علم باندازه کامل و ماهر بودند که از اثر قدم صاحب آنرا تشخیص میدادند که پیر یا جوان مرد یا زن یا کره یا تیه حامل یا حائل است این علم در شرع اسلام منع نشده بلکه حضرت و شهری شدن عرب طبعاً احتیاج ایشان را در تحت يك سلسله حکومت منظم بر داشت باندازه که رفته رفته این علم منسوخ شد و هنوز در قبائل و عشایر عرب باقی است مخصوصاً قبائل نجد که از اثر قدم شخص را میشناسند و شتر را بین عراقی و شامی و مدنی و مصری تمیز میدهند و اما قیافه بشر عبارت است از علمیکه به فراست و کیفیات خلقت و اخلاق تشخیص می دهند پدر و قبیله و فامیل شخص را این قسم از قیافه در شرع ممنوع و نسخ شدید زیاد متضمن است هتك استار و کشف عیوب و افتضاح ولد زنا و پدر و مادر بلکه فامیل آنرا بعلاوه بسیاری از مکشوفات آن خطا و مزاحم قانون نسب و ارث و رضاع است مطلقاً علم قیافه و اعتقاد از روی آنرا منع نکرد بلکه هر جا مخالف و مناقض اصول اسلامی باشد ممنوع و حرام فرمود

(طب جاهلیت)

اول واضح علم طب کهنه بابل و کلدان بودند که مریضهای خود را در کوچها میکشاندند که هر کس دوائی میداند بگوید و اهالی مصر و فنیقیه و

آشور از ایشان تعلیم گرفتند و یونان پس از تعلیم ز کلدان دقت در آن نموده ابوب طب را توسعه دادند و عرب نیز از کلدان و فرس اخذ کرده لکن علاوه بر اینکه طب کلدان و فرس ناقص بود طب عرب ناقصتر از ایشان بود و بیشتر معالجات کهنه بعزیمت خواندن و طلسم نوشتن بود و گاهی بذبح قربانی در کعبه از برای خدایان که بنها باشند و معتقد بودند که در حفظ الصحة و با صدای خر کردن مفید است و در معالجه چون خون پادشاهان دوا و معالجت نالینکه رفته رفته بادویه بسیطه نیز معتقد و عمل کردند طبیب بعزائم و عقاقیر هردو متوسل میشد و عمده معالجات ایشان در امراض معده بعسل بود و در امراض دموی بحجامت و در جراحی بداغ کردن چنانکه اگر میخواستند در عضوی عمل کنند آهنی را داغ کرده و بان عضو مقصود را قطع میکردند گرم کردن آلت جراحی در واقع ضد عفونی بود چشم احوال را به نگاه کردن بسنگ آسیاب معالجه میکردند و میگفتند هر کس عمل یدی و جراحی دراو شده اگر آب بخورد تلف میشود مطابق ابن عقاید پس از اینکه طب مدتها منحصر بکهنه بود رفته رفته بعضی بواسطه معاشرت فرس و رومان اینعلمرا اخذ کرده شغل کهنات از طب امتیاز گرفت ابن حذیم و لقمان از اطباء جاهلیت عرب که ضرب المنل در حذاقت بودند حرث ابن کله که ۳ سال بعد از هجرت از دنیا رفت طبیب جاهلیت بود و بشرف اسلام مشرف شد و در اسلام نیز بعلم طبابت اشتغال داشت پیغمبر اسلام علم طب را ترویج و واجب کفائی قرار داد و مقدم بر علم دین داشت لکن طب عرب را که اکثر آن از زمزمهای کاهنها و عقاید موهومه تشکیل شده بود ابطال کرد طب اسلامی را قائم مقام آنها نموده و امر باز دیاد فکری و استنباط احکام طبی را از آئزمینه که امروز تمام اطباء عالم تصدیق بصحت آن دارند فرمود یکی از اخبار ائمه اسلام که دلالت میکند بر احاطه ائمه علیهم السلام بر علم طب و تشریح خبریست

که در بحار نقل میکند چون خبر مفصل است ما بدکر جمعه ان اکتفای کنیم ربیع خادم منصور نقل میکند که روزی جمعه صادق ۴ در مجلس منصور حاضر شد و یکنفر طبیب هندی اتجا حاضر بود و کتابی از طب قرائت می کرد پس از آنکه فارغ شد از قرائت کتب بحضرت صادق عرض کرد یا ابا عبدالله آیا میخواهی تورا علم طب تعلیم کنم حضرت فرمود من بهتر از تو میدانم طبیب هندی عرض کرد معاومات شما چه چیز است حضرت فرمود من معالجه میکنم حرارت را به برودت و برودت را بحرارت و رطوبت را به بیوست و بیوست را برطوبت و تفویض امر میکنم بخدای تعالی (مقصود) معالجه هر یک از امراض است بضد آن چنانکه امروز حکماء اروپا تب ۴۰ درجه را به آب سرد معالجه میکنند و پیغمبر فرمود (صبوا علی المرحوم ماء باردا) یعنی تب در را آب سرد بریزید) نوبه و سرما خوردگی را بحرارت گنه گنه مداوی میکنند و بیوست مزاج را برطوبت مسهل و اسهال را بقواض و چیزهاییکه بیوست میاورد) و فرمود میدانم معده منبع امراضست و امسک بهترین دواها و برای بدن عمل میکنم چیزی را که عادت کرده است که خلاف عادت موجب مرضست طبیب هندی عرض کرد یا ابا عبد الله علم طب غیر از این نیست حضرت فرمود آیا تو علم طب را بهتر می دانی یا من هندی گفت من حضرت فرمود پس سئوالی می کنم جواب بگو خبر بده مرا که سر از برای چه صاحب شئون خلق شد (شئون بموجب تحقیق ابن سینا در تشریح جمجمه سر مشتمل بر هفت استخوان است چهار استخوان بمنزله دیوار است و یکی بمنزله قاعده و بقیه در بین چهار دیوار کشیده شده و محل اتصال هر یک به دیگریرا شئون گویند) چرا موفوق سر خلق شده چرا پیشانی خالی از مو گردیده چرا در پیشانی خطوط و نهرها کشیده شده چرا ابرو بالای دو چشم خلقت گردیده چرا مرد را خداوند صاحب ریش قرار داده چرا کف دستها حالی از موسست چرا ناخن و مو روح در

آنها دمیده نشده چرا قلب صنوبری شکل است چرا ریه دو قطعه و در حرکت است چرا کبد محدب شکل است چرا کلیه بشکل حبه لوبیا است چرا زانو از طرف پشت سر خم میشود (طیب هندی تمام این سؤالات و برخی سؤالات دیگر که ما از ذکر آنها صرف نظر کردیم جواب گفت نمیدانم صادق آل محمد (ص) فرمود اگر در سرشون واستخوانها در بین جمجمه نمیبود بواسطه وسعت فضا و خالی بودن میان سر بیشتر محل اجتماع بخار شده زودتر اسباب صداع فراهم میشد حکمت خلقت مو در سر اینست که از موهای مجوف بخارات را خارج کرده و حرارت و برودت و عطریات را جاب کرده اسباب اصلاح و تقویت مغز فراهم شود و چون اعصابی که مبدء قوه باصره است در جبهه مجتمع است ریه بدن مو در پیشانی سبب ضعف باصره است و برای حفظ چشم از عرق سر جداول و خطوط در پیشانی قرار داده شد چنانکه برای حفظ زمین از آب وجداول میکشند و اینکه ابرو را بالای چشم قرار داده برای آنکه وصول خطوط انوار و اشراق اشیاء مشرقه و نورانی باندازه طبیعی بمردمك چشم رسیده و از مرض اتساع محفوظ بماند مثل اینکه ناظر شمس استظلال بدست مینماید بواسطه قوت نور شمس که ابرو کافی نیست در منع وصول نور شمس بمردمك دیده لذا دست خود را نیز بالای ابرو میگذارد که بیشتر نور شمس را از وصول بمردمك منع نماید و اینکه مرد را صاحب ریش نموده تا اینکه در تشخیص اناث و ذکور محتاج بکشف عورت نباشند چون حسن و جمال در زن مطلوبتر است لهذا مرد را صاحب ریش قرار داد از آنجائیکه غالب لمسیات بکف دست واقع میشود هر گاه کفین مشتمل بر شعر میشد درک اشیاء نرم و درشت یا متعذر بود یا متعسر و همچنین انسانی ناگنبر است از جز شعور و قص اظفار هرگاه حلول روح در مو و ناخن میشد در هنگام گرفتن ناخن و

تراشیدن مو متالم و متاثر میگردد بلکه غیر قابل التحمل بود و از اینکه قلب را صنوبری الشكل خلقت فرمود برای اینکه سر قلب در ریه سرازیر است پس سر آنرا باریک قرار داد تا اینکه داخل در ریه گردیده و از حرکت و باد زدن ریه کسب اکسیژن و برودت نماید و الاحرارش مغز را فاسد مینمود و اینکه ریه را دو قطعه قرار داد برای آنکه گفتیم ریه بمنزله مروحه است و قلب داخل این دو قطعه است از دو جانب کسب هوای لطیف نموده تبرید حاصل کند و کبد را محض قرار گرفتن معده در او محدب فرمود که موجب فشار معده و بخار آنرا بیرون نموده غذای داخل معده هضم گردیده تمام عروق و اعصاب بدن از جوهر آن غذا بهره ور و کامیاب شوند اما کلیه لویبائی الشكل ایجاد گردید بواسطه آنکه این شکل لویبائی وضعاً قابل قبض و بسط است مانند گرم زمین و کلیه واسطه در اخذ منی است از فقار ظهر قطره بعد قطره و ایصال آن در وعاء منی قطره بعد قطره که در حال انقباض از فقار اخذ میکند قطره را و در حال انبساط ایصال بوعاء مینماید هرگاه مدور یا مربع یا اشکال دیگر می بود قابل این نحوه از گرفتن و رسانیدن نبود بلکه دفعه واحده بایستی بگیرد و یکمرتبه هم برساند و این لذت جماع و استلذاذ از نساء را میکاهانید و اینکه زانو از طرف پشت میخواهد برای آنکه انسان از پیش رو راه میرود اگر زانو از پیش رو خم میشد راه رفتن متعسر بود قانون گذار اسلام مقرر فرمود که قبل از غذا و بعد از آن مردم دست خود را بشویند و مطابق همین دستور معمول ائمه اسلام بود بلکه روایتی که نقل میکنند پیغمبر روزی گوشت را با شوک میل میفرمود شاید بهمین علت بوده که قبل از غذا آبی ننموده که پیغمبر دست خود را بشوید و چون دسته ناشسته بود آلوده بنماید فرموده و چون کثافات زیر ناخن بشستن رفع نمیشود و ممکن است تولید میکروب امراضی از آن کثافات گردد امر اکید فرمود که ناخنها گرفته شود

و بزبان عوام که میکروب را نمیفهمند و منفورترین مخلوقات پیش ایشان شیطان بود تعبیر از میکروبهای متولد از کثافات زیر ناخن بشیطان فرمود که اگر ناخنها بلند شود در زیر آن شیطاین منزل میکنند که باین زبان مردم را ترغیب بگرفتن ناخن و حفظ از کثافات بنماید و بهترین علاج دفاع از اینگونه میکروب همین روبه است که ناخن گرفته شود و دست قبل از غذا و بعد از آن شسته شود و الا غذا خوردن با آلات مثل چنگال و غیره دفع این مضر را نمی کند مگر باز بستن چنگال قبل از غذا برای حفظ از میکروبهای هوایی و بعد از غذا برای اینکه مبدا از کثافت آن میکروبی تولید کند بعلاوه اینکه چنگال را ممکن است چند نفر استعمال کنند و میکروب تولید شده امراض اشخاص دیگر بواسطه اینکه آلت تغذیه یکبست مسری واقع شود مگر اینکه هر نفری خود را بچنگال مخصوصی اختصاص دهد و اینهم معلوم است برای مجامع و تمام مردم ممکن نیست مگر بغذا خوردن بچنگال طبیعی که دست انسان است که چنگال هریک در دیگری استعمال نمیشود اروپائیان اگر بخواهند متابعت مسیح و حواریین را بنمایند باید بادت ناشسته غذا بخورند چنانکه صریح آیات انجیل است (انجیل متی) (باب ۱۵) (آیه اول) آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده گفتند چونستکه شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز مینمایند زیرا هرگاه نان میخورند دست خود را نمیشویند (انجیل مرقس) (باب ۷) (آیه اول) (و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده نزد او جمع شدند چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان میخورند ملامت نمودند زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده تادستهارا بدقت نشویند غذا نمیخورند و چون از بازارها آیند تانشویند چیزی نمیخورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون شستن پیالها و افتابهها و ظروف مس و کرسیها)

(شعر در جاهلیت)

علم شعر طبیعی است زیرا که حاکی از تصورات و انفعالات و عواطف نفس است و باین جهت است که در تمام امم عالم بوده از یونان و هند و کلدان مخصوصاً در عبرانیین یعنی بنی اسرائیل منتهی اگر ملتی در مذلت و سختی بودند تحسرات و انفعالات و تأسفات خود را تعبیر و اگر در عزت و رفاه بودند تعبیر از خمریات و تعیش و تعشقات مینمودند. تصویبات شعری طبیعی اشخاص و ملل است عرب در اظهار عواطف وزن و قافیه هر دو را معتبر دانستند سراینها در اشعار خود ملنزم بقافیه نبودند فقط بوزن قناعت مینمودند و عبرانی بخلاف آن وزن را لازم ندانسته فقط بقافیه ملنزم بودند و گاهی قافیه و وزن هیچیک را اعتبار نمیدادند لکن معلوم است وزن و قافیه در شعر برای شدت تأثیر در سامع و شاعر و مطبوع شدن کلام است و الا شعر فقط تعبیر از احساسات و عواطف و انفعالات نفس است چنانکه شامی از امیر المؤمنین سئوال میکند اول گوینده شعر در روی زمین کیست حضرت فرمود آدم ۴ زیرا پس از آنکه از بهشت بزمین آمد و ارضاع زمین را دید و قایل هایبل را کشت آدم صفی انشاد کرد (تغییرت البلاد و من علیها ووجه الارض مغبر قبیح تغیر کل ذی لون و طعم و قل بشاشة الوجه الملیح) مقصود این نیست که آدم عین این کلمات عربی را انشاد کرد بلکه پس از تالم و تاتر آدم از قتل هایبل و خروج از بهشت باین مضمون تحسرات و تاثرات نفسانی خود را اظهار نمود پس از اینکه شعر عبارت از تلفیق احساسات و تعبیر از عواطف بود رفته رفته شعر منقسم بدو قسم شد یکی هم ان معنی اصلی و دیگری کلمات موزون قافیه دار در قصص و حکایات مثل شاهنامه فردوسی و این قسم هم غالباً خالی از عواطف و احساسات شاعرانه و مبالغه و اغراق نیست لکن شایع در عرب فقط همان قسم اول بود که تمام اشعار ایشان خالی از تغزل و

رجز و خمريات و مفاخرات و مبارزات و شوق و محبت و انتقام و مرثیه نیست بلکه از قصص و حکایات جاهلیت چندان شعری از عرب در دست نیست مگر این که متضمن احساسات و عواطف شاعر نیز هست و عرب برای استقلال معیشت و آزادی فضا و حریت طبع بیشتر از تمام ملل تصورات شعریه را وزن و قافیه ادا میکردند چنانکه ابو تمام از اشعار عرب غیر قصاید و نغزل ۱۴۰۰۰ رجز محفوظ داشت حماد راوی ۲۷۰۰۰ قصیده میدانست ابوضم اشعاری نقل میکرد از صد شاعر که تمام با سم عمرو مسمی بودند اصمعی ۱۶۰۰۰ رجز محفوظ داشت و شاعر در عرب فوق العاده محترم بود چنانکه در هر قبیله که شاعری ظاهر میگشت از سایر قبایل برای تبریک و تهنیت میآمدند و مجالس عیش و عشرتی مرتب می ساختند شاعر ضبط کننده مفاخرات و تشجیع کننده مبارزات و حافظ وقایع عرب بود هفت قصیده قدیمه عرب را منتخب کردند و به آب طلا نوشتند و معلقات نامیدند اما شرع اسلام شعر را اساساً منع نکرد و اساساً تمجید هم نفرمود گاهی فرمود (لئن یمتلی الیطن فیها خیر من ان یمتلی شعراً) شکم از هر چیز کثیف بر شود بهتر از این است که مملو از شعر باشد) و گاهی فرمود (من قال لنا بیتاً بنی الله له بیتاً فی الجنة) هر کس در مدح آل محمد شعری انشاد کند خداوند در بهشت خانه از برای او بنا خواهد کرد و در (سوره شعراء) در (آیه ۲۲۴) میفرماید (الشعراء یتبعهم الغاوان الم تر انهم فی کل واد یهیمون و انهم یقولون ما لا یفعلون الا انذین آمنوا الخ) متابعت مینمایند شعرا را گمراهان زیرا که شاعر ها در هر وادی سرگشته میروند و شاعرها میگویند چیزی را که نمیکند مگر آنهاست که ایمان دارند الخ پس اگر شعری مبتنی بر احساسات فاسده و عواطف باطله و عشق باجنیه و ترویج مسالک مذمومه از خمريات و مفاخرات و هجو غیر مستحق و متضمن دروغ و پتان و غیرها باشد مذموم است باختلاف مراتب آن از حرمت و کراهت و الا اگر

نظر باخلاقیات و مواعظ و حکم و ضبط تاریخ و مدح اشخاص لایق و هجو واجب الهجو و باعواطف اسلامی و با احساسات مرثیه بموقع باشد ممدوح است باختلاف درجات آن از واجب و مستحب و مباح لکن نظریات آنکه اعراب و بعضی منافقین تصور کردند که احکام و قصص قرآن مبنی بر احساسات نفسانی پیغمبر و مواعظ و آیات آن عواطف شاعرانه است از برای هیچیک از معانی قرآن حقیقتی نیست چنانکه عقبه ابن ابی معیط گفت پیغمبر شاعر است خداوند برای دفع این تهمت و سد این احتمال پیغمبر را مطلقاً از تصورات شعریه و تنطق بموهومات نفسانی ممنوع داشت (سوره یس) (آیه ۶۹) (وما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین) محمد را ابداً تعلیم شعر ندادیم و شایسته مقام پیغمبری که باید اظهار حقایق کند و احتمال خلاف و غیر واقع در کلماتش داده نشود شاعری نیست بلکه هر چه بگوید حکمت و ذکر و قرآن است) بلکه برای سد احتمال شاعری و خیالات گوئی پیغمبر مطلقاً با شاعر منقوله تنطق نفرمود چنانکه حضرت امام حسن علیه السلام نقل میفرماید پیغمبر خدا روزی در ضمن کلامش خواست استشهاد باین شعر کند (کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت معکوساً قرائت فرمود (کفی الاسلام و الشیب) که از وزن خارج شد و معنی مقصود را افاده کرد ابوبکر عرض نمود یا رسول الله شعر این نیست حضرت فرمود (لست بشاعر) (یعنی شاعر نیستم) همچنین عایشه نقل میکند روزی پیغمبر خواست شعری در ضمن مطلب استشهاد کند (ستبدی لك الايام ما كنت جاهلا و یاتیک بالاخبار ما لم تزد) قرائت فرمود (یاتیک ما لم تزد باز ابوبکر عرض کرد شعر همچو نیست حضرت فرمود (ما انا بشاعر) این دو شعر از قسم اول شعر که تصدیقات نفسانی باطله و قسم مذموم است نیست لکن پیغمبر از شعریات و وهمیات و غیر حقایق چون احتراز داشت تنطق بشعر موزون و غیر موزون مطلقاً نفرمود برای حفظ اعجاز قرآن و سد احتمال شعری در کلام خدا.

(فضاحت خطبه)

خطبه در واقع شعر غیر موزونی است که اثرات و تحریکات آن بیشتر از شعر بود و در این فن جاهلیت عرب با یونان شریک بودند عرب تاریخ وقایع و مفاخرات و مرانی خود را بتوسط خطبه در مجالس ادب محفوظ می داشتند فصاحت عرب در این فن معلوم است ضرب المثل بوده و هست و شرح خطباء و کیفیات آن و محل قرائت خطبه که یکی از آنها سوق عکاظ است بسیار که اثبات بلاغت و علم سخن گوئی عرب محتاج به بیان نیست تا اینکه قرآن محمدی نازل شد تمام فصحاء متحیر شدند زیرا که قرآن تری بود که باسجع کهنه شباهت نداشت و نظم قافیه دار موزون شعرا نبود و در فصاحت باخطبه خطباء جاهلیت و اسلام طرف تناسب نبود زیرا هر کلام فصیح در هر خطبه دوسطر یا سه سطر است مثلا که ممتاز از سایر اشعار و خطبه ها میگردید و قرآن تمام آن بیک اسلوب و روش و منتهی درجه فصاحت را دارا بود بعلاوه فصحاء و شعراء هر یک در فن مخصوصی مهارت داشتند چنانکه در تغزل و تعیش امرء القیس و در خوف و بیم نابغه و در طلب و خواستن اعشی و در رجاء و امید زهیر و هر شاعری و طبیعی که از فن خود تخطی مینمود حائز آن درجه فصاحت که در فن خودش داشت نمی شد لکن قرآن در تمام فنون دارای اعجاز است چنانکه در ترغیب و تعیش در (سوره زخرف) (آیه ۷۱) میفرماید (فیها ما تشبهه الانفس و تلذ الاعین) (سوره سجده) (آیه ۱۷) (فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین) و در خوف (سوره اسری) (آیه ۷۰) (افامنتم ان یخسف بکم جانب البر) (سوره ملک) (آیه ۱۶) (ءامنتم من فی السماء ان ینخسف بکم الارض فاذا هی تمور) و در الهیات (سوره رعد) (آیه ۹) (الله یعلم ما تحمل کل اثی و ما تغیض الارجام و ما ترهات) و ایضاً هر خطیب یا شاعری که از دروغ

و اغراق و جزاف گوئی و عواطف نفسانی اجتناب کند از بلاغتش کاهیده میشود چنانکه لبید ابن ربیع و حسان ابن ثابت اشعار جاهلیت را بهتر از اسلام می گفتند و پس از آنکه مسلمان شدند بمراتب اشعار ایشان تنزل کرد و قرآن با آنکه دروغ و اغراق و عواطف در آن دخالت نداشت باین رتبه از فصاحت است و ایضاً در محسوسات از قبیل وصف شتر یا سب یا جنگ مثلا میدان فصاحت وسیعتر است و در اخبار علمی و اخبار بغیب در مضیقه واقع است و قرآن باین حال بهتر از محسوسات تکلم کرد پس چون فصحاء عرب قرآن را باوصاف مذکور دیدند تماماً از فصاحت و خطب و اشعار خود صرف نظر کرده مفتون بلاغت و مزایای آن گشتند پس از آن این آیه نازل شد (سوره بقره) (آیه ۲۱)

(ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین) اگر شبهه در قرآن و پیغمبر دارید تمام فصحاء و بلغاء و شعراء به تبادل افکار یکسوره مثل قرآن انشاد کنید) و اگر صرف نظر از تمام مذکورات شود بدو طریق اثبات اعجاز ظاهری و فصاحت فوق العاده قرآن ممکن است که مخالف مجبور بقبول است اما طریق اول موقوف بچند مقدمه است اولاً عرب عموماً بحد پیغمبر اسلام قیام کردند و کمال عداوت را داشتند چنانکه مکرراً اجتماع کرده جنگ احد و احزاب و بدر را تشکیل دادند و هر طریقه که تصور شود و ممکن بود برای ابطال قول آن حضرت اتخاذ کردند شاهد این قضیه علاوه بر اخبار و تواریخ قاعده طبیعی است که اگر یک تیمی دعوی بزرگی بکنند که بان دعوی تمام بزرگان عصر خودش را بخواهد ذلیل نماید و اساس معیشت و مذهب ایشانرا منحل نماید حتماً بقدر امکان با آن ضدیت میکنند مخصوصاً وجهاء و متنفذین آن ملت که شعراء و خطباء و فصحاء و بلغاء از همین شمار محسوب میشوند و ثانیاً چون پیغمبر اسلام مکرراً دعوت کرد و گفت اگر یکسوره یا یک آیه ولو به تبادل انظار و تلاحق افکار مثل

من بیاورید دیگر دعوی پیغمبری نخواهم کرد و حق باشماست اگر عرب را ممکن میبود حتماً بایستی برای اثبات مقاصد خود و تکذیب پیغمبر در صدد برآمده بکسوره یا یک آیه مثل پیغمبر انشاد کنند و او را ملزم نمایند زیرا ناآنکه فن عرب بعلم احتیاج طبیعی فصاحت بود و دراین امر بلا شبهه از تمام عالم مقدمند رد کلام و تکذیب پیغمبر باین رویه اسهل از جنگ و مجاهدت بود و بموجب دعوت خود پیغمبر ملزم بود که پس از آنکه يك آیه یا یکسوره مثل قرآن به بیند دیگر دعوی نبوت نکند و عرب محتاج بجنگ و مجاهدت نشوند و ثالثاً اینکه اگر عرب سوره یا آیه مثل قرآن انشاد میکردند اولاً پیغمبر اسلام متقاعد از دعوی خود میگردد و اقلاً کسی باو بعد از آن ایمان نمیآورد و بر فرض اینکه باز دعوی میکرد و مردم هم قبول میکردند حتماً باید آن آیه یا سوره نظیر قرآن در اخبار و تواریخ درج شده و بما برسد زیرا داعی بخصوصیت و نقل آن سوره اولاً از مسلمین و ثانیاً از کفار و مشرکین و یهود عرب بسیار بود که بایستی برای ابطال قول محمد ص آنسوره را نقل کنند ناظر و مطلع از تواریخ تصدیق میکنند که ابداً عرب قدرت نداشتند که يك آیه مثل قرآن بیاورند پس ثابت میشود که قرآن فوق قدرت بشری و خرق عادت است که مراد از معجزه همین است . اما طریقه ثانیه این است که اگر عرب قدرت نداشتند که يك سوره مثل قرآن بیاورند معلوم است که قرآن اعجاز و فوق العاده طبیعت است و اگر قدرت داشتند باینکه داعی باتیان وافرأ موجود بود همینکه موفق نشدند در مقابل قرآن سوره انشاد کنند برای اثبات اعجاز آن کافی است و باز فوق العاده جریان طبیعی است این معجزه ظاهری قرآن از برای اهلی فصاحت است اما معجزه باطنی آن این است که لارطب ولا یابس الا فی کتاب همین هیچ تر و خشکی نیست که در قرآن فرموده باشد منبع کلیه علوم است و اشاره بتمام مسائل فرموده از فقه و اصول و نحو و صرف و کلام و فلسفه

و هیئت و طب و شیمی که متدرجاً مطالب آن کشف شده و خواهد شد
(ان الدین عند الله الاسلام) (فلا تتبع غیر الاسلام دینا)

(گاو و ماهی چه چیز است ؟)

در اخبار منظافره وارد است که زمین در فضا بدون تکیه بر چیزی واقف است و ابداً روی چیزی قرار نگرفته چنانچه در نهج البلاغه امیر المؤمنین در توصیف خلقت زمین فرمود (و ارساها علی غیر قرار و اقامها بغیر قوائم و رفعها بغیر دعائم الخ) یعنی خداوند کوهها را در زمین قرار داد در حالیکه زمین دائماً متحرک و ابداً قرار و آرام ندارد و زمین را بدون پایه بلند کرد و بدون تکیه گاه و پایه در محل خود واقف کرد (در خطبه دیگر امیر المؤمنین که در بحار نقل شد فرمود (خلق السموات والارض بلا عمد قائمات بلا سند) خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد بدون تکیه گاه و در محل خود واقفند بدون اعتماد بر چیزی (مهج الدعوات سید ابن طاوس) (بحار) (الله نور السموات والارض و فاطرهما و مبتدعهما بغیر عمد خلقهما) خداوند آسمانها و زمینها را نورانی کرد و ایجاد و خلقت فرمود آسمان و زمین را بدون پایه و تکیه گاه) (دعاء شهر رمضان) (و بسط الارض علی الماء بلا ارکان) خداوند زمین را روی آب پهن کرد در صورتیکه ابداً چیزی را محل اعتماد آن قرار نداد) بلکه کلیه آیات و اخباریکه در حرکت زمین ذکر شد دلالت دارد که زمین تکیه بجرمی و پایه جسمی ندارد و محمول جسمی نیست زیرا حرکات یومی و سنوی و سایر حرکات منافی است با بودن زمین روی دو شاخ گاو یا ماهی اما اخباریکه فرمود زمین روی گاو و ماهی قرار گرفته ناظر است بیکعده از مردم کم استعداد که حضرت در مقام جواب آنها در صورتیکه اذهان آنها ابداً قبول نمیکرد که زمین بدون تکیه بجسمی بتواند واقف شود از واقعیات تعبیر بزبان

آنها بشکلی فرمود که هم قابل قبول ایشان باشد و هم کنایه از حقیقت امر مثلا گاهی فرمود روی دوشاخ گاو است یعنی بدو قوه جاذبه و دافعه شمس واقف است و گاهی فرمود برحوت واقع است یعنی بشکل حوت است چنانکه نیتون کشف کرد که زمین کروی الشکل تمام نیست بلکه قطبین آن مجذب است پس شباهتی ب ماهی در شکل و سیروجریان در هوا دارد و حوت بر آب واقع است یعنی زمین بر آب واقع است و آب بر ظلمت واقع است یعنی تمام کره زمین که بیشتر آن آب است در سایه زمین واقعت و گاهی در بعضی اخبار گاو و ماهی را فرموده و تعبیرات دیگر کرده است که مراد از تمام منطبق میشود یا بدار بیضی یا بهوا و از وی سایه زمین و باشکل و هیئت زمین و یا جاذبه و دافعه شمس که مطابق حال و استعداد مخاطب مطالب واقع را باین زبان اداء نموده و بالاخره فرمود تمام اینها بقدرت خدا واقف است

(قانون مجازات)

اگر کسی مال دیگری را برخلاف قانون تصرف کرد بفسب یا سرقت یا اتلاف و یا تقیصه در آن وارد نمود دوحق مجازات بتعددی متعلق میشود یکی حق صاحب مال که باید عین یا مثل یا قیمت آنرا باعلی القیم و تفاوت صحت و نقص آن را بامنفعت حقیقه و حکمیه از تعددی مسترد شده بصاحب مال داد منقول در اخبار اسلام است که (الغاصب یؤخذ باشق الاحوال) و در این مورد است که در مقاله مصالح قوانین اسلام نقل از توریه شد که اگر کسی گاوی یا کوسفندی بدزدد عوض گاو پنج کاو و عوض کوسفند پنج مقابل باید از او بگیرند و تصدیق شد که تضمین متعددی را بضرر و خسارت مالک مطابق شرع اسلام اوفق بانظام و عدل است مجازات ثانی برای حفظ نوعی و سد باب خلاف قانون که اسباب عبرت سایرین شده در صدد تعددی و تخطی بر نیابند از قبیل تعزیر غاصب مطابق مقتضی حال بنظریات حاکم یا هیئت عادل و تحدید سارق و

حتماً در شرع موسی برای این حق مجازاتی معین شده و اکتفا بمجازات حق اولی فرموده زیرا ممکن است دزد ابدأ چیزی مالک نباشد که بتوان پنج مقابل غرامت گرفت مجازات این حق باید بدنی باشد که هیچکس مستخلص نشود و وسیله حفظ نوع گردد این تعدی در اموال است اما تعدی در نفوس از قبیل جنحه و جنایت و قتل چون هردو نظر در او ملحوظ است اول احقاق حق مظلوم و جبره آن و ثانی نظریات نوعی که برای نظام اجتماعی لازم است در آیات مکرره انجیل و توریه تصریح بمجازات بمنثل نموده که چشمی بجشمی و دندانان بدندانان در شرع اسلام نیز فرمود (سوره بقره) (آیه ۱۷۳) (الحره بالحره والعبد بالعبد والانی بالانی) و ایضاً (سوره بقره) (آیه ۱۷۴) (ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب) (سوره مائده) (آیه ۴۹) (و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص) قصاص بمنثل و مجازات قاتل را به قتل بهترین اندازه است برای حکم بحق و عدالت کامل والا بحبس و شکنجه ممکن است زیاد تر از اندازه واقع شود و ظلم بجانی را منضم است و یا کمتر ظلم بمعنی علیه بلکه ظلم نوعرا مستلزم است بعلاوه تحدید زانی برجم و سارق را بقطع دست چون مجازات فوریت و امید استخلاصی در او نیست بیشتر محل تقیر و خوف و عبرتست و ایضاً حبس سارق و زانی و قاتل در مدت مدید ظلمست که باولاد و عبال ایشان وارد میشود که باعث و حافظ و وسیله رزق ایشان را محبوس داشته و نمیتواند عیال او حافظ و وسیله دیگری برای خود جلب کند بخلاف مجازات ایشان را بقتل که عیال او شوهر و باعث دیگری تحصیل کند و یا بجلد و یا قطع ید که هم مجازات شده و هم بحقوق عیالات او لطمه وارد نیامده است بعلاوه حبس متعددی ضررست که بیجهت برمالیه حاکم برای مخارج ایشان وارد میشود و از آنجائیکه علت مجازات جنایت کار ظلم بمعنی

علیه است در شرع اسلام اجازه فرمود که اگر وارث مقتول یا مجنی علیه بخواهد قصاص نکند ممکن است حقوق خود را صلح بمال معینی بنماید و دیاتی وضع کرد و چون ممکنست تعدی و ظلمهای دیگری غیر اموال و جنایات نسبت بمظلومین واقع شود از قبیل فحش و هتک حرمت و بهتان و تمییر و خشم و جزئیات آن غیر محصور و باختلاف موارد اندازه آن غیر منتهای است باین جهت حدود آن را بنظریات حاکم و براهیت عاقله واکذار و تقویض نمود و چون در جنحه و جنایات غیر قتل اگر مجازات بمثل را حتمی میدانست ممکن بود که مجازات جنایات بیشتر و یا کمتر از جنایت اول واقع شود از این جهت در این باب نیز دیاتی وضع کرد که اگر نخواهند قصاص کنند بدیات معینی اکتفا شود.

(باز هم حفظ الصحة اسلام)

(یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ (۱۰۶) قُلْ هُوَ ذِي فَاعْتَرِزُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ)
سئوال میکنند از تو ای پیغمبر از حیض بگو حیض نجس است مجامعت با زن نکنید تا او آن حیض منقضی شود (نظر باینکه حرارت غریزیه زن برای تربیت جنین و طبخ شیر زیادتر از مرد است ناچار خون فاسد تولید می شود و اگر مدفوع نگردد اسباب مخاطره برای زن خواهد بود خداوند حیض را در زن قرار داد و مسلم است که آن خون از مجری رحم عبور

(*) محیض اول مصدر میمی است بمعنی حیض و محیض دوم اسم مکانست یعنی مکان حیض پس معنی آیه مبارکه این است که حیض اذی یعنی قدر و نجس است و عزلت و کناره جوئید از زنها در مکان حیض که خصوص فرج باشد برخلاف جاهلیت که زنها را در حال حیض خارج میکردند و ابداً کسی با ایشان معاشرت نمیکرد.

میکند و کتافات رحم را باخود دفع خواهد کرد و در حال مجامعت پس از انزال منی بواسطه قبض فوریکه در اعصاب مجری منی مرد ظاهر میشود جذب کتافات و میکروبهای فاسد را خواهد کرد چنانکه اگر بازنیکه سوزنک دارد در غیر حال حیض مکرراً مجامعت شود ممکن است که سرایت بمرء نکند اما در حال حیض چون میکروب آنرا خون از او راق رحم مصاحب باخود حتماً مؤثر و مسریست بعلاوه امراض دیگر که ممکن است میکروب آن در خون زن و بارحم تولید شده و جذب دردم و اعصاب مرد خواهد شد مثل آنکه در مهبل فرج میکروب زیادی ممکن است که در غیر حال حیض بواسطه سلامت مزاج زن تغذیه نکرده مؤثر واقع نشوند پس در حال حیض که آن میکروبه تقویت شده و تغذیه از خون میکنند محتمل است مؤثر در مرد شده ایجاد امراضی بنمایند و برای احتمال میکروب دموی است که کلیه خون را نجس و واجب الاجتناب قرار داد.

(آب سرد)

معروفست که جوانی در اروپا مبتلا بدوار سر شد باندازه که چشمهایش جائی را نمیدید بالاخره بواسطه همان دوران سر فوت کرد پس در تشریح سر میکروبی در مغز او دیدند و آن میکروب بهیچیک از ضد عفونی و سمومات کشته نشد مگر باب سرد که بمحض ملاقات با آب سرد مرده و نابود گردید و همچنین مسلم است که آب سرد مقوی اعصاب و مفرح قلب و منظم کننده دوران خونست باینجهت است که پیغمبر اسلام و ضورا در هر شبانه روز پنجمرتبه واجب کرد بمصلحی و مسح سر را جزء وضوء قرارداد و از اخباریکه فضیلت و ثواب وضوء در زمستان را نقل میکنند واضح میشود که مراد و حکمت وضوء در آب

سرد است و همچنین اغسالی که قرار داد علاوه بر اینکه رافع کثافات بدنست اگر در فصل آب سرد غسل در آن بعمل بیاید فوائد آن را که ذکر شد ادراک خواهد کرد اگر در آب گرم غسل شود باز هم معین است که آب حمام اگر حرارتش بیشتر از حرارت طبیعی مزاج (۳۷) درجه نباشد اسباب صحت و فوائدیست در بدن و باز نظر یضد عفونی و اجتناب از میکروبهای مسریه اصل در غسل را ترتیبی معین کرد و غسل ارتمسی را بدل آن داشت که آب سرد یا گرم را از بالا مثل اینکه بادوش بریزند و غسل ترتیبی کنند یعنی همان فوائد را منضم است و هر آبی را که کرم و جاری نباشد بواسطه ملاقات یکی از نجاسات نجس و واجب الاجتناب دانست زیرا که بسا هست میکروبها و کثافات در آن نجس بوده چون در آب قلیل مستهکک نمیشود سرایت ییدن کند بخلاف کرم و جاری که شاید بعضی اقسام میکروب یعنی مضرات ذاتی آن نجاست در آن آب کرم و جاری مستهکک و فانی و بامسری ییدن تواند بود اگر چه سایر میکروبهای امراضیکه آن نجاست از خارج جذب کرده باشد در آب کثیری هم مسری باشد لکن نقض قانون کلی و وضع قانون دیگری که باین احتمال از اکثر آنها انسان اجتناب کند خلاف مقتضیات نظام و قانون گذار نیست و حکم را متعلق بفرد قبل نمیتوان کرد)

(زبان فارسی و عربی)

لزوم ترویج زبان فارسی و حفظ آن بر هر ذیجس ایرانی واضحست زیرا حفظ ادبیات قدماء موقوف برواج زبان فارسی است ارث نیاکان ایرانی زبانست حفظ زبان فارسی در مرتبه حفظ مملکتست ترویج اخلاق و عادات مذهبی هر ملت ترویج زبان آن ملت است تحصیل محبت در قلوب اجانب بواسطه تعلیم ایشان است بزبان ملتی نفوذ و اجراء پلتیک در خارج بعلمت انتشار زبان ملت است در

آنها نشانه استقلال يك مملکت و باینکه ملت استقلال زبانی آنها است ترویج زبان هر ملت نشانه اهمیت آن ملت است حفظ روابط قومیت و جهت جامعه ملت اتحاد افراد يك مملکت فقط بزبان و مذهب است پس از نقطه نظر اول زبان فارسی لازم و از نقطه نظر ثانی ترویج زبان عربی واجب است که زبان مذهبی ایرانیست و بر هر مسلمی انس بزبان عربی و فهم آن تا اندازه واجب زیرا فهم اخبار و اعجاز قران و استنباط احکام و انس و محبت بایمه اسلام موقوف به دانستن زبان عربی است که انسان طبعاً مائل بتفحص در آنها بشود حفظ اتحاد و اخوت ملت اسلام موقوف بمذهب و حفظ مذهب موقوف برواج زبان مذهبیست کشف علمیات قرآن محتاج بفهم عربیست اگر تحصیل زبان عربی متروک شود مثل این دوره ما رفته رفته رشته اسلامیت ما بکلی کسیخه عیناً آثار زبان عربی را السنه خارجه در ما ایجاد خواهد کرد و هیچ انصافی اجازه نمیدهد که بواسطه متار که زبان عربی صرف نظر از اعمال و اخلاق پیشوایان اسلام نموده انس و محبت باخلاق و عادات فرانسویان تحصیل کنیم در صورتیکه ایشان قانون سیاست را از اسلام اتخاذ کرده اند ما صرف نظر از خود کرده بدیگران متوسل شویم السنه خارجه فقط برای رفع احتیاج است از قبیل دار الترجمة کتب علمیه ایشان و یادار الترجمة وزارت خارجه و یادپلمات مربوط بانها و الازیادی تعلیم زبان خارجی فقط وسیله ترویج اخلاق و نفوذ پلتیک خارجیت و محیط ایرانیت را مسموم و فاسد مینماید از ملاحظه محیط طهران و مقایسه اخلاق متفرنسا یا فرانسویها فلسفه مطلب بخوبی واضح میشود ترویج زبان انگلیس در مصر اهالی را مجذوب و مفتون اخلاق آنها نموده در تحت رقبت انگلیس ممالک فراغت قدیم التمدن دنیا را اسیر وار واقف داشته است که شخص مصریست میگوید امطر الله الدنيا انگلیساً یعنی خداوند از آسمان عوض باران انگلیس بیارد و الا حال مصر و ایران باین کیفیت اسارت و ذلت نخواهد یاقی بود زیرا اسما و زمین ممالک اسلامی عوض

نشده اشجار وانمار ان کمتر نیست نفوس انسان و حیوان انها از توالد و تناسل محروم نمانده همت و شجاعت و سخاوت و عفت و قوت فطری در مشرق هزار مقابل اروپائیانست آب و هوا و فصول ایشان بانزهدت تر از سایرین است پس فقط فلسفه ذلت و اسارت ممالک اسلامی همانست که سید عبد الرحمن کواکبی در طبایع الاستبداد مینویسد (الشرق مریض سببه عدم التمسک بالدين) مشرق مریض است و سبب ان متمسک نبودن بدینست)

(فوائد تنویر)

قطع موهای زهار بتوسط نوره که از آهک و زرنیخ است در مرد و زن بحکم شریعت اسلام لازم است و این حکم نیز بر رعایت حفظ الصحه وضع شده اولاً نواحی اعضای تناسلی از تمام بدن بیشتر معرض کثافت و محل تلویثات منی و ترشحات فرج و عرق بدنست و نظافت ان که محل تراکم تلویثاتست از سایر اعضا لازمتر است و ثانیاً چنانکه دکتر امیر اعلم مینویسد موهای مواضع تناسل یعنی زهار در مرد و زن در سرایت حشرات و میکروب جرب و حفظ ان میکروب در لای موها دخالت تامی دارد که خارش دردناکی تولید میکند و ان میکروها و مواد جرب سالماً در لای موها زندگی می کنند از (پرفسور غائبون) معلم امراض جلدیه نقل می کند که بسیاری از مرضهای جربی را دیده ایم که مبداء بروز ان مرض از مواضع زهار است و بواسطه داشتن مو آن امراض صعب العلاج میشود و ایضاً دکتر امیر اعلم مینویسد که در اروپا بسیاری از مرضی دیده ایم که مبتلا بمرض (شانکرمو) بوده چون تنویر نمیکردند بواسطه وجود موها ترشحات مرض و بدن در زهار متراکم شده حالت کثافت نفرت انگیزی بحصول آمده باعث خراش و قرچه و زخمهای جلدی گردیده است و ثالثاً در حال حیض زن اگر موهای زهار ملوث بخون

بخون شود میکروبهائی که در همان مو بوده و با باخون حیض دفع شده غذای مناسبی که خون است چون دارند میتوانند حالت مضرة پیدا کرده سبب التهابات جلدیه و خراش و احمرار و زخمها واقع شوند حتی ممکن است در قنات مهلی فرج داخل گردیده اسباب التهاب و زخم قنات مهلی واقع شوند دکتر مزبور از جلال الدین پاشا معلم طب مدرسه نظامی عثمانی نقل میکند که موهای نواحی اعضای تناسل و زهار زن که با درار یاخون حیض آلوده شود یا بهمان ترشحات طبیعی یعنی عرق بدن آلوده گردد اگر هم باعث التهابات و تخریحات مهمه نگردند سبب حصول رابحه کربیه میشوند زیرا که در مواضع زهار که گرم و پوشیده و برطوبات بدن مرطوبند عرق بدن و تلویثات خارجی ولو بیکقطره بول بعلاوه احتمال خارش و زخم باسانی متعفن و کثیف میشود بالجمله اجمالاً محقق است که موهای مواضع زهار و نواحی اعضا تناسل بواسطه خون حیض و تلویثات خارجی و یا ترشحات بدن و عرق کردن آن موضع محل نشو و نمای میکروب های امراضی میشود که اسباب زخم موضع و یا خراش و یا اقلان عفونت و بد بوئی است و بسا هست که در زن سرایت بمهبل فرج نموده همین آثار را در آنجا ایجاد کند شرح اسلام نظر بمحذورات مذکوره نوعاً برای قانون گذاری و حفظ مردم از مظنه امراض و دفع کثافات اولاً امر بقطع موهای زهار نموده بعلاوه قطع موی زیر بغل را که يك اندازه دارای همین محذورات است امر فرمود و ثانیاً شستن آن مواضع و سایر بدن را در موقع ترشحات منی و یا حیض واجب کرد که فلسفه این قسم احکام اسلام فقط نظافت و حفظ صحت است)

(استنطاق و دوسیه)

در شرح اسلام از برای محاکمات اساساً استنطاق و دوسیه ثابت است و قاعده (البینه علی المدعی والیمین علی من انکر) از برای اخرا الدثواء وضع شده چنانکه محاکمات امیر المؤمنین علی ابن ایطالب اغلب باستنطاق و دوسیه

خاتمه میگرفت و باعمال تدبیر و قرائن قطعیه جلب اقرار یکی از طرفین را مینمود و بینه و قسم را در آخر کار که باستنطاق محاکمه را نتوان تمام کرد اجراء میفرمود (ارشاد مفید) دو نفر زن در دوره خلیفه ثانی در يك پسری نزاع داشتند که هر يك مدعی بودند پسر مال من است عاقبت محاکمه خدمت امیر المؤمنین انجامید و حضرت مدتی طرفین را تهدید و موعظه و استنطاق کرد عاقبت چیزی اقرار نکردند پس حضرت فرمود اره بیاورید تا بچه را بدو قسمت کنم نصف مال یکی و نصف دیگر مال دیگری یکی از آن زنها رقت کرده و گفت یا امیر المؤمنین اگر ختماً باید بچه را نصف کنید من از سهم خودم و این بچه گذشتم بچه را باو تسلیم کنید آنوقت حضرت فرمود الله اکبر بچه از آن تست که راضی بتلف آن نشدی و از دعوی خود صرف نظر کردی پس از آن زن دیگر اعتراف بحقیقت طرف نمود ایضا (ارشاد مفید) زنی جوانی را دوست میداشت و هر چند با آن جوان اصرار کرد بعکس آن جوان عفت و ورزید عاقبت زن فاجره سفیدی تخم مرغ را روی لباس خود ریخته هنوز قدری رطوبت داشت که آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین عرض کرد این جوان با من مراوده وزنی کرد و بالاخره این آثار منی این جوان است که بروی لباس من ظاهر است و آن جوان تهمت زده گریه میکرد و خود را بری میداشت حضرت فرمود مقداری آب گرم ریختند در آن محل آلودگی لباس فوراً آن آثار مجتمع شده حضرت بدو نفر از صحابه فرمود که طعم اینرا بجشید و نخورید و بعد از چشیدن تصدیق شد که سفیده تخم مرغ بوده و دامن جوان از فجور مقدس است) کشف مطلب بطریق تدبیر و اعمال فراست و استنطاق و اقرار در محاکمات امیر المؤمنین مشحونست و از بعضی اخبار و محاکمات ائمه اسلام مستفاد میشود که گاهی در مطالب مهمه و مشکلات امور استنطاق طرفین را بطور دوسیه مینوشتند تا مطلب مکشوف شود و در استنطاق از کلیه امور علاقه مند بمطلب سؤال فرموده

و محرر درج دوسیه مینمود (ارشاد مفید) روزی امیر المؤمنین داخل مسجد شد جوانی را دید گریه میکند حضرت سبب سؤال کرد انجوان عرض کرد شریح در محاکمه حق من را ادا نکرد و اشاره کرد بجماعتی که اینها پدر من را بردند و پدرم مراجعت نکرد سؤال میکنم از اینها از پدرم میگویند در راه مرد مستفسر اموالش میشوم میگویند مالی نداشت عاقبت محاکمه ما را شریح بقسم گذرانید یعنی اینها را قسم داد و بمن گفت حقی باینها نداری و من والله یا امیر المؤمنین میدانم که اینها پدر من را کشته و اموالش را برده اند حضرت از آن جماعت سؤال کرد جواب گفتند پدر این جوان مرده و مالی از او ندیدیم و ما نمیدانیم پس از آن امیر المؤمنین فرمود آیا تصور میکنید من نمیدانم واقع مطلب را آنوقت مقرر داشت آن جماعت را در مسجد متفرق کردند و هر یکی را در محلی جای دادند پس از آن عبیدالله ابی رافع محرر و منشی خود را خواسته و یکی از آن جماعترا باستنطاق طلبید و فرمود آهسته جواب بگو در چه روزی از ولایت خارج شدید در حالیکه پدر این جوان باشما بود جوابگفت در فلانروز حضرت عبیدالله کاتب فرمود بنویس پس فرمود در چه ماه آن شخص جوابگفت پس از آن سؤال کرد در چه سالی بود آن شخص معین کرد باز حضرت فرمود پدر اینجوان بچه مرض مرد جواب گفت بفلان مرض فرمود در چه منزل وفات کرد ایضاً جواب گفت فرمود که غسلش داد و کفنش کرد آن شخص معین کرد فرمود بچه چیز کفن کردید او را ایضاً جواب گفت باز سؤال کرد که براو نماز خواند گفت فلان فرمود که در قبرش گذاشت گفت فلان (و تمام سؤالات و جواب آنها را حضرت عبیدالله محرر میفرمود بطریق دوسیه مینوشت آنوقت حضرت تکبیر بلندی گفت و این شخص را بردند و دیگری را احضار و همین شکل استنطاق بترتیب دوسیه وثبت فرموده و بعد از استنطاق هر يك تکبیری میگفت تا اینکه دوسیه سه نفر از آنها مختلف شد چهارمی از تکبیرات حضرت و

موعظه و تهدید متوحش شده اعتراف بقتل پدر جوان و تقسیم اموالش درین خودشان نموده و محل قبر آنرا نیز معین کرده پس از آن حضرت تکبیری گفت و امر بحبس چهارمی فرمود انوقت دیگری را خواست و تهدید و موعظه فرمود که رفیقت اقرار بقتل نموده توهم واقعا بگو انشخص نیز اعتراف نموده همچنین باقی هر يك هر يك اعتراف بقتل انشخص و تقسیم اموالش کردند حضرت اموال مقتول را استرداد کرده بان جوان وارث داد و خواست مجازات بکند قاتلین را که آن جوان ولی دم از مجازات ایشان عفو و صرف نظر کرد الی آخر خبر که ما خلاصه مربوط بمقصود را ذکر نمودیم

(اسلام مخالفت با روح تبلی و گدائی)

محقق پیداهت مذهب اسلام است که تکسب واجب و تبلی و تکدی ممنوع است و باینجهت ابواب معاملات و انواع تکسبات را مشروحاً فقهاء نوشته و حلال و حرام آرا تشخیص دادند که فرمود (الكاذب علی عیاله کالمجاهد فی سبیل اللّٰه) کسیکه از برای تحصیل روزی عیال خود زحمت بکشد مثل اینست که در راه خدا جهاد کرده است) حالات پیغمبر اسلام و علی ابن ابیطالب و زحمات و تکسبات ایشان در آبیاری نخلستان و تجارت و سایر مجاری کسب که متواتراً از ائمه اسلام منقولست دلیل واضحیست که اسلام با روح درویشی مخالفت که شبانه روز راهشت قسمت کرده اند هشت ساعت برای راحت هشت ساعت عبادت و ضروریات معاش و هشت ساعت برای کسب (جامع السعاده) (حقایق الاخلاق) قال امیر المؤمنین (اوحی اللّٰه تعالی الی داود انک نعم العبد لولا انک تاکل من بیت المال ولا تعمل بیدک شیئاً قال فبکی داود اربعین صباحاً فاوحی اللّٰه عز وجل الی الحدید ان لن لعبدی داود فالان اللّٰه له الحدید و کان یعمل کل یوم درعاً فیبیعها بالف درهم فعمل ثلثمائة وستین درعاً فباعها بثلثمائة وستین

الفاء و استغنی عن بیت المال) وحی کرد خداوند بداد که خوب بنده هستی اگر مصدر رزق خودت را بیت المال قرار ندهی و تکسب داشته باشی پس داود چهل شبانه روز گریه کرد تا اینکه خداوند آهن را بدست داود ملایم کرد داود مشغول زره سازی شد و باین عمل تکسب کرد و مستغنی از بیت المال گردید (حقایق الاخلاق) (بحار) عن علی ابن حمزه قال رأیت ابالحسن یعمل فی ارض و قد استنعت قدماه فی العرق فقات جعلت فدأک ابن الرجال فقال یا علی (قد عمل بالبیبل من هو خیر منی فی ارضه و من ابی) فقلت من فقال (رسول اللّٰه و امیر المؤمنین و آبائی علیهم السلام کلهم کانوا قد عملوا بایدیهم و هو من عمل النبیین والمرسلین والاولیاء الصالحین علی ابن حمزه میگوید حضرت رضا امام هشتم امامیه را که بایل زمینی را میکند و مشغول اصلاح زمین بود در حالیکه عرق ناقدمش را گرفته بود پس عرض کردم یا ابالحسن اصحاب کجایتند که شما زحمت میکشید حضرت فرمود زحمت و کار کردن به بیل شغل پیغمبر و امیر المؤمنین و آباء من بوده است و این شغل انبیاء و اولیاء خدا است) در وجوب تکسب و حرمت مفتخواری و از کیسه مردم خوردن بانواع و اقسام آن اخبار بسیار است (بحار) (حقایق الاخلاق) (ملعون من القی کله علی الناس) یعنی ملعون است کسیکه معاش خود را از کیسه مردم بخواهد) بلکه کسالت و عدم جدیت در طلب معاش را نهی نمود که حضرت صادق فرمود (لا تکسلوا فی طلب معاشکم فان آباتنا یرکضون فیها و یطلبونها) کسل در طلب معاش نباشید زیرا پدران ما طلب میکردند معاش خود را و میدویدند برای معیشت) دویدن کنایه از جدیت است و در مقام نهی از درویشی و تبلی فرمود (بحار) عن الصادق ۴ قال فی رجل قال لا قعدن فی بیتی ولا صلین ولا صومن ولاعبان ربی فاما رزقی فسیانینی قال هذا احد الثلثة اللذین لا یتجاب لهم دعوة) حضرت صادق فرمود کسیکه

بگوید نماز میخوانم و روزه میگیرم اما روزی مرا خدا میسراند و در تحصیل رزق نباشد از آن اشخاصی است که دعای او مستجاب نمیشود) و در مقام منع از ارتزاق روحانیت کافی است روایت داود گذشته و عمل و تکسب ائمه اسلام بلکه تمام اخبار گذشته و فتاوی فقهاء بر حرمت اجرت بر عبادت و عمل واجب و مستحب و در مقام حرمت سؤال و گدائی وارد است (بحار) قال رسول الله ص (مسئلة الناس من الفواحش) سؤال از مردم يك قسم از فواحش و اعمال شنيعه است) و ايضاً فرمود (ان المسئلة لا يحل الا للفقير مدفع او غرم منقطع) و ايضاً (قال رسول الله من سئل عن ظهر غني فانما يستكثر من جمر جهنم) و ايضاً قال رسول الله (مامن عبد فتح على نفسه باءاً من المسئلة الا فتح الله عليه سبعين باءاً من الفقر) و ايضاً قال رسول الله ص السؤال عن ظهر غني صداع في الرأس و داء في البطن) و باز شريعت اسلام قناعت باین مقدار نکرده برای رفع کسالت و تبلی و جدیت در کار و عمل کلیه حاجت خواستن و هر قسم سؤالی را در غیر مقام ضرورت و لزوم نبی فرمود (بحار) (جامع السعاده) روی انه جائت فخذ من الانصار الي رسول الله فسلموا عليه فرد عليهم السلام فقالوا يا رسول الله لنا اليك حاجة فقال هاتوا حاجتكم فقالوا انها حاجة عظيمة فقال هاتوا ما هي قالوا تضمن لنا على ربك الجنة فنكس رأسه و نكت في الأرض ثم رفع رأسه فقال افعل ذلك لكم على ان لا تسئلوا احداً شيئاً فقال الرجل يكون في السفر فيسقط سوطه فيكره ان يقول لانسان ناولنيه فراراً من المسئلة فينزل فيأخذ و يكون على المائدة و يكون بعض الجساء اقرب الى الماء منه فلا يقول ناولني حتى يقوم و يشرب) نتیجه و خلاصه مضمونش این است که پیغمبر اسلام بطایفه از انصار فرمود من ضامن بهشت برای شما می شوم بشرط اینکه در غیر موقع لزوم از احدی هیچگونه سؤالی نکیند حتی اینکه اگر سفر و سوار هستی تا زیانه شما بر زمین افتاد بکسی نکویید بمن بده تا خودت بیاده شوی و

بررداری که من کراهت از این عمل دارم و اگر سر سفره برای تغذیه با چند نفر نشسته اید و آب بکسی دیگر نزدیک است تقاضا نکن آبرو بتو بدهند که مکروهست و خودت حرکت کن و آبرو بردار خلاصه باین مضمون روایات که نواع مفتخواری و سؤال و تکدی و درویشی و تبلی را نبی فرموده بیشتر از حد احصا است لکن برای احترام مؤمن و سائل و حفظ نوع و رفع احتیاجات مردم رد سؤال و اجابت نکردن سائل را نیز ممنوع داشت که اخبار مکرره در نواب و لزوم قضاء حوائج و اجابت مسئول مؤمن وارد است و سیره ائمه اسلام شاهد است منقول از حضرت سید الشهداء امام سیم امامیه است که هر وقت کسی کاغذی برایش مینوشت حضرت هنوز نخوانده بود که می فرمود (حاجتک مقضیه) یعنی حاجت ترا هر چه و هر مبلغ باشد اجابت کردم صحابه عرض میکردند باین رسول الله بخوانید آنوقت جواب بفرمائید حضرت میفرمود نمیخواهم در مدت خواندن من مکتوب را صاحب حاجت خجالت بکشد و مردد باشد اجمالاً یکی از حقوق مسلمین بر یکدیگر اجابت حوائج است بلکه مقرب ترین بندگان و بهترین مسلمانان کسی است که خودش و مالش را برای مردم بخواهد و اجابت مسئول سایرین بکند بعلاوه بلکه سخاوت در اخبار و سیره ائمه اسلام بهترین عبادات و خصال است و ايضاً فرمود (سورة الضحی) (آیه ۱۰) (و اما السائل فلا تقهر) و اخباری در لزوم احترام بسائل و اجابت حاجت او وارد است لکن تصور نشود که آیات و اخبار و خطب که در مذمت دنیا فرموده اند ترغیب به تبلی است بلکه مقصود از مذمت دنیا علاقه قلبی و حرص بسال است باندازه که مانع و رادع از اداء حقوق واجبه و مستحبه باشد و باعاقه و حرص اسباب تکسب حرام و جلب اموال مردم شود که حضرت امام زین العابدین ۳ فرمود (الدنيا دنيا تان دنيا بلاغ و دنيا ملعونه) دنيا دو قسم است دنیای محبوب و دنیای ملعون که مذموم عقلا و آیات و اخبار و

خطب اسلامیت (بحار) (حقایق الاخلاق) (قال الصادق علیه السلام) (لیس منا من ترك دنياه لاخرته ولا اخرته لدنياه) یعنی شیعیان ما دنیا را برای آخرت و آخرت را برای دنیا نباید ترك کنند) چنانکه در مذمت مال که بشکل لا ابالی و از حرام و شبهه جمع شده باشد اخبار و آیات وافر است همچنین در تحسین مال حلال و غنیی که از محل گرفته و بمصرف شرعی برساند اخبار بسیار است که در بیشتر از کتب اخبار است (نعم المال الصالح للرجل الصالح) حضرت فرمود چقدر سعادتست مال خوب از برای شخص خوب (خداوند منت بر مردم میگذارد (سوره نوح) (آیه ۱۱) (ویمدکم باموال وبنین) (حقایق) (جامع السعاده) قول النبی ص (العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال) بهترین عبادات تحصیل مال حلال است خلاصه خواستن دنیا و مال دنیا را از محل حلال و صرف و خرج دنیا را در محل شرعی که خداوند خواسته از مصارف شخصی و مصالح نوع طلب دنیا نیست بلکه عبادت است بحار حقایق قال الصادق ان الله يحب الاعترا ب فی الرزق وقال له رجل والله انا لئطلب الدنيا ونحب ان نؤتيا فقال ۴ تحب ان تصنع بها ماذا قال اعوذ بها علی نفسي و عیالی واصل بها و اتصدق بها و احب و اعتمر فقال ۴ هذا لیس طلب الدنيا هذا طلب الاخرة)

(حکومت اسلامی دموکراسیست نه اریستوگراسی)

از آنجائیکه در حیات اجتماعی و زندگی عمومی تمام مردم ذیمدخل هستند پس در قانون اجتماعی نیز عموم مردم ذیمدخل و در تشکیل حکومت آراء عموم و تمام افراد لازم است که احدی حق دیگری را غصب نکرده تسلط هیئت حاکمه بر افراد ملت از روی انتخاب عامیون بعمل آید که تمام افراد بمقتضای سلطنتی که هرکس بنفس و مال خود دارد بحکومت وقت

سلطنت دهند و یا از طرف خداوند منصوص سلطنت شود که خداوند و پیغمبر اولی بالمؤمنین من انفسهم و اموالهم) والا اشراف و بزرگان مملکت را حق آن نیست که هیئت حاکمه برای عموم و رعیت تهیه کنند و اگر کسی بنظر دقت مطالعه کند حکومت اسلامی را طرفدار عامیون خواهد شناخت نه طرفدار اشراف پس مبنی اسلام دموکراسی است نه اریستوگراسی اولاً اسلام اصول قوانین را موضوع از طرف خداوند نمود و اکثریت را در آن دخالت نداد زیرا خداوند اعلم بمصالح و مفاسد و مقتضیاتست لکن در سیاسیات و جزئیاتی که شرع متعرض آنها نشده بمقتضای امر و مشاورهم و کریمه و امرهم شوری بینهم تابع شوری و حکومت آراء بود که مکرر در قران نظیر قصه بلقیس و سلیمان اشاره بحکومت شوری شده و ثانیاً پیغمبر اکرم تمام امتیازات جاهلیت را از حسب و نسب و سایر فضایل القا و نسخ کرده فضیلت و امتیاز را منحصر بعلم و تقوی نمود که (ان اکرمکم عند الله اتقیکم) و هر وقت بیت المال را تقسیم میکرد ابدأ تفاوتی بین خواص صحابه و اشراف و فقراء و رنجبرها نمیکذاشت و همچنین در سایر حقوق و مجازات و حدود و محاسنات ابدأ اختلافی بین اشراف و عموم ماحوظ نفرمود و همیشه رضایت عمومی را مقدم بر خواص میداشت و بهمین طریق امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب مشی و رفتار نمود که شب اول خلافتش در تقسیم بیت المال طایفه وزیر را که از بزرگان صحابه محسوب بودند بایست ترین افراد مساوی کرد و همین جهت اسباب انزجار ایشان شده مقدمات جنگ جعل فراهم گشت امیر المؤمنین در نهج البلاغه با شتر نخعی والی مصر دستوراتی میدهد که يك جمله از آرا ذکر میکنیم ولیکن احب الامور اليك اوسطها فی الحق و اعلمها فی العدل و اجمعها

لرضی الرعیة فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة (۱) و ان سخط الخاصة یغتقر مع رضی العامة و لیس احد من الرعیة اقل علی الوالی مَرْنَةً فی الرخاء و اقل معونة له فی البلاء و اکره للانصاف و اسال بالالاحاف و اقل شکرآ عند الاعطاء و ابطاء عذراً عند المنع و اضف صبرآ عند معلمات الدهر من اهل الخاصة (۲) و انما عماد الدین (۳) و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة فلیکن صغوک لهم و میملک معهم

توصیه میکند باشر نخفی که چیز هائی که عدالت آن عمومی است و جامع رضایت رعیت است بیشتر از همه آرا دوست داشته باش برای اینکه غضب خواص و اشراف بخشیده میشود برای رضای رعیت و عموم لکن غضب عموم بر رضایت اشراف بخشیده نخواهد شد و هیچکس از رعیت و عموم تقبل بر والی نیست به اندازه خواص و اشراف زیرا بزرگان و طبقات عالی از مردم در بلا کمتر اعانت میکنند و انصاف ایشان کمتر است و متمنیات ایشان زیاد تر و صبر ایشان کمتر و اعتماد دین و جماعت مسلمین مستظهر بعموم و رعیت است پس میل تو بعموم باشد و همیشه طرفدار عامیون باش نه اشراف (۴) و اما سایر ائمه اسلامی نیز بهمین رویه عمل میکردند که بخلاف بنی امیه و بنی عباس ابدآ فرقی در نظر ایشان بین عرب و عجم و اشراف و فقرا نبود و بهمین جهت فرسها و سایر ملل که در تحت ذمه اسلام و یا مسلم بودند همیشه خواستار سلطت اهل بیت بوده از بنی امیه و بنی عباس متنفر بودند چنانکه از تواریخ جرجی زیدان مصری

(۱) یجحف ای یدهب برضی الخاصة فلا ینفع الثانی معه اما لو سخط الخاصة و رضی العامة فلا اثر لسخط الخاصة

(۲) الالاحاف الالاحاق و الشدة فی السئوال

(۳) من اهل الخاصة متعلق بانقل و ما بعده من افاعل التفضیل

(۴) جماع لشیئی بالكسر جمعه ای جماعه الاسلام و العامة خبر عماد و ما بعده

معلوم می شود که اسباب انقراض دولت بنی امیه دعوت ابو مسلم خراسانی بود با اسم اهل بیت منتهی ابو مسلم خیانت کرد و بیعت را برای بنی عباس تمام کرد و باز ملل غیر عرب مخصوصاً فرس دائماً در صدد خلع بنی عباس از سلطت بوده اسباب قهری ولایت عهد حضرت رضاع را فراهم کردند زیرا اهل بیت پیغمبر و ائمه امامیه تماماً طرفدار عامیون بوده و حکومت دموکراسی را اجراء مینمودند بلی سلطت عثمان و بنی امیه و بنی عباس غاصبین خلافت اریستوکراسی و طرفدار اشراف بودند که عثمان و تابعین او در تقسیم بیت المال اشراف و بزرگان را مقدم میداشتند بلکه بیت المال و آراء و مناصب و حکومتها را اختصاص بخواص داده بودند که شرح خلافت عثمان در مقاله (موجبات تاسیس اسلام) گذشت بلکه بنی امیه بواسطه تعصب فطری و اشراف پرستی علاوه بر اینکه تمام مناصب و حقوق و محاکمه و آراء را اختصاص بفامیل خود و بزرگان داده بودند غیر ملت عرب را از مسلمین از موالی شمردند و حق هیچگونه رای و مداخله در امور ایشان نمیدادند و اگر عرب عجم را میکشت قصاص نمیکردند و عرب در جماعت اقتداء بسایرین نمیکرد و دماء و اموال ایشان را در قبال عرب محترم نمیدانستند و اما بنی عباس اگرچه مقهور فرس بودند لکن باین حال رویه سلوک ایشان حتی المقصدور با سایر ملل و اشراف طریقه بنی امیه بود چنانکه از ملاحظه تواریخ شرح حال ایشان واضح میشود

و اما حکومت دوره آئیه آل محمد ص دوره حضرت حجت عصر عجل الله فرجه چون تمام دنیا را در مرکز ثقل واحد اداره خواهد کرد و حکم بواقع می کند نه طرق ظاهریه و یک قانون و دیسیپلین را که قانون محمدی است در عالم ترویج مینماید بعبارة اخری تمام عالم را در تحت یک مرکز و یک قانون و یک زبان و یک مذهب اداره میکند بحکومت سوسیالیزمی شبیه تراست .

(اخبار اسلام از آثروپلان)

(متخب الاختصاص) (بحار) بالاسانيد القويه عن الامام الخامس محمد الباقر
 في وصف الامام المنتظر (مهدي) آل محمد عليهم السلام انه قال (امانه سيركب
 السحاب ويرقي في الاسباب اسباب السموات السبع و الارضين السبع
 خمس عوامر و اثنتان خرابان) حضرت امام محمد باقر امام پنجم اماميه
 در علامات و اوصاف ظهور حضرت حجت ميفرمايد كه مهدي موعود سوار ابر
 خواهد شد و ترقی در اسباب هفت آسمان و هفت زمین میشود كه از هفت
 زمین پنج زمین معمور است و دو زمین خراب (ظاهر از سواری ابر سوار
 آثروپلان است بقربینه ترقی در اسباب و الا اگر مقصود فقط سواری ابر بقوة
 قدسیه و اعجاز بود ذكر ترقی اسباب در ردیف ابر سواری بی تناسب است
 پس مراد سواری آثروپلان و طیاره است باندازه ابر و فوق ان و مراد از
 ترقی در اسباب اسمانها و زمینها یعنی احداث و تکمیل آلات رؤیت و استكشاف
 از آنها و آلات سیرونزدیکی بانها است و همچنین آلات و اسباب آثرمینها نیز ترقی
 کرده و میکند كه هر يك حالات و کیفیات سایرین و سایر طرف دیگران را كشف
 کرده و بکنند چنانكه صاحب الهلال نقل میکند حالیه میلها بالاتر از ابرسیر
 میکنند و حکماء اروپا پس از رؤیت کرات و سایر زمینها در صدد مخابره
 با کره مریخ بوده چنانكه خداوند در (سوره حجر) (آیه ۱۳) فرمود
 (ولو فتحنا عليهم باباً من السماء فظلموا فيه يعرجون) و حتماً اهالی
 کره مریخ و سایر زمینهای معموره نیز ترقی در اسباب کرده در صدد مخابره
 باماها و سایرین هستند عاقبت ایا موفق شویم یا نشویم معلوم نیست برای پیش بینی
 از ترقی در اسباب و تصدیق فرمایش و اعجاز ائمه اسلام همین مقدار تعالی و ترقی
 در اسباب کافیه است و ان ه زمین آباد كه در روایت فرمود عطارده و زهره و مریخ و
 مشتری و زحل است كه غالب حکماء اروپا عقیده چنانست كه آنها دارای

مخلوق انسانی و حیوانی هستند اما او انوس و بتون بواسطه کثرت بعد آنها از
 شمس شاید دارای مخلوقی نباشند و یا از جنس ما نیستند كه مشروحاً در مقاله
 (مسكونیت سیارات) ذكر شد

خاتمه کتاب

این بنده (رضا ابن محمد حسن الدامغانی) با بضاعت مزجاة و قلت معلومات
 بتالیف و تصنیف معجزات اسلام برداخته باندازه استعداد خود مطالب را ادا نمودم
 (جاءت سليمان يوم العيد قبيرة انت بفخذ جراد كان في فيها و
 ترنمت بفصيح القول و اعتذرت ان الهدايا علي مقدار مهديها)
 امید وارم كه عموم خوانندگان محترم بنظر دقت و انصاف بعراض بنده نگریسته
 اكر زلل و خلل و نقصانی مشهود گردید بعین اغماض و قلم غفو صرف نظر کنند
 فان الجواد قد يكبو وان الانسان قد يسهو
 و در آخرین مقاله عموم اسلامیانرا متذكر میکنم كه فقط طریق تعالی و سبیل
 ترقی اسلامیان الغاء اختلافات و نسخ خرافات است (واعتصموا بحبل الله جميعاً
 ولا تفرقوا) خداوند عالم خطاب کرد كه متوسل بحبل خدا شوید تماماً و متفرق و
 مشتت نباشید) حبل خدا دین اسلام است كه مسلمین باید در این كلمه جامع شریكت داشته
 بقوانین ان متوسل شده تماماً خودرا مستخدم سلطان قانون اسلام بدانند كه این
 اتفاق و اتحاد یكانه وسیله استخلاص مسلمین است از ذلت اجانب چنانكه امیرالمؤمنین
 پس از نكه ابوبكر حق خلافت را غصب نمود برای حفظ جامعه اسلام و عدم
 القاء جدال و شقاق بین صحابه و مسلمین بحكم سیاست و ناموس عقل تسلیم ابوبكر
 شده با او بیعت کرد و این قضیه بزرگترین شاه-دیدیست برای سیاست علی ابن
 ابیطالب كه پس از انكه خلفاء از غصب خلافت متقاعد و منصرف نكشند علی ۳
 از حق خود نظر به بلتیک وقت صرف نظر فرمود پیغمبر مسلمین و سائلی برای
 الفت و اتحاد مسلمین اتخاذ کرد كه عموم اهل اسلام در سایه اتفاق و همدستی

در تحت دیسپلین و نظام اسلام منظمأ حرکت کرده در امور معاش و معاد خود تعالی جویند و الحق اگر اروپائیان بدقت قوانین پیغمبرامی و پیش بینهای قرآن و علم ائمه اسلامرا که مخالف عقاید آن عصر بود نظر کنند تصور نمیشود که بتوان بغیر علم الهی حمل کرد چنانکه خداوند عالم دائماً هر پیغمبری گسیل داشت از طبقاتی مبعوث کرد که احتمال تحصیل و کسب علوم در آنها داده نشود و علوم و معجزات ایشان خارق عادت و شاهد نبوت باشد و احدی نتواند بگوید که از معجزات از روی تحصیل علم و یا تکمیل صنعت است چنانکه یکمرتبه ه چو بان شعب که در صحرا بزرگشده و ابدأ احتمال تحصیل علم و صنعت در او نمیرفت مبعوث فرعون نمود و خطاب شد (اذهب الی فرعون انه طفی و قل له قولا لینا نعله یتذکر او یحشی) و در مرتبه دیگر بجه بی بدر و بی پرستاری را مبعوث تمام عالم نمود که احتمال تحصیل و کسب علوم و صنایع درباره مسیح نرود و در مرتبه دیگر ازین امت وحشی و بی علم محض نوکر و عامل خدیجه را با اینکه عوام صرف و ابدأ خواندن و نوشتن نمیدانست مبعوث کرد و مخالف معلومات متمدنین زمان خودش تنطق و جعل قانون کرد که اتمام حجه کامله الهیه گردد چنانکه در هیچ تاریخ اسلامی و غیر اسلامی اثبات تحصیل ولو یکمقدار قلیل را برای پیغمبر اسلام نکرده و اگر کسی دعوی کند فقط از روی عناد و لجاج است که ابدأ شاهدهی از اخبار و تواریخ نمیتوان اقامه کند با اینکه تمام مردم از مسلمین و غیر مسلمین مواظب این شخص فوق العاده عالم بوده و کلیه حالات و سوابق و گذارشات او را نظر گرفته ضبط کردند به الاوه علماء آن عصر قانون با این متازت و استحکام نداشته که پیغمبرامی از آنها اخذ و تعلیم بگیرد و اگر تعلیم میسکرفت بایستی مطابق با معلومات آنها بکنند در صورتیکه غالباً مخالف عقاید و معلومات مصریین و فرس و یونان و سایر متمدنین عصر تنطق فرمود که پس از ۱۳۰۰ سال صدق فرمایشات آن بزرگوار مشهود کردید (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنو بریکم فامنا)

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۳	و آینه	و آینه	۱۲۹	۱۶	بتدیج	بتدیج
۱۵	۲	تی	آنی	«	۲۲	تقلاب	تقلاب
۱۶	۲۱	ز ع	زرع	۱۳۰	۱۱	ثوبت	ثوابت
«	۲۲	رآن	درآن	۱۳۷	۷	تبعیت	وتبعیت
۱۷	۱۰	فائد	فائد	«	۱۸	يقول	بقول
۲۵	۴	عب ۸۲	عب ۷۲	۱۴۲	۲۰	که د	که در
۳۱	۱۲	مسلمان	مسلمانان	۱۵۰	۲	ونار	و آثار
۳۴	«	پیش	پیش	۱۵۴	۱۸	شعر	مشعر
۴۵	۵	و قبیح	قبیح	۱۷۰	۱۸	که	میفرماید که
۵۸	۱۱	تورایه	توریه	۱۸۲	۲۱	صدقت	صدقت
۹۴	۴	بیشتر	بیشتر نیست	۱۸۳	۱۵	فذهب	فذهب
۱۰۰	۱۶	مراود	مراوده	۱۸۶	۲۰	انزل الله	انزل الله
۱۰۶	۱۸	استردا	استرداد	۱۸۷	۶	یکنفر مدعی	یکنفر مدعی
۱۰۹	۱۱-۱۳	قوی	قوای	«	۱۸	ساسا	اساساً
۱۱۸	۱۴	را	در	۱۹۰	۱	حدیثات	حدیثات
۱۲۰	۸	حسن	حسن	۱۹۱	۱	ز	از
۱۲۲	۱۴	ازبی	ازبی	«	۲	بوب	ابواب
۱۲۳	۲۳	تش	آتش	۱۹۲	۱۱	دردا	داررا
۱۲۷	۱۲	کھوار	گھواره	۱۹۳	۱۲	جداول	جداول
«	۱۶	شته	شتر	۱۹۴	۲۱	دسته	دست
«	۱۹	کر	کرد	۱۹۷	۴	وزن	بوزن
«	۲۰	ه	هر	۱۱۶	۴	نواع	انواع
۱۲۸	۴	باکه	با کره	۱۲۲	۱	اونوس	اورانوس
«	۱۳	روسی	رواسی				



